

ترتيب

1	مقدير
r4	حيات وآغ ـ بيك نظر
r.	للمنة وآع
rı	انتخاب كلزار واغ
33	افتخاب أفتاب داغ
	انتخاب مهتاب داغ
44	بتخاب ياد كار واغ
410	آن <u>ن</u>

یه اثیر میرده سدی کا دربیا می زده است. سروسی د فی پرمدادون میشیم به قی به طوسند سید. مشید است می به ما خواده تیرد داریم به با در و از ایران به به اتران که میرد و از ایری کاموری خواد بود داریم و میرد میرد میرد خواد میرد و فواسه میرد و نبایگاری بیده ان می شود ایران در در سید در داری و داریم میرد از ایران که میرود ایران برای برای

ال جديرا خول بن خاق في جديث إرايم ووق بن جوزبان كي صفاق سقراتي براسروول وكماتى ديت إلى تجرالدولدوبيراللك مرزااسدالشفال فاتب بي كرجدت طرازى وضول فريني عدونات شاعرى كوبندو بالاكررب يس ميكيم موى فان موكن بي جومعالات من وشق كونبايت مورٌ ورُوقارا الداوس بيش كرك تعزل ك شاك برُجاريه بن رواب صفى خال شِفة بي كراخلا في و صوفیا تکام سے دائن شعوین کو الا مال بھی کررہے ہیں اور لینے نقد و نظر کے زاولوں سے نسکر نىيال كى ميتى معى ط كريسية يى اور عيرة خرى فربال رويات بند مرزا بوالمنففر بهاورشا وكفري ك شکل بجرول اورخت رولف وقافي برسمي سدهست بيان وفصاصت زبان كريوبردك رس يك اود فروتى دل كى يى داستان شارج يى يغرض أسمان ادب كريدوة فالب والهاب يى لين كي ضايات ن برم من كواجال رياب اوريي سبب كريد ان و وود كريساس شكت ورَفِت كاب توى روال واوبار كاب اورمعاشى ابترى وانحطاط كاب- اولى الافات اسمکام وجود ی کاهید سبی سے سرفزازی وسرباندی کا دور سی ب اور عنلت درشکوه کاموصه سبی ہے۔ ان بى آفاب ومابالب كيموس ايك نخاسات الدوسى ابعراد كانى وسد دابيس کی سلی کون ہی نگا ہوں کوخرہ کورسی ہے۔ اپنی قذآ در ومقراد فی شغیتوں کے درمیان سوارے ل ك وك فوجوان شاعركي إلى الوكمي آوازيمي لوغ اشتى ب كرسف والول ك كان كواب يومات یں سبی بس کے بیمے کی تیش اس کے توری سیکے ہی اور اس کے کلام کی بدے منگی کو د کو اورا التي إلى اس افوداد ورئم سخوال كاشداري كم الصف فضب كى الرى بي كروول كى ابد توف گیفته فکتر چرا به بینه آنیومی اسدی که پر گرانه حول شده دول کو گیفته دیسته داشد ایسید اشعار دیگ عاسراد نظر آدار این به به بال کیر کاد استراطفهٔ خال تا شیستر کند بیال برس شام و دنسته بیروی بدید و کامشیدند

جدان گزار باد کمواند بیشنده با در این میشند. پر پر توس می در بیشن این در بسته که تی هم میزاید ، مانسب شاعریه م در بیشند شداری بیمانی اور برای کاس فی دار بردمود که به بیشند بیری کارورشد نیزی س

غانب بن گفت گوناز وبدی ادر مشس که او نوشت در دیوال مزل تامصطفاخال نوش نه کرد شه

امى دېرخورخورسى اې كال دارېپ نى كارىپ دى دى كارىپ دارى كارىپ دارى كارىپ دارى كارىپ دارى كارىپ كارىپ كارىپ كار خول يې كرك به على يى كون د فات بوشىيدته بيسى داك پر يې كورول كون كاد دېگ پ مسئندرورى نيس شور وسياست نيس

کمس نے پھر یر شہر آ دل ہے آب نہیں ہے۔ وق کے مقر ویٹ بادی میں ایس میں بیٹاں ہوتی ہے بولوی امریش ہیآتی وقت کے مقر ویٹ بادی میں ایس میں میں میں میں میں ہوتی ہے۔ بولوی امریش ہیآتی

بىيىنىدىندىنى دەراب دورىنى دەرىنىدەت كەسلىمۇل دۇرى بەد دۇرۇپ چەرىنىكى ئۇنىرۇك سىلىكىدە جەرەرى دۇرانىڭ ئەرىمۇرىلىك دۇمپاق كۆرلىمەندانىشىرى بەدۇرۇپ كۆرۈپ ئۇنىرۇك ئۇرۇپ ئىلىكى بەدەرى دۇرۇپ كەركىلىكى ئارىلىلىكى ئارىلىكى ئارىلىكى بىلدىنىڭ ئىلىرىكى مەرەپ ئۇرۇپ ك كۆرۈپ ئەندۇرۇپ ئىلىرىكى ئارىلىكى بىرىنى ئارىلىكى ئارىلىكى بىرىنىڭ ئارىلىكى ئارىلىكى بىلدىنىڭ ئارىلىكى بىلدىنىڭ ئارىلىكى بىلدىنىڭ ئارىلىكى ئار

د استان بید با بیده این می داد با میستدید این با در این هستندی بیمانیایی میماری میستان بیده بیران می سود این می میستان بیده این می میستان با در این بیده این میستان با در این میستان بی تیرسرت دام می خاص خود خدی دادست برشرید شوایی می میشان بیده این میستان با در این میستان با در این میستان با در

كونى وشن بنيب بنا قرض كاب بالطريق بهادرشاه القرامسندمدارت ربوده الرودي بياسلوي باجدار علات بندي نيس «مشبشاه بقيم

شده پاکستان اسب سسالی س ۱۵ در که جود از جهس درجودی س دیواده کسد بر ترا ماید برگزاری که با این از شد امرکب به که کلود واقع می ایس از نویسدندهای سی و دارید بین به که پارشید بر پایا دری کن بین موجه بزش سه شدن از اسر دو دارم بود سیکن ش . د. شده بود رقع می بدد شن شهی بین باشد می داوند و جی ادونول کی دوایت کنامرواز دی آج ب سه آخذ وقت ایت کلام سنایت بیما و آم می فوایان کومی بادشای کشنده یکی کمیان کمیسید برنیار شام نوایسیت با المالات سند همی مؤول پشما بسیار در ایست مشروره میسید کشاری کاورک بسید ب

کسی کا ایران با در ایران کا ایران برای ایران به در ایران کا ایران به سرم نگ و ایران با در با دوم منطق آیران کا در شده افزای به کیان بوش در بید کا ایران با در ایران با در ایران با در ایران و این بیشته هدوم در ایران با در ایران ب در ایران با در

مروان البید غیرت بر یک بی اگریت فیشن احتیار کریا ہے۔ اگر بی این پیٹے قسط کی کیل ہے۔ پی معامزی اعلی کے سے کوٹی ملاکدہ فواتوالی بیٹر برائٹ الکہ ہے ہے۔ کہ بیٹر کا میں کا میں کے ساتھ انھومیا ہے۔ میٹس ادار عربی واقع کے ساتھ کے ساتھ

كين كاث آن ورسيا فالبشطري بازى تورود ينة بين ان برغيب كيفيت طارى بوباتى جداب ارشور بيت يس اوروب درية بين هه

نه کل رسند شده تاسید مهمان شرک مهدی خواب اور عاصفوال آنام نیمیات برای مهم روسیده می مود. ده مد شد. واقع به کارگارش بیدان کارگزش ایرواز شعبی شده برای مده به میشود می آن به امور دیرواز کم دود ۱۹ شده یکارگزش میان کارگزش شد و واقع میرواز دود شرکت نزش کی شهریت آن واقع ۱۳ می ۲۰ م.) بیمان کارگزشته در فالدیشتی به

ىكەددەك مىس كەرتىن ئايشۇچىڭ ئى بويىش ئىسەجەيدەك مىس مودالام قۇددۇگەرلىك ئىسە ھەزوقىنى ئۇلىزىدۇلۇرلىك ئايلىداسەن ھەدولۇرلىك داسىقىك بەرسىت ھۇمىش يەردۇل گۇ بەركىرى ھاقىيدەت دەپلىرىيەت ھائىلىلىرىك بايلىرىك ئىشلىرگۇرچى دەنتۇپ بىللىق قىدىرىك گايد مەردەم ئۇمۇرىك شىلىغىلىرى ئايدىك ھاقدىقلىرىك ئايدىلى قىلىق ئىلسىلىك ئىللىقى ئىلىرىك ئىلگىدىلىرىك ئايدىلىرىك ئ

" سرید دادگار آن کاستون ایونوان کست نیدون دادگی مصاف کارشاد. نامه است به می داد با میران کار آن و این باشان کارشار کارشان کار میران کارشار کارشان کارشار کارشان کارشان کارش دادگی نام دادگیری کارشان ک دادگار کارشان میزاند کارشان کارشان

المساق و المساق و المساق المس

ملك جناب ولائك جناب تفي ولى بشبت وخلاست يعيى انتخاب تنى ولى

یریاتی بند فرصوک شریعت کے ہے رکابی تھا کہ وہے امتیار ہول آھٹے ۔ * واحزادہ بی ابرنکہے۔ بودی افوسسناؤیکھ اگب گئے اتھوں خراق کر کیجہ دی کے افرات میں مادنظ فرما بھیتر و

سله آخر پروان موقیکی که کهراری شکه واش سیداز پاوش بری که دادیری موادی ام آخری ام آخری ام آخری ام آخری ام آخری کلمنٹ اور تقد دادیسس میران موجی کوشته نفر «دودشاموی بر ام بریدی کرستان نصاف دوخ که آن بیازی برقط ان دادیم متن وارغ زم موقف این موجود

نوموده شعوبی کا دوره شده استان به نینگی بیگی از کان کان به نیسانی بنگرس ماهدارسد. می دورباسد به نشد تنک مان کانی دندگی فروک و هست بنایگار ان سک بدید گزاری بود کان کان بر بدرگاری فرد کان کان بر میکنی دان میکند استان به داریک و کانسد و داکاک و هشت و چهرایگاری این کست ای کان و دار بروی یکی میکنی دان میکند دان با بدر داریک و نشد داخری بروانسیز برداشد داریگی بردی سید که دید خداند.

" بيرة أيناً كافران فالسيش الدين فالنّه يشروانها السي هورت بل وآخ الال يتماز المنظمة المنطقة المنظمة المنطقة المنظمة المنطقة المنظمة المنطقة المنظمة المنطقة المنظمة المنطقة المنطقة

چه که داع کی نفوهی ال کسک قانونی اولا دیوست کامیشیت مشتیر بوس کی تاتیسد. مله دودست افزاق کارکیروکاس ۱۳۹۰ می در ۱۳۴۰ د کاردان بدکه والی والدی فراد فروندی و برکسک درش نظر اس بات ہے ہی ہوتی ہے کہ نواب کی ریاست کا خبلی کے خلاف النا کی بیا بیا آبیا نے پٹیر رس کا خرف سے باس جو تی کی بیکن واض کی والدہ کی طرف ہے اس تعم کی کو تی مسئی نفو نہیں آئی ۔ کے

ن سرین کارید مهمیت ال به کام میاری اورت تصویر کرناسید اوراس کی تشال خیال ادل میرسته چورکیسید ، سرسمای میرای فرق نیسید نشایگ " اس نیاسید میرین احرار مربر جود ترزیکی مجمول و و مفیدند چنین مرس مورت

" آس سنه بهضوات داول پرووری که بیش به ده خفیف بیش به ده خفیف بیش به در بیش بر دورت سنه شرخ ایران دادر است سنه مراقع داشت. جدیک خش کارد از خش که برد دارد بیش که بیش ایران به سازی برد ایران که دادر در شوست ساخت ایران و در چد که میران با بیش ایران با دادر در بیساس که با دادان که ایران که نشاری برانستش

بعید کا مین اداره دیده کار دید از گیرواد دید به این این داد کا فقد می باد این دور کاروز دید مینود میشود. جب است نفط دس می فراد دید نیم طرایقه را گیرواد دید بست می این اکا نقد می باد ارائیت کی بیروز میشود نیکی زیروز ر در میشود بروز کاروز میشود و در میشود شود کاروز داد با در این می کارد این این می می این است میشود این این می می جویاست داد در خود بیشود در سر میشود شود کاروز داد در این می کارد این میزاند این این می میکارد این میزاند این می

والتی کوکٹرڈ محملی قطب شاہد دور ایان کیبیاداساسید دیوان شاہو بیٹے جو دل دی۔ کقر یکٹر سرسال بیٹیاکور نقا ، اس کا اور دور اوال بیاس بیٹرار شامار پر شمال ہے ، اس کی بسید کوئی کا بید مالم تمار کچھ میٹر لیس دوشاعوی بی ایس بیار شما تھا جھ اولیشلیت سے اس کا مقام دوشیسے۔

شع که داخ کریستن استیان می مان میکنند. نظار که کنوکی این مده به می مهم شده با خیک در پر انسکان بیستا به کل عاب مهم شارد کشم میرم می آن با در نامی دارد و بیشتری ده کشده کار ساز در میدادگرایش این این می میرند و بیشتری دانی بدند آن فیزین دلین فیزد ایرست و کارد در یا تا آس برخی اس که فی برزی دخی در در تا تا می داند. همیره در ارای کاست شده دارد برای مصرفه برخی آن می کارد فاقی نیش فریرست و آن ادارات شدنید در میرون با کسیستی میرست برای با برای تا برای سال میرسید را برای میرش ایر ایران مسامل مهرب خوارک مناصبه بی میران می میران می در است بری می در ایران میران می

میونگر بردان این ماه در دهش می مان اداره بردان و نفود به اداره این بردان به دارد میشود به داده به دارد به بردا این می میشود و دارد این بازی می شده بیشود به دارد به داد به دارد با داد به در بیشود به داد با داد به داد به در خام به داد می میشود و دارد با در ساخه میشود به شامه این میشود این میشود این میشود این میشود به این میشود به این میشود به در میشود به میشود به میشود با میشود به میشود به میشود با میشود با میشود به میشود با میشود

عکیم موان خالده وی اسمان فرانسکتا بذواسته استایی، فالب بسیده شیخه شاوی این کے ایک شخر بروالدوششیار بوگیا نقابه تکین فار وارشتی والفت پی این کامی واس کار آر دبرسف سے موفظ شروار دام وابوسکیستک ایقول :

'''آومی عاشق مواج سے جشق بازی کے سے وقی دیسا کرسے ٹہرپایا تھا بہال اُن کے عشق ومبست کے اضافے لوگول کے زبان ورشتے اندہ

ادوری کا توی دفرنال دواد برش الشاه اختراکید بندنید شاموشته بردادشاندی بیانیا کافل کرنے تھے ایس توی ایس ایس استیازی مقام بھی جا بوان نے موادات کے دریا جا شکیری اور صاف والیس اداران پیربروی کاستیابید اول کانالی ایری تھی ایس اور ارست نمان وارنیاسی روی ایس

مدة آرون مسهد دود بود أو المشاول به بها که مدان شرق من مدون شده من شرق من فرخ برخ بود بدنت به کمسال استان مدون اروی دود مدون موسود به این موسود استان استان به این مدون شده استان به این مدون شده با این موسود شده با میشود ا منظم اروی این در شده شده استان مدوسترین می میشاند امدون شود از این مدون شده این موسود استان میشود استان مدون م باليه در منت ادرع مشاين رقعي بولك م كابول كم منت بي في خوض احترى ادبي عدات كامح اليرت بيرجي اغراز ادرنيس كيا باسكة بكيرن ان كي شفيت كارتك تاكه كياتها :

کتیمرغ نیایگیا در اس کوصد احسین دیل وفوش گواد دونش خواد دونش خواد دونش خواد دونش خواد دونش خواد دونش میشود نداد که بریمانی در سه سرسالت نیز با نشری دکیسید مقربی جان دار بریمز گاد دکول سکوسی باشته بو پریان ای کوهندشد شاختی تقریب ایسی کشور با در استان می استان میشود با در این میشود این میشود با در این میشود ای

کان بردا تعدّ دوبان بدار بادندین کریشته نظید. فالب ادری کان بیش و این بردان بردان که بادندی کان و این این بادندی که دری کان بادری که بردان که بردان که بردان که بردان کان بردان که بردان و دارید موان که این بردان بردان موان موان که بردان که بردان که بردان که بردان که د در دان که برای که میشود بردان من از دادن که دری که بردان که دری موان که بردان که بردان که بردان که بردان که در

ن على المام وافي من رابي كنه كارتما الدسية و المصنى من الرفقار رسات

چیزی بادین شوش نیمیان دوسکیدشتر در بید شاه میک اصلاب پرسوار بیشان آلودان کی واقی بادید کامه چه معامر ترق فران نسط میکان بازد در ندر کارسید شاخت فاره بیشان بازد بیشان بازد بیشان بازد بیشان بازد توضع ده می در مندی بیشان برای میکان بروان که می در میکان باز این چیز نیمی میکان میکان میکان میکان میکان میکان میکان پری قرام مادی تامید کارسان که میکان میکان باز شیخ چیز نیمی میکان این میکان میکان میکان میکان میکان میکان میکان

و ترخصاب کی قبت وجهایت سیجی رئیس میشود تی نیبرات سی قد شکل نقادان داخ اداخ کی شک که اس جال پرستاند منعرکو دو دو ترکیس بناندیت

شدهٔ ادمین شاه نوعم ۱۳۰۰ میگودن اموده بدای به بدود میشند. این نویسته دانید از بسته این این به تامیزیش میداند. و خواصل میکند به برایزیش میکند ادر این شده که امواس امود بشدهای میکند با بدود به بسته این به دانید معاود به بایر برای میکند برای و کند داد ای برای میاهای میکند و این ارتباط به این برای باید این این این ارد این ادر ا این میکن ان کامپرت کی دیخصفات کویکسر نیظ انداز کرد مسلته چی، بهینتهٔ درا اس مست به پرست ورزیاز شاح که تصویر که دو برست درخ کامجرما ها انداز و با باشتهٔ تاکوشخیست کا قواز این برقرار شید .

واخ > ٥ ٨ اي الام القلاب ينظ والويسيني بيان شاع كي ميشت و وانا فاناً اجرف على باوج دكما الم وقت والم يوري وفي الوكشوسيس بركا وده شاء ولا كا اجماع المادة فا كالام إنا

۔ بیٹرین موجد کا چھوٹ کے بیٹرین انھوں اور سیسے مسئوری اور وہ موٹوں کا بیٹرین کا ماہ ہے۔ مقام پیاؤگرنے دیگا جوام نے ابنیس انھوں اُنے بیار برمغول میں ان کے اشعاد کی دھوم م گائی برشامورے بیمانوی کی فول دادشین صاصل کرنے گئی ۔

داخ کی بس بشویست کا انداز میکیند اور ۱۹۰۰ تا کند واقع کو دادی براید رکت برید والید کلیستان خال شده انتیان اخر راصل کے موسعی با انور کا برای ایرام بادر اس باخروک واقع این میکود و کار گودهٔ کی کیداد دانشده دودهشون کی دوایت سنگسی تشریخ دیشد شدیشتر کشر که شراستون که در واقعه میکود مانگاه باشده

آیا ولیارے اکرششگی فر کو آدارش اوری از بیشا اس بنگسستان فرزش مربوانی پاپروازا میلی واغی درسیدهی در کید در ایسان ایسان فرزس می بازشرکی میان کاران واز در ایسان ایسان کار ایسان می میشند. دان سال از در در در ایری و میده فرزس برای با در ایسان می می ایسان کار در ایسان بازش ایسان می میشند. در است ایسان مول دادشته میان کاران است را کاران با سیاست می میان کار ایسان میشند.

ی میشندون کا مصال در مینوند ده شکایت کاآدی بی نبسیس

ان خاص پر پیراندگید با شدند کند. این پر برای در کار در برگد دو از در این برگرای نواش کا میتوان میکند. ما در خدار برای در در سرید سیسته تان او گوارش به شیران تر پسدت دیگی سید دو هم او این کار ند توان سید ندازی افتداد بود. در در در در در این با برای سید میران در با در این سید مور پیرستر برگ در دران اس فوشا کی افزار که سید کند برد در در شده میران میران می افزار در در باست که شده دوار و در باستی سیست

ر این به این آخوی کنوری میتوندگی به دی معنوای پیتر ایروان شیخ به دادار هم بروان آند به بی نداند. مهم میرود و ایس دروان سه به دیده کنوم بهرا بروان سه بر ایر به دروان می دروان برا بردان برا برداند. دروان بیرود به این سه ها تقویر کسند بیگی از شرک های سرزند و ایروان از دوا کند کشود و فراز نیز نیز میشد ایروان این کار بروی این سیاسی و این ای در بس میتری است ایرود.

سبق ایسا پڑھا ویا گوئے دل سے سب کچھ جھ ویا واقت الکھ دینے کا ایک سینا ہے ۔ الکھ دینے کے طلب جوملا مل کچھ کو کے دیا قدیثے ہے۔ بے طلب جوملا مل کچھ کو کے سیم فرقن جو دیا واقا قدیثے ہے۔

کیری اشدار دختم این بیدول بر دهندند که نهیدسید که تا پدید سنده او کند اول برسیدی کا میرشگری در برکند کاون کرمیزی بروشی می که ی واقدی ۵۰ ساز ۱۹ سیده دو از دو این دو اس کار کرد کردا مید از میرش ساز انتخاب کاروش برای بید این برای بیده میری بیشنهای سیده با در بیدول دو هم آن میداد کار کاروش ای نار دو داده این میرکند و این دوسال ۱۹ معدال بیای نمازند بسیم کومیال ی تا دشانه بید این داد این این میراند کار

مشان منظم مسلمان بالدول یہ ہے ہے کہ دود درول کے فاق اوٹری انہود و بہری اور سکون موالی کے لئے کہ و کہ کمار ہے۔ اس افران ہے کہا جائے اور ان کی اس ان انڈی اس سے کاوٹیم کر بالب ہے اس ملاک کم بالدی کے سال موالی کا کم بھر دورول کی اس و کی فیٹ کے ہے اس انڈی متوجئے براہم ہدار کہ کم بھر انہول کی کھیے

بارو رہے بوں واقع بدروی جو دردکسی کانیس سکتے

مِندشاكيں ملاحظة بول . ناكر عملات المامة

واسستانی خدد کے حدیث اور اردی کے شہورشا مؤثور دیا والای فران اجرائے کے بعد باحاسیہ تبار دیم ہور بینے رواح وال بینے سے موجود تنے۔ ان کے ساتھ جریاً واٹیوں نے کیا اس کا واکو ٹود کھیر کی زبانی شینے:

" واقعه المسبر كونج بروقان وه الدولة كديسة ابنون في مصطول كياك فيه التاريخية بدفيها في الدولة المحكمة البنوائية في مثانا الدواسة سب إداء المؤان الإستشافها المصامية بالدولة والمراكزة المواقع المواقع المواقع المواقع المحكمة المواقع المواقع

ئىيىغىر چەلىنچىڭ اينى جېرىي سەنىڭ دارىسنىڭ نەرز كىلىپىردادى مىس. 10 .

" مشریده این الویستوار کوان ید شده طویست برگی بر اشاری کاند. ای کمیشده کی کسان اور این این کان و آنجری در کانتا بسید سه مواه در برگی کمیشده کان کسان این کاند کسان خواجی بسید مثلات بیمشده بیرود و افزاید شده مواهد بیشتری شاوید در در کانویشته نیسید مواهد بیشتری کاند و برگیری کمار در و این استرای امدادی بادد. می و متر الاسترای این مواد برگیری کشیری برای استرای است. میشود کمیشد کمیشد و از این میشود کمیشد کمیشد کمیشد ا

تجرساق آم بدا آم س گرفتای با تخرامی شیاست و پیدند نگ واخ دومرون کسرها الاست معلوم کریک جرماطری مصاحب وشنگلات کودود کریستان کوشش کریدته اس کمکنشندان آمین مادمودی کشت چرن:

مروم کی مادست می کرده این شفتنت بزرگا در مرتبط نست است المینشاری کے دیستان انجامات بوجها کرنے تصرس سے واقعیت کے بعد متلفات کی برکدیا کا تبریوبا کی تقیم تا تھ

اسره تنجوی داغ کسیاسه خواد فرانود ی به چرا فران ادی که کم من بیشتر کمکهایا شد. با درج تحق کار چهدشان او دی کار خداند می امنده این بردند بده افزار کند و این که دکسته باست یم کم می افزا کمک هزارشکه او چهدان این کمکر فردی تخوی بی افزار دید. که میسود می بی فردی کشور بردنه بیش فوان ما این دو یک کمک دادامی کمکرک با شده می کارک سف این این می امنده یک با

ا تجارت والدا جد کمیران تندند میرای توشی برن بیس به بین برن بیس به بین برند بود و فردار کمد نیز میرون به طرایسان سرخت بین ترین به داد و بین دنبتا و الدوخت کرند میروا اول کارکند برن بین برن برن برن برن ایران با ایران به بین که بین کار ایران برن که بین بین کمیری دام کم نیس میرون بین میرون برن کم که کمان این بین بین کم بین کار کم و فرانش کم او بین کمیران کم بیران کار میروانش کار

سله فيس اللك داخ ديدى أفرح ناروى تكارز داخ نيزش عه وبعب داركه الشائد داخ المسحالية وكا

ئودەنىي ئىنتە تىمسان مىاف ئىمىوكە داران كۆكۈن كۈن ساكەن بېسىندىخە كۈن كۈن ئېرىم دۇمېنى كەييان مىي دې ئولق جاستەن ئە

اس نوشا کا داقعہ مکرس میں شمال ہی ہے۔ کا کرمہان کو راحت واکہ مہینانے کی عزفیزے اس کی لاشی میں آئوں کے احداد کا حاصل کا کہ اس کی بیند ونا کیسند کا طم ہوسکے۔ اس میانات واشا کا

. د کوره بال خط ان کی بدنداخلاتی کی مندبولتی تصویر ب

دن نده که در کستی توجه که بخش این ما در نداد کار بیشتر نده و داد به به بازید به بیشتر تا در این می داد به بیشتر ان کسکام به نید به انتقابی که بیشتر در این بیشتر بیشتر و در این بیشتر در می در این می بیشتر کار این می در این این ام برسد می در که کرداد و اندار که بیشتر کند و این می در این می در این می در این می در این در این در این در

دارخ آود نواسد ندنشد موکنام محمودید ان کار بردگام بیون آن بین بید بیشتر بیدید بدید بهم مودار کشش بردگار کردید موترد بدید دوگ خوبر بردست معامی از خان زید قدینی و سیست کست و دمروار کی توریدی کردید تقدیمس کاروازی شدند ان کی زبان او در بودی واق داد

وآخر بڑن ہے بی جمک کریٹے ۔ کیچر جمیس پیز طنس دی ہے درخ کی شام دیا جمہ بہتے وسنما نا ڈکو کشریت سے کیا گیاہے میکن پیقیقت ہے کہ انہوں نے در زوگو پرمیشوں مگایا دوخو داخترات کریٹے ہیں ہ

دخت زکوکهمی مندنهن مگلها و دخو داهتران کمتیکی به گرسه هاشتن برای دشاه بازد. اگر بانفرناز رکه اینامه قانس ماشق مزای دشاه بداز شاموکی ششوییت شایسته دن واملی ا

نشی «هرایره خود کردنده باید» را در دی کامیدی و سیده و دستان مودی میسیت مباید این و در دارک کام ایر در کاگر نشی «هرایره کام شوکت میزدادی» نشی «بندرادی» و میشود کرد: روید در داری »

مع وعیش کوش می تصادر در دندیمی این و کودرد کوش کراز در بیتا مکن دوسرول کودکی دکد کران کادل جرآ آ اور آگھیں اشکار موجایش شاگردول کے

شه انشاستَه داغ احمن در بهوی امن ۳ به شده واغ دبوی تیزش همیانی القیش ۵ بود شنمیات نیزس اینگه جود کاف آسس در بهوی. خاتی تنده از سند نهید مودند و در در در در در در به با ساید و توسنده کوچشود کلیونی دان میریزدگ او دول موزی کوشکر در کرد و در گرفت به سر جرح میده براید که خوار دوست بیشتریت در باشت کمستیزی با میست باشته دارج فی کمستی اور واصله بیشتریز شده

مرکس و تاکس کی مارچوبی کو سف خور مرکسه و سکو والساد بیند کا دور بین داخ کی بنندی کورد کام پیتری بید بین تصویر کے دیگری درخلی بیندک و کلیا کو ویس ویس فیس کیاجا سکا.

داخ کی برت کامطاند کرنے کے بعد م ان کے مشاقات پر بٹرے ہوئے جائے کو می صاف کرنے بلیار کا کو اُن کا اتبام کر کا کلف دہ ایس!

تگیرینا گوره و کاروان فرایس میگان خوان که تصدیق کرانی جریزی و در تگیرین و کاروان و با میگیرد و با در این به در می میکند و این می می میگیرین می این می این می این می می می می می این می

معلیت میں مورث ہوری ہے۔ تھے کیونکدو ہوری کی بلوں ہے شتاہ اس سے احدیث شاں نے انہیں فیود اور جرکد دیا ہے کرکے پیٹر جان کے بیٹے کو لورا و دیا تا تھ

دری با استفدیت بختاب توثیم بیات تیال جونی بشد کدر اصفی والدیشی المدین خارجی المدین خارجی المدین خال خواب استدین کی امادی خال اور در تنصر ادر انهوال شده است کدر این کسید در انتشاع ایگراوی خواج از این زودگی تاریک رواست کا جا هدید فراد کو وابشین آداد کم بدین محکایت مین محلیات شوفا است که والدید بست مواجد سد

شمس الدين خال كى الله الدون وين بونغه مواتى متى بسبك الايمش كـ ودمرية وبيشة بالخاليك الدخال الدين الدين الدخل الدين الد

ئ داخ كالشعيد: أولان المكان مبزواري الكاد المحسنة والع ميزص ١٩٠٠ شه تعارف آ قباب واع المرتبة تكن كافئ

فیال بین کرفت مورسی مذیراس تا نده کی بیناد بناجس میں خاندان کے باقی افزاد نے شمس الدین احرفال کے خلاف ایک مضبوط محاذشا بیانا کے

ورج بالاسطور كامطالد كريث كربعين ملقى طور يرسي فيتحدثكال جاسكة بسيدكة توكاسيا انول بين ابينى نسل کا بہت ہی زیادہ یاس ولما ظاہونا۔ اور وہ اپنی برادری کے ماسواکہیں اور پرشستہ اور واج قائم کا يستدنيس كرت ،اسى مقرب لواب احد ينش فيفاندا في روايات كوتوراكو ليك مواتن عيشادى رمالی توانی خاران نے نصرف اس نیم ذات کی خاتون بکہ اس کے سیلوٹی کے بعے نواتشش الدی خال كو حقادت كي نظرت و وكها بوكا اوراً أن ك ويول من نفرت كالاوا اس يقيمي يك رم بوكاك شس الدين عريث بثب تصاورة الونا أنهين بى وارث بونا تعا أنفرت كى اس آل كو بواحيف يس نواب ويش كى بم قوم بوئ ينظم جان ف وزا اجر كرداراداكيا بوگا ماكد اس كريتول كا تعفظ فافرة يبتة واب كاندنى بي بول ي محواكم مشكش كالديد بوت مع وكدواب وقواي برے والے شس الدین کی می تفی ارا جا ستے تعرفرج اوی اسس کی ورت کے جن سے تعربی تع ان بی کے مِنْرَفرز نا نہی دہ اِن بم قوم ف اوّن کے دواؤل کیول کونظے ۔ انداز کرنے کے روادار تص البذاان كي دوراندشي كاتعاضايي تعاكدايني جائداد كونستير كردين مكدنس رسى كوخانداني غروش الدين كم ستعبّل كوتباء وبرباد ذكروس، بنا بخد بقول والحرسيد ما يسين "خواب فيشملاي خال كريقوق كوممنوظ و كحف كرية اين وفات سه ايك سال قبل اين بها مادكوا بين بيرول مين اس طرح تقيم كرديا كدينو زيوركي حاكيش لدين خال كيدياس دين ادراين الدين خال اورضياً الي احدثال كونو إدوملات

فؤسیش الدانین الرائی الی بخشیت کا توجت خالب کے اس انسب اسے سے بھی مذہبے ہے۔ خواج دان مترج کوسٹ الین کے ایک طرق طواج دوری نے برخالب کے خالفائل سے تھے اوران کے مشاق کا درگار کارکران خاراسے ہے۔ شسبہ نام عرف کا کاروکر کے بھی جن

شد خام سک وقتی رواین او میران شمل مان ریخود کاوار بدوانیت ناسد نان دو و کاوی فام بدین طوحه استماده اس این . محواد کلیاست شخاصه که می میشون استرشی موادم این باشین می دوش واکویپیده بین بیشانگ تغییل کلیدست. مناطع نواز این املیکا شیدیا مرز و فیزوان استهای می بیشی زش دو و کاوی می می که ۱۳ ب " فواب احتین خط کرتی فروز پود. طابق مک بقابوتے ، ان کے بعد لواب شس الدین احمدخال بڑے ماجزادے منازششین براست ہوتے مرت بک بریں ۔ " ک

سمال پیدید با بریا بیداد فرویش ما دیدا شوال دی بدند و این تویی ای که در ست که و در تقدیم توان به می این می این به این می این به می این به می این به این ب

دویات بیست بیشندگر ناگریش بیم کیا کسیده مرت ای بیدکونوب ایردیکش دار کیا بادندان چه بیرانی به تونها نوان بیگی بیرانی دودوس از کسیدنون اداری دخیار اداری خود دارشد ادارای کدوالد دارسیش اداری کوگر خدک میریشش در پیدی دسیده ادارای کدد کوششش منج بروش و مجهز بود کمانی کسیسیدیس ان کردیا این بیران و موضوعه میروشد بروسیده بیران بیران بد

» فریز رصاحب کمه دابسته اور توسلین اور مرکودی دادم جس طرح مکمی بوذنگی که منزایا یی کمه دیب تنمی ، ان که ساته ایک دومری جاموت مجموعی جو نواسب شکس الدین خال سامه ب والدی فیروز پورسه مشقف و توصف ناخوش اور ناداخی مشی زیمه

یں انوش اوری اوری مورف اس وجدیتے می کدوہ دیک میروائن خوریت کے خوب سے نشے اور اسسی تا گورد گمانا ہی نے زھرف ان کی زند کی کام بارخ انجامیا ایک ان کے بیٹے نواب مرزا خاس وقت کی کوراڈ کٹا مجموع کوری بہتیت اس حافرے کی اکس خواج المامیات

. فی روی: پینے ؟ می حرف برات سروی یا بید: جمیب اتفاق سے کد فواب امید کمیش نمال زندگی کے اس متنا زعه پنوکو فوابش الدیونات کی زندگی کا بھی بنجست پر نسب ساز با کیاسے: اس مسئے کدا نبول نے بھی اپنے والدی طرح می فیز قرم

ك قاطب كالمسينات اليفنا عمل دورت والفل بوقال بينا البيان اليفارا اليفاء أينراستي وزقل مرتبط في فراج اسد بي أدوذ فالهيد فريلاده بالمشارده في وه يزواله بينك دوهم وهواك اليفارك عن وزئ اليفار لى ئىلىنە ئان داردى ھۇرىسىتى دارنى گەرگەرىيە بىد بەيدىن بەيدىن بەيرى سامەھ كەرىن كەرىكى بەسەھ كەرگەن ئىس دادەردەرچىسى دەققىل، ئۇلىش مەلەرلەك مەس چىشلۇد دەردى كەكىلۇرىكى خىردەردىيىسى بەيرەردىيى بەيرەردىيى بەيرەر دىرودى يالىرىيىلىشىنىڭ خاس مەسىۋىلىرىلىن بىرىدىلىن بىرىدىلىن بىرىدىلىن بىرىدىلىن بىرىدىلىن بىرىدىلىن بىرىدىلىن دىرىدىلىن بىرىدىلىن بىرىدىلىن كەرىكىدىلىن ئىرىلىن كەمھىلارىلىن بىرىدىلىن بىرىدىلىن

" نشدهان طراحت الآمان الأن المراحق الدين الدين الطريا الذين المدين الدين الدين الدين الدين الدين الدين الدين ا ينتقب المؤلف المراحق إلى الدين ا ينتم المؤلف الدين المراحق الدين الد

" مرکن در شنده فاقیشی ایدن اداره بیدانی و در گرفتانی و این در بیدانی فاقی چون فاقی افتا مراوان میزنده مده فاقی بیدان بیدانی بیدان با در این ایدان بیدان اند و ایران بیدان مراوان شده ایدان بیدان بیدا

ئے قدون تاقیہ وہ نوبریکیں کائیں مدائے کہ وہ کے کشنون امیزوی خال وطنع کا دکھتی ہائے۔ مستقد میں جہت واخ تم تین کا فلصہ سے معدورام بہتک کلیسطی خال قال آج ہوئی کا ڈاکھنز مارہ غیر مشتقد میں مستقے کھوان کے کشنون ابغائم میں ہوجہ ہے تھے۔ دھا تا قبر واقع مرتسب نشیری کی عموں ہ پیش کرده واقعات کی نیاد پرخوام رسول جبرها وک رام ٔ امتیاز طی ترشی تمکین کافمی اور کام بیاف ا احدادی نام میزید ترقاب کی جدار دادگاری آنه " قسری می سید به گر جه بیر زبان آن نا

های ایرون غذی موده نام کار برای با بیش ایران شرکی و سند بین بی طرف می مدن و کار دارد زید می ایران برای دارد زی مهم می ایران شاره نام می ایران می ایران می و ایران می و ایران می و ایران می با ایران می برای به کار از ایران م بین از ایران می می ایران می می ایران می

اس المساول ال

شه امرده آن کامیسته اشاده اس که ان قدی خطورت هاچه مسکه چنانه تواد موثوبه سب نه پیشه شون که داشد. می شود تهم دارید حداث بر نظار برای شاندان کو از کارد شدند تم آن شود می تم شود می دادن کاردواد. دانوی برمهاسته بادر خوانش آنیسل کمه ندیکه خذا باد دخت را دیوانشا تم شر. پرائ م کی تنقب کرتے ہوے اس خاندان کی افداد وروایات کو کمیوں فرانوش کر دیا جاتا ہے

به المدينة المواقع المدينة في ما يراقع المنظرة المنظرة المواقع المائة المواقع المائة المواقع المائة المدينة الم المدافعة المدينة المدينة في المدينة في المدينة المدينة المدينة المواقع المدينة المدينة المدينة المدينة المدينة المدينة المدينة المدينة المدينة في المدينة ا

- ندریک برنگامول برس کوپیستان اور قرین نظر زوان که آگوروان پریتوگئی شدند. - فریز رصاحب شدندادی : که تنی احتراب کیدیپس اس ایساند کی دوش کے مطاق کوکن ناوتی بند ایستان اور میت ایسان تاریخ

كيە خىرىزىيى كياساسەتى دۆگۈرىقى جىندىكەتقىتى بالدىكىيە ئېرىنىڭ ئىغانىكى كىچى تۇرىغاند اسىيەر دادىيا ئىبىرى يېڭ بىغىن تاب قى ئارىمىنىڭ كۆلەركاندادە كايدا دىر دودادىكەدە دى.

العرس قراس باسته کاجید کو فردندگانی کیربی منظوی وابسی الدینده الاتوران و التحریق الدین المان والتحریق فردنا و میرکه کیره فرست برویست به وافرت ایروسیا الوالی کاجهایی پیامه استان کام کرد داسیند اس کی اوفرت کی مندم بدی نگاه تیرک کی بهر نسیند و بردند الذی کست شاخر این و بیری و کیما کندری الدواد میدوالی در فرمیسسندهای ایشید کندر کند و کارون نے بیگال وجوز به بند پر اینانسسنده افزائر میانده اداره میدوا

شه اندکاسی که تخفیر نامستان دانده بین جدید و افزای به ترکیست نامنشیش کند شا ۱۳ متر به در به داد توریس و از آنس در برش به مرسمه و دیده ایران شدن را دانشون برای مصدا و از دو به شده برد تا دیرسدهشت انگلستند و اوای زنه الدُّد می دو در کند سمزید من مرتبستشن تواید از دود کراچی نامسب برش ۱۵۱ یں وابدیل شاہ کومعزول کرکے وہ اور ویریجی قابیل بوگے برششناہ میں ہب جنرل بخت نمال مودی معنوں مند ور برخ میں ساتھ ہے کہ میں رائے ہو میں رائے کی اور گاتے ہی ور میں

سی جواوران کے طاف کسب منائی دیا۔ جرم مسلمین ہو اوار حدوجہد آذاوی کی ماریخ برب شکس میں کاورچہ رکھناہے:

مي ديويان ميكسدشها و خويصفها أخصبه خصابيدة دوديان اقتصام فيها رئيلة من المستان والمداولة القدام ولياراتية المستان الم

» نواب صاحب ثبل رہے جی جبرہ فقہ سے تمتیار بلہے . فساوی مثاویٰ ا

دُّ خِنْدُ وَلا مُنْدُا فِي إِنْ الْمُصَاتِّى فِي اس فَرَقِي كُوْنَ بِيَاكِيا جِودَى إِن إِنْ شَانِبَ الْمُوان مُنْفَقِدَ عَنْ بِينِّ سِالْهِ إِنْ الْمُوانِ استيداد كِنُونَ الْكِدراتِينَ وَاسِكُونِ الْمُعَالِّينَ الْمُعَا اللّا البيرة المن مستون وليست براس دومِ يحون والما فيست في كرانون في موكن تعربت موت استقبال كيا

«بىم الىنْدُكِر كرىيانى كەنتىغ پرىقىم دىكى مىنىنى چۇكىزاتنى اس كوبىلادىيالدىپ ئاقدە ئىلىنى يىندادال مال بىن ئىسىلىم جواناتى مرشدی استیال که میتوانیخ دانسدیک همگی کورسد شا دریدهٔ کایدانداز ادریکی نیم اوزوی انسانه کاند. واسطی میروس سه کیسلیم مرکوشان بیس ایک به باید دادی بی کیسشدان بوسمی بیده او دس شان کوکوشند نگرای بیدا کوکدنا موتیس کستایان شان بس.

مستون در کار دو قران به به کس کو باید تا تر تابیت آنها به بینان که در قران بید که و بینان که در قال دو فران م شر این افزار در کار در قران بینان می داد. بینان که بینان که بینان که بینان که در اینان که بینان که بینان که بی مهم ترکزی در شده بینان که در اینان که بینان که می ترکزی که بینان که در این که بینان که

سنير ول شايرا الرام كين وك ايك دومي نيس رام كوي ولك

ر الاستهار الأخراع والمرابعة المستوانية الم

وآغ كومن يكركر مي تونبين الاجاسكا كرمعاظ بندى مي وه بينطير بي مجست كريمان ب

داد تنگی مشق کے دعائی میں ارون فی سن کے جادہ گریں مشدید، درستیوں کے مسودی، محیف وقت الماکے پیامبر ایس اور داراشتاق کے بنائم بھی۔

اشعاد دانغ کی تفریق برافقد ان ادور پری تشاعت مب و چیکامش سینه اداغه کی انشست سینه انبادتوال کی بینکلفن چیز دانوژگاه دکا توج به بینکلفت پیشن سین گرمینه ادور سرامر داور دازیچیر کند ادومیژای .

آمریکی قاکمتا نهرکیا با سکاکشونی وانگین طنروششین خشد و دیمی بیروی و اخرت بزل و استبزان مینجده بدخه اعتباری چه بایالی و مهیداری (کلایرون کسفان مرتبکی چ).

ر معاقبیت به رای خود که در این خود که در با در این خود که در این که در در که خود و این در این خود داد با در می هما موشود به به که میشود بر این میشود به در این میشود به میشود به مواد به به به در این میشود به در این میشود به با به میشود به با به میشود به با با میشود به می داد میشود با میشود به میشود

از آن کا گراه باشد شرعی به باده گاه شدید سیدانی فراند به ۱۱۰۰ آن کا شده کار بیدا در انتقال بدید. آن این خداسته دارس دیرکی آن بیدا در شوند بازی بازی کار بیدا بیدا در شوند برای با بدید از میدا در شوند برای کار با در شوند بدید شدن برای بازی مساحد است که به بیدا میداند برای بازی میدان بازی کار می این میداند برای بازی می بازی شوند بدید شدن بازی بیدان برای میدان میداند برای میداند برای میداند بازی میداند بدید میداند بازی میداند ب

وَرَ كَا يَهِ مِدِيلًا مِنْ مِنْ شَطُواتِ وَوَيْ كَامِنْ مِنْ جَدُوا مِن مِنْ مِنْ وَاتِ الْإِلَالَى مِنْ جِلَالِ وَمِنْ الْجَمَّةِ مِنْ وَلَقِلَى الْمُوافِّلِي الْمِوفِّلِي الْمُوافِّلِيةِ الْمَوْمِلِيمِ مَنْ كا فِنْ مَنْ كَالِوْمِنِي الْمُسْلِقِيلِ عَلَيْمِ الْمُؤْمِدِيلِ وَوَالْمِؤِيِّ أَنِّ مِنْ مِنْ الْمُؤْمِدِيلِ م فَنْ مَنْ مِنْ الْمُؤْمِدِيلُونِ اللّهِ مِنْ اللّهِ مِنْ اللّهِ اللّهِ الْمُؤْمِدِيلُونِ اللّهِ اللّهِ اللّهِ

آپ بوری شول برطوح این معلوم بولگ بیات عرجیت بازی می الدیک راوراس کی ذات بر بهت

صبرے زاہد نافھ مذہ فوارول کا

امیداسی ذات سے اے دائع میاسیے رصت کے کا زمانے جس وافظ کیے اور ہی

نجلت توكبررسي بيدنهايت براكيب

اس شان دی فرست رنگ و کهایا داخ کوسیداس کی رحمت سط مید

اروبات کی جورت اور کیدار آخ درات دیتا ہے وہی کافرودی واد کو روزی

علصه دری ذیل جی سه

تؤجرالله كامبوب بوأخربها يابنى توب بولانوب بوا نوب بوا كوهمت كازاديا سنصفط تبس بين بانساديا مصقط كريك بثم وول مبتوسة محد خداشته تؤدسئة رزوست مخذ

وأغ كى فتكاراتهمارت ويكيف كرصن ومشق جيب يا مال موضوع كدوميان بحى وه بني اكرم كي شاك على عدة مراتي كرف سينيس يوكة ، اس تعرك نعير اشعارست ان كاسادا كام بجرا يولب جذا الشك

ك معالد عدداً في كافت رسول عال بويات كار

ية منعب الحوي مسروكاتيك المداع فاكبيات ولي فعاس بم است مامى كالشش كاكياس سيرال سيكال كونين يراير مديمير كاجواب

وآخ ماعی کوسط نعب وزوکس تعبیم یانتی دولت استام کے دینے والے يب وآخ كامسدى ياسطف في مودم بول مي شفاوت كے دان يكبدونياكدوآغ كى شاوى كورومانيت سے كياواسداوراس بن تصوف ومعرفت كا دنگ كيال

توينيال مرم فط ورب بنادب ال كرميرت كدوكون كباكياب كدوموم وصوة كياب تے. كا دادات على فيغياب بويك تے مريد باك اسي بردگان دي اور فقراس مى ب ماهية تحديديدا بدين بش وعن بوق ربيت ووجيشه وال ينين كالشش كدة يتب يق دوكى يكسى بزرگ كى فاتح فردرد دواتى باتى تقى اورغاص ابتهم جو آتفا ، جمير تربين كاده بيت احرام كرت تتے۔ تمتی باروبال معنر بھی ہوئے کے صوفیائے کوام سے اس مقیدت کے تمت و مُنظم آباد کے دوران تعام روافیت ستاه موجيلي الوالعلاتي سجاد وستسيل خالقاه الوالعلامية بين كينده تديراهي حاصر بوت شاه ماحب

وآغ مص مل موست مسرور موت ي انهول في وآخ مح يقيم آ و آف روسب ول تطع عماسه يكتبة زماندوآغ فوش كل درمك منوري بودسته وروصف كال آل بيزور وابان وراز نفسم كوراه امروز بارض بندششش نبرديك فرديسام الشد

سله فيسع اللك عفرت واخ ديوى افرينا دوى الكاز واخ الميزيه ١٠٥٠ سك واخ اوربيس از يروفيسرة كي اختر كاشعى تشار مكتواري ١٩٨٧م ١٩٠٠

در شنب برائے سیار فرانشاں نوریش بول ماہ مشدمین نیازمن نوسرود از دیدن آن نگانه و دل خوا ه^{له} سوال بريدا يولنب كداكر وآغ دومانيت سي مروكا رز رك يوق تواس بليق روماني درگ ے کول علتے اور وہ داخ کا حرام من تعدیوں عصت اگر تصب کی مینک اندکو د کھاجات توداع ک يبال دومانيت معرفت اورتعوف ك ايكتبارا ايك سوات عادال ما أي كي بي وال بن يندا شعار درج كرد إبول اب تيدى فيصله كية كدانهن كس كعاق من والاملات -بلورم ی زیگادی کون و کال کے ہیں جمعت کمال جیس کے دہ ایسے کمال کال دل کے سواد کیے یں ہے وہ ن ویری الرها توبس بين نبين توكيين بي بمنتست واسط زجنجمست واسطيب تعبي مقام دوست ك طالب كوكما غرض مُرشَتْ بِي رَكِينِ تَوْكُولُ جِبِ مِّنَ ٱلْكِينِ بشركود بلوے دكھاتے گئے تي يا توانسيان الله كيسال ديب كسيد لامكال تك كى خبرحضرت واعظىسى كبى دکینے کودی ہے اے فافل دینیاتی تھے جتج كسيدا بن آبس تو د كموسيد وريزوه كيب نظرنيس ہمیں اسے واع کور باطن ہیں دوي برق تب تي ده کوه طورس يا كبال كبال ول شآق ويدف يركب وى لقب تنط تجلى كدوشت إن ت تاكب بوكر مب اس مضاین نودمای که احمینول بدرنگ بوکر كيراس اوين كركوانسس اجيل كم مستايك ديروسوم كاس فر ہے یادمہے دوست کی گھر گھر ملی ہوتی اقرس تكسيري توكييس بالاال ده کیاد کوسکتا ہے اس کی تبسنی جس انسان نے بنا مبوہ نہ دیکی رى الكوب كوه يرطور إلكا جهال تنب جلوب سے مسسور نبکلا كارخازست اكتضيدا في كا بتكدے كى بوكسيركى بم نے ماشتى سەپ كارسىن زايد بندگ سے نہیں ضدا پتآ وآخ جانال جال كشت تع كاشك شكايان يت بعث تع بين ساي بروسف يس وب، فيروز يد محرك ين الحوكول افتا في قلة منى ين كرارى - جاني من وام يورات يبيس

شه واج الدسياري وأميرزك اخرز باستشق أفكار ايري ۱۰۰ العرب البيشروان منظيم آبادي والأرباء كمنفقيم آبادق أفكاروان منزمى مدر

بنی بوت بحت بقده ایخ اور بندگ کلین پنداور ملک کی بریسی کی جدد آباد جاتے بوت الهورا امرتسس کش کوٹ آگرہ علی گڑا ہ متحراب ہوراورشکول بی گھوم آنے وہ اس سفروحنہ بی جماتف جن ك سيخوادل انسانول سير بيرتني أنلو د بل كا آخرى سنبعالا بعى ديكيما تها ، انقلاب مُرَّف رُسيعي دومار محت تعے دام بور منوول اور صدر آباد کی ریاستول کے رنگ ڈھنگ مجی و کھھے تھے ۔ وا بین کے طور طرائق کابی شاہدہ کیاتھا وٹٹول کے فرخ ٹر ہی دہے تھے عامدول کے ترفؤ کا ٹرکارسی ہوتے تے ۔ اس جمد گیرشاد سے اور کسین تجرب نے انہیں بنتہ کا رہنا دیا تھا۔ وہ زندگی کور کھنے می سنّان ہوگئے تھے زیا^{نے} كى من يران كا اتفرتها تقاران تمام بالول في ال كيمط العدكو وسعت دى تعي اوران كي دورين نكايي كومِلانشي تني اسى وست وجلائ ان كى كلام يراجي تنوع بدا كياسيد. ومعض زبان وسال ىب دىيى ممادرات دىعادىيەت ىى درىشونى دىلىنى ئىكەت مۇنىيىرى، بىكدان كەكلام كالقى يەكنا^ر ب من آصوف وموفت كاى دنگ مين السفرزندگي ب يندوموهت كي بتر مي الريبال كاندكو بى جەمھايى اخلاق بى يى توھود دوم كەنىر يى يى زندە دى كەنتى بىي انسانى خديات كىيىلۇ بحايي مصوصوعات كأنوع احرجيال ديدة تغن كهيبال شيئ كانوادركبال يشكاء آبيت بدنام زمارة وآخ كه اليب اشعاد ريعي آب إيك نفارة ال كوفودي فيصل كليب اس دويين كه الآك عدادت يت براتي وتميي بعلاتي وكمعي مذاب وكمعا ثواب ديكمها بمارى المحول فيحى تماشا عب مجب انتاب يكما كس كس كريواه كين كس كي آرزه اك دل ميزاد غرس گرفت ريوگ منز د کھوتو پھر کرا دی ہے ہونب یں سے تا جويد سكتاب سي المحال المعارض الما كام دشواروه نكلاسيسي آسال مجما سہل ہونا میری شکل کا بہت شکل ہے توكيم توقف دكرترى بتت كوكيا بوا يستجيط كانساء ل ثراغ دوست ول فوش يه بو تو كمال كا قاشاكمال كى بير این نظری ایسے سائستا بہال کی سیر

احباب كوجثازه أشهسانا بعي يادتف م خاك بي ف درسبكدوش بوسكة زى نے كوكروٹ جد ہے ہوتے شامر است ورنگتی ہے کیا بسشد في الماس الما يا كب ما مزاج اجاءكريا وتوسب كيراس فيجسسريا يا برة تند الدوآغ كندنيس بوتا كوسمى التب السترنه مين بوتا رسيسبى مؤتبين ببث عذورتها است وآخ صدم عنم بجرال بجا ورست بورا سمان ایک میں ول کامسورہ فرسوده لاكد باوت المربوك ره كي مبادك فخفركو تؤسع جاديد يتفورى ي كورمات تواجعا كبى گھياكسى يم تنى بى تېرىپىر الركني بول دفا زملت ہمت یہ کہددہی ہے کہ تنب اٹھ سے برجيند كوے بى گال تىپ ايست آدمی کوسے سی گوسٹ راحت کافی كحركري ول مع وانسان توحنت كماست شوق ہوتومنے نامقصود پر دونون بنيس كيست كيا جالاكي اسدواغ يركس كام كستى و جواني تم اس مي جواندليث وزانيس ركحة تيرونجتي زنگتي اين تؤمي الهم كمبى دنگ زيلنے كابدات بي بس يالمحوتوسافرنشت كياللف سعنسديايا ننس كة تفع بالفريسيشر كى زند كى تعبرى دور أم ي تواسّ كا كبعى المالبى دور توكش اسدوع كسى شاموكى بديناه مقبوميت كالدازه اس امرييني نظايا جاسكتاب كداس كوكس فلا اشعار ضرب المثل بوكر زبال زوخاص وعام بيريرا مطالعديه بتأتب كديدا عزاز حرف وآع كوي مثل ہے کہ ان کے جسپول اشعار گذاشتہ اسی نف سال سے قول عام کا درجہ حاصل کتے ہوئے ہیں موقع ممل ك ما فلت درج ذيل مصرف يا اشعار خود كود زبان ير آجلت يس سه نحب رده مد كمين سه مكني ي صاف يحية بي بي سائة آق بي إلى رسروراه ممت كاحف العافظي اس مي دويارست سفت مقام كتي نبين كحيل ك وأن يارول كركبروو كرآتى باردوز بال آت آت راہ بران کونگا لاتے توہیں باتوں میں اورکھل جاتیں گے دوحار طاقا توں میں ى كس قيات كيدنا عرب نام تقيى ی بیت دیرکی میروال آتے آتے

ی پراسزاس طهیدی سیجوسی برماست بنگ بوکر ی جست کم بیشت توسنے پی ک نبی م یل عبد این بیشت میں تصدیر استان میں مرتب و اساسی یل جبال بینت میں انسان اساس وال ماتم بھی بوستے ہیں هر انسان میں وقر اروز ادار

ر گراهشون استان برای مشاوری شانستان به داد داشت شدایی بداشته به می سود.

می داد سازم به داد به داد به می داد به داد به می با در استان به داد به می بسید به می باشد به می باشد به می باشد به می باشد با می باشد به باشد به می باشد به باشد به باشد به می باشد به می باشد به می باشد

ا می بیدان می است به این بیدان و شده سال می بیدان به بیدان که این این می این این به این این می بیدان می بیدان م می ادارای می این این این این این بیدان به بیدان می بیدا دارد خواره بیدان می این این این این بیدان می ب می بیدان می می بیدان می

ا کانونی تاریک می کانونی کانونی نامیشود (دان ایستانی با در اندان با میزاند انداز میشود ان دود کانون کانونی کان جنده اندیشی که استیاد میشود کان ساز با می او از میران با میزان با میزان با میزان با میزان میزان با میزان با می دوزش با در انداز کلیستی ایستی با میزان ایستی دود و او انج شند که بدر بدایت و کاکم داد داند. کلام کان تاب را در انداز کلیستی کان با در انداز شاک به در بدایت کانون با در ایستان کاکم داد داند.
> اکستام آباد مهارباری مصطا

محمو والرحمن

حيات وآغ بيك نظر

سلامه المثان اجولاتی کو مرزا فو داشقان کو کشده اور وقت قلدے نکے ۔ سلامه المثان اوجولاتی کو مرزا فو داشقان کو کشده اور وقت قلدے نکے ۔ سلامه المثان اوپر ایک وار وخذ اصطراح تقریب نے۔

مستعمام ایری او داروه اسین مطرر جد. مراعه این می سعادت حاصل کی. مراعه این به داوان محمد این مرت تع بوار

سطشطىغا بريان بين ادم يوست كلك دواز بوت. چنش شهرت بوت توان مين وال بينتي جوان ق مين دائين بهم يوسكند منتششا دوسراويوان م قاسبو داغ ما درشوی منسب يا دواغ "شاق جوق.

عه ۱۸ ماده با برای اداره به یک دادست شتنی برود دفی آشته میروندند شهول کاسفرکیا . مشتند از در باده نام برای کومیدد کارینی . ملک از در بادها می امریک .

سنت فادربار بلف می نفرزی. مزاه ۱۵ تیسراد بواق مهاب دآخ مث تع بوا. مخاصهٔ بادیم ی کاانتقال.

مشششان مندوزفغ مريس ترسفز مكانة . منششان مندي باين مكة بدوامير مينا تى كورمبار نفام بي بارياب كرايا . منشغان في فري گذا دورو بار دي مي مشركت كى .

العالم العالم الموري كولة ويدك ون جدر كما وي اقتعال كيا، وكا ويعضي بي بيوي كيديوي وفي بوت

تلامذه داغ

تخامذة داغ كى تعداد بزارول تك ينيمتي بيشبسور دمعروف ا ار ساء مشرق ملامر والمرامحدا أمال ٢ ميرمموب على فعال أصف نظام دكن ٣٠ مولانامحريلي توبر سم ۔ جانب دلوی ٥- ٢٥١ - ١٥٠ ٧. سيلب اكبراً بادى یہ ت تی دیوی ۸۔ بینچرودیوی و. تختیم بیمت بوری ۱۰ نوع ناروی اار احتن مارمروی ١١٠ - يخود بدالوني المار حن رضافال من بربلوي ۱۲۰ علق محلة وشوى ه. دبابت جنمانی ۱۶. محوورام بوری اد مین میلی شهری ١١ بيبك شاهب ال يورى

۱۹ مېرگواييارى ۲- بوشن اسيان الار مگرمراد آمادی



یہ دآخ کے کلام کا پہلا مجموعہ ہے جو مطبع ناج المطابع رام پورمیں 12-1ء میں جیسیا تھا ماس میں 2014 خولیس میں جن کے اشعار کی مجموعی فقداد 1400م وہ ہے۔ **رولین** بنگ بیست*نگ ہے برنش یاوالئ بن* قامیت تک مست گارٹ

يات بدل البرائية ، بارائية بارائية بارائية ميرا سادت مزار مقطوری الدينياف محمد تكفيد رک آب به براکنتن قدام برا الان مهم ميران باراني ، بو

ابی کریشسیم می یون بادیایی ہو بڑھ تیار کریشز سب عدم پیرا علیم آباد کرتا ہے میں براد کو تاہے ضایا دین ورشیب می کوم تیراستم پرا

ترى بىن مە ئوازى بىنىڭ ئۇرنىش دىتىب جو قۇيراپ سايىرام بىسسىگەيرا سابنىنىش بوكلىت رسول اندىكا دىل پر يىللۇنمۇرىي ئام كىستىك دەم برا

بہاں کہ دارس کو دیس ہے تھائے! کہ سیس م نے چہتا یا نہ چڑوا کا شک شرا ہمال اور وسٹ کو واق افرائے شک ہے۔ وکا ہے ہے کہ واقع کے سے شراع میں شراع کا کہائے دکتا ہے ہے کہ وقت باکس کا کا کہا کہ سال ہو ذال ہے کہ وقت باکس کا تھا کہ سال ہو ذال ہے کہ مقال کے سال ہو

سرے زاہر نائم ، سے خوارول کا جننے زوالا ہی رکھیا ہے گہنگارول کا مرشوریہ کا سے میں دیار ہوتی ہے جو ہداسان ہے اس کرنے کی گوڑال کا اول الفت کے مستولیاتی شوٹ ارول کا نام کہنا ہے جمت کے خروارول کا نام کہنا ہے جمت کے خروارول کا

ک گرمیرے ثبت ہوش رہا کونہیں دیکھا اس دیکھنے والے نے خدا کونہسیں کھیا

رببرے عزض کیا ہے دوئنزل نظر کئے كبيم يركبي فبسب ونما كونب يركبها اخیار کے نامے توبیت تنم نے سے ہیں مظ وم كي ما ثير دعا كونه بين كيما انسوس کەفرصت برکھی فویسے تم نے امنسابة ارباب وفاكونهب وبكحا میں وہ ہول آنش قدم جس سے بیٹھلتے ہیں بیار موم ہوجا آہے جو ہ آہے بیت۔ زیریا تور كرا _ مستب مغانے سے البرند بينك آينب بن ريزة مين وساعز زيريا وونور يشنن بربشركة سمال بويازي فتة كربالات سيب توستم كززرما

آج راہی جب ں سے د آخ ہوا خسا ہ مثق بے جب راغ ہوا

كيانشان ونسساسي دل گرکشیة کاکسراغ اليي كيا بُوسسما گٽي تم كو بم سے جو اسس قدر دماغ ہوا كبا اثرب كغنجب تقور اس کے بننے سے باع باغ ہوا بعداستاد ذوق كيكياكيا شهرت انسيزا كلام وآغ بوا ہماری آنکھوں نے سی تماشاع ہے۔ انتخاب دیکھیا براتی دکھی بھلاتی دکھی عسناے دکھا تواں وکھا · جوراہ میں تیری آکے بعثے وہ نے در وحرم سے جوتے ك نزے كوسے ساكنوں نے بہشت بن جي عذاب كيا جوتجه کویایا توکیمه نیایا پی خاک ال ہم نے خاک پایا جونتجه كودنكيا تؤكيه نه ومكيانت معالم خراب وكمع

التمنين مينهين ٻول كرجيران ہوگي ائتیب دے کرببرعیادت وہ آئیں گے رُ زارمىيىسىدى جان كو ۱ رمان ہوگىپ لوك بنوسنوكه وه و آغ صنم برست مستجدين جاكے آج مسلمان ہوگي ول مصر اس كى بزم بى جايام جائے گا یہ مُدعی بنسل میں جمیایا یہ جب کے گا وشن كية يكرية عكي كالسيطيع یہ اسمال زمیں سے ملایا مذہب اتے گا دُلفن بسين كرشانے الاستدكا بگڑا ہوا مزاج ہنایا نہ حب ہے گا اے دانغ بچھ كورزق كى خوائش بيرخ سے اتنابيغم كهلات كاكهابا ينعبات كا

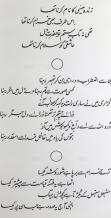
كياجاني حيب بور كبول ترى صورت كود ككر

شب بحبرال عموت ببرب خواب ارام ب تواست كا ہے ہی تو ہتیں گے اسے بیدم میرے ہی نامے تواتے گا ول كاتأب كام يونا طے گاکام ہے تو آتے گا كبعى ابب المح الوزغوش المعوآع دور الم مے تو استے گا تہیں جا دا گر جا باخطا الفت برستوں کی تهبين دبكها الردكها أشداميد وارول كا ترا إک وعب رة دياراور وه يمي تيامت پر بيمراس يرصبرانت إتے دل اميدواول مجمى بنتظ كبعى الشي كبعى الوث كبعى ترثيب تماشا دید کےت بل ہے تیرے بقیراروں کا

ہوکے خاب سر تو کیا عشق نے اک شہا حسرت اُس دل په کرجس ل بین پهنهال بوگا زندگی عشق میں شکل ہے تو مرحاتیں گے اب ہے وہ کام کریں گے کہ جو آسال ہو گا أتي كي مركى تنم وآغ كويروا بهى نبسي آب کے لئے کا ہوگا ہے ارمال ہوگا کیوں تغافل ہم سے ہے شیم عداوت ہی ہی كيانگاه نازين ائب فټرېمې كم بوگب دات بعركية رسية وآغ ان سي ل كاحال أيك شب بي اس قدراخلاص بالم بوكي كى ترك من تومانى يبنداد بوكب میں تور کرکے اور گسنے گار ہوگ كې كېرى كى چاه كىچىچى كىرىسس كى آرزو اک دل بزار منسم می گرفتار بوگب

ئیں مود اگر دست سے فاصد سال پکر اُن کا مزاق بھا تو ہے پکھشر بغیر کس آخت جاں کا یہ کیسے ہے تھے خواص ہے کی تعریف برقت ہے یک ہے تھے دو بیان ہو آجہ ہے جو بیٹ سے کا کس کی شدم کا دو ملکا ہوں میں یہ شوقی ہے بست دیکھا است دیکھا اور سرتا کا اُرسے جا لگا سبرمنس میں ہے تجو کونسل ام پردوکرنا تب پھر آن تیں دیدار میں تیاب اس میں دائن اس کے بھر آن تیں دیدار میں ہیں ہے گستا نیان کیا کہا معلم کورش نامین کیا کہ اس کا کہائیٹ اس کا ہمارے داخ صعبال اور تا کیا گیا ہے گئے۔ گنال گورشگا و درش نے بڑی برنش کے کلمستال کا گنال گورشگا و درش نے بڑی برنش کے کلمستال کا

جوبوسکا ہے اس وہ کسے بونیوں کا خودگیو ڈیپر کے ادی سے دواسیوں کا ز دونا ہے اسسے کا ویشنا ہے کسٹے کا پریشانی بی لوڈ کام ہی ہے جوہسیوں کا ووشیع درخا وہ ہے گئی کا سی ہے فعالم ہے دوشیع درخا وہ سی کسٹے ہی ہے فعالم ہے دوشیع درخا وہ ہے گئی ہے جوہسیوں کماتا خواجہد دوشت ہے اسٹی کا پاکستانی ہے جوہسیوں کمکا جماد کی کہ مسئی کی موسیوں کمکا



کچہ توتمی بات کہ ناصح نے نیانی کچھ بات كيمه توسسجها جونه كيديه ول نادال سبها سہل ہونامری شکل کا بیت شکل ہے كام دشواروه نبكلا جيئة كسال سمحا ب محد كونبرات كوجونير يستراس تف میں گرجہ نہ تھا پاس مرا دل تو وہیں تھا سب خاک ہوتی آج مرے ال کی امرین

كل تك توتري ذات سے كياكيا زليتي تحا

غضب ہے جن بیرول آئے کہیں انجان بن کروہ کمال آباکدهرا با بحول آبا برکس سایا بسركيون كركرس كيحث مدمن بم واعظاران بماسے جدّا مجد کو نہ وان رہنے کا ڈھب آیا

رگے ہم تو وضع داری میں دوستی کی نب، نے مارا دیکیو اے وآخ ال و نیا کو ہوکسس عورّج ہے ، نے مارا

ے ال برزمیشم مرّوت کو کیا ہوا

اے البرزم ہے ہم وق کو گیا جوا گیوں دیگھے تہیں مری صورت کو کیا ہوا بیجہ ہتر ہے گا دائے دائم اج دوست گو گیر کو قت شدکر تری تمت کو کیسے ہوا

جوماشقی میں خاک ہوا مہت شاہ ہے خاک میں کو تی بلا ہوا کوچے میں اُکے ہم توقیات شائیں گے

انصاف ابسنايانه مواسع ياجوا

ول بن توكفر تيري تجدير غضب نُدا كا اے دآغ سوئے کعبہ بھیرہا نگنا دُعبا کا الزدوق مسي كي تودكوير يالكو يتعبى ہے إك نموية جام جب ال نما كا رف نے تہادا نام اور بھی نکالا يهيى كونى حبيب بيه جونام بوحيا كا غضب كياتر وعدس يراعتبار كبا تمام دات قیامت کا انتظار کیا بنابنا كيشب وصل أثكباركيا تستیاں مجے نے سے بھرار کیا تمحے تو وعب وہ دیدارہم سے کرناتھا يه كماكما كرجب ال كواميد وادكب فسأنه شب غم ان كواك كهب في تقى كيهاعتب اركيا كيهه ناعتب ركيب

بعلا بهلا كيجايلهان كورازنهال یکیا چُیا کے مبت کو آشکارکب زلف رساكو دم تزتمن سنبعال بوجه زبرس تحسسرر كرا شوق نے آ وارہ کیا تقامے خيسه ربوني مي تت درير ال اس نزاکت بر عالیے قتل کا دعویٰ پیرخوش وبكيمة بسيح خبب دوه بانتوت خجزارًا چوٹ کھاتی ول نے گرکواس منم کھٹتی ہیں ياللى فيسب ويتشيش يتسد بركزا نه پایا کوئی بحرعشق میں رستد گزارے کا نىيىغائس كنائىية ك شناوراس كنائے كا

er.

كبركى آب بهيرك كي تملّى فوريات ك كُورُ مِائِے كى برصورت كروں كياد آغ اندكتر مرے مولا کو ہر دم نمرہے میرے گزایے کا وثنت وحشت بي سراك بيرسوسامال نكلا تن عربال كامريك يهمي عمد وال إلكا ب وبال مجدس زلول حال كا ارمال لكا داور حشر بھی اجھول ہی کا خوا ہا ل بلا سشدنكين تيمين اس رق نظب ركاجلوه ابك شعلاب تتبير دامن متز كال بْكلا دآغ دل چېرى اسى بت كودكھاناى نەتھا آرزونكلے تونكلے مگرامیاں نبکلا

کہاں صیب اکسیا باغبال کس پر گڑی تھی بی چمن میں انٹر ٹک نے ہمارا اس



تمهاب كطف وعنايت كاوآه كيب كهناء حسبة لان الأ للأراب المراج و المراج ونبين ينهي شيوة جفا بي سببي پىسندائىس كى جوائب كولىپ نديوا The Carried Town عرض وفايه دكينا اس كى اوليت وتضريب المساس الان المالية ول بن كيواعتبارك الكوس كيوملال اس كى كاك يروم فدايس كى اوايد ول تأويد و الا المن المن وه شوخ من قربات وه قد نهال سا پُوسے کیا ہوکون نہا ہونہ ہو وہی دآغ ہو دُربه تنبادے تھامگر کوئی شکتہ حال سا تساحي تؤلون مح فيلادة تعا زلف برجم عرق آ لوده جس وامن حاك ل الله الله الله المحسن في أغوش سے توجان جيٹرا كر بكلا ہم توبے نام ونشاں آپ کی اُلفت ہی آئیے أس كانام نكلب تعاسم كرنكلا

نام س کا توسے دل بن بال تفانات این بیشت شدست به کیوں کر بکا بوش بیزوں نے سات ویا توشق میں کا محرف اور کوشق ب ارور بیران بوا کوسوں مک مشاب این بیا بھر بیرین جسینا کسیر افزای و تینبال والن بوا

اِتھوں سے جوبیے تری باتوں <u>مرکئے</u> چنی میں تھا جوتیروہ لب پر سن ہوا

دل ہوافاک تو کسیم سے نیجا تھا یہ میب ال تولوق ہی خربیار نہ تھا یاد نہ کشتے تیتے سینول کو وہ انداز جنا یاکو تی اگے زمانے ہی خطا وار نہ تھا

يه دآغ رندكب آلودة شراب يذتها خراب ج ہوا آج تک خراب نہ تھا نگاه شوق پرالزام بےتسداری کا تنباري برق تحب ٹي كواضطرب يتفا وهجب يطي توفيامت ببإنفي محارطرف تثمير گئے تو زمانے کوانقلاب یہ تھا جوال بوت توقيامت بوتى خداكى يناه وه جب ہی فتنہ تنصحب عالم شاب زیتما كيول كراش كى نكرنان يبينا بوكا زمردے اس یہ یہ اکیدکرینا ہو گا حاك ول تيخ تغافل سے كيا ہے تم نے رسنة تادنظرت تبيلسينا بوكا فلديس يفرسس كافري كاول يبليكا كرنه معثوق ومے وساغ ومسيا ہوگا

کیوں دیٹے دسیتے دل کو توفیراد کا ڈرے متنی کئیے کی فرٹنی کر پیشنظر ہیں نہ ہو تا بھی کس سے دکا نے شہ بوقت پی اپنی بہلانے کو دل کار فیم فرل برجسی نہ ہو تا

> تونے آدام کھ دیائے مرگ زندگی کیس دی وہال رہا شب غم بھی گوری جائے گ ڈریٹ گا ڈیکٹ صال د ا

كوبني كمبخت كوخيب المها

جب تک مرے گریے طوفال نہ ہوا تھا انفٹ میں کوئی کار نمایال نہ ہوا تھے شامت مری جومل بے نہیا اہیں جب نا '' تی تھی جس درد کا درمال نہ ہوا تھ بشرنے خاک پایاسس پایا یا گہسسرپایا مزاج اجھااگر پایا تؤسب کچوس نے میرپایا ب كي آفي جان يريشركي زندگي همري يە يوچيونۇمسافر تۈكےكيانطىنب سفر يا يا وہ برا چیٹر نا آغیب زالفت ہیں شکایت ہے وه د که کر باته کالؤل پرتزاکهت که تصربایا بم نے اُن کے سامنے آول توخی رکھ دما يحركيها ركه وبا دل دكه وبالمسدد كه وبا فظرة خون مگرے كى تواضع عشق كى سامنے مہان کے جو تھا میتسر رکھ دیا كتة بن ويه وقاأنى بان سُيولول ساج دِل جوہم نے لالہ وگل میں بلا کر رکھ دیا زندگی میں ماس سے دم بعرز ہوتے تھے بُد فبرين تنها مع يارول فيكيول كرد كانا

ويكيت ب شوكرس كماتى بيكس كى نكاه روزن وبوارس ظالم نے بیت دکانیا تمركوا شفة مزاجول كى خبرت كب كلم تم سنوادا كرونين بوت كيسُواينا نه بنا ہو یکہ س غیر کے سرکا کمیہ مراتے ہیں وہ کیول دیکھ کے زالو اپنا لگئی یُب تھے اے داغ مزی کولالی مور كوكيه حال توكم بخت بتا توايب وكميناحشرين جبتم يدمجل حب ول كا میں *جی کیا وعدہ تہارا ہوں کڈیل جا*وں گا ب اوً کہ بیر و قت مذیاؤ گے کہمی میں ہمی تم سب راہ زیانے کے بدل حاوُل گا

جہاں پی کیا : ڈویونڈاکیا : پایا مزاج ان کادمات ان کا د : پایا قیامت کا کیاہے کس نے دورہ قیامت ہے اگر تنہن : دِیایا مفارش جرتری کرتے ہے۔

جب پین امال بوزا جودس لبایدید تا مجمع الاصد تا بری کار می دارش این چوتبادی طرح تم سے کو قام دوسے کا کے تبین مشعق ہے کہدورشسین امتیار بوتا پیمواننا ول مئی کا کو براویا گھٹ منتقی مناز تا ول مئی کا کو براویا گھٹ منتقی

> ب جب رہ دیکھا تری رعناتی کا کمیس کلیجا ہے تماشاتی کا

ماد آ تاہے وہ رسوا کرکے رینج کونا مری دسسواتی کا ا تی شوخی بس کیب ان سے کلیں یژائب صبرتنت تی کا أب تصوّر ہے تھی گھیرا تا ہول کس مزه ہے محتنباتی کا منے ہوئے توکہ آئینہ كهيب كمله تؤخودا راتي كا ان کی شہرت میں مٹی جاتی ہے کے ٹھکانا مری رسواتی کا كب تقور بمي ند تن في من تو دکھوشت تہنائی کا فاطرسے العاظ سے میں مان تو کیب

فاطرے یا مانا کیسے بی مان تو گئیں۔ جمونی قسم ہے آپ کا ایمان تو گئیں دیکھا ہے بت کدے بی جلسٹنے کچھ نوچ ایمان کی تو پیسے کدابسسان تو گیا افٹاتے داؤمٹن پی گوڈنیس ہوئی کین اسے نیا تو جائے افواج سے ان تو حمیا گونامر برسے نوش نیم اپر پیزائششل موش و تواس تا ہے توان ان ترجا بائے ہوش و تواس تا ہے توان ان ترجا بائے

میست میکن گوگیا ب میرکبال کی توبر سازیا دورگئے جب ساست ساخر آیا نادک واجب جد واض شاخ ل پیرنواست بسیس جاجان مواکسد دکیا دهم ایس بات در انزل کار افضا دهم بین بهت در انزل کار افضا

اے فلک دیکیھ کویہ

میرے قابویمی نه بیرول دل ناشاد آیا وه مرا بھولنے والا جرہمے یاد آیا

وى موذن نے شب وسل ذال محلي ات المئے کم بنت کوکس وقت ضدا یا د آیا ليئے سنتے أب افساً : فرقت مجدست ات نے یاد دلایا تومعے یا دسی اس قدرنازب كيون آب كوكميّا تى كا دوسرا نام ہے دیھی مری بنائی کا فتناصى فاعدي سأشح برجب أشيب ك سيقت تبس عجر آراقي كا اُن المحدول كى المحدول سے بول بس بلاقي برائ بوكي تم في فيسدول كيم ي

دوئن کے پرمدین کون اس کی جمہوانی ہے جوہے مہرواں اپنا واں پُرائی ہے بمی اب تذکرہ میں آتا ذکر خیررستا تقا راسہ دن جہاں اپنا

ستر طرو تترب بی رکا جان سے قدید کئی کویستر گو مارا مارنا دل کاسم بیمار بیر بیاب بوانجیر وی فادی بیشتر بیاب رهگی تشتر با کسیام میریاسته شده کوارا از گاتی آن کی ان کوارا بی کوارا دا

را ذِ دل کوتی کیے لاکھ میں کیوں کرایٹا داور حسنہ معارب ہیتے مشرایا دوزمانہوں نے گوپ سے ایکے دُر پر دوزکہانہوں نیس ایک مدر پر

بم كى كام بى تقت در كے قائى ي شق كيميذبن أتى توكت بي مقت راينا داغ أس كا الم أس كا غم بجرال أس كا سنذاب عبراب ول مفطراينا کیرسی ہے اقبال سیسزہ میں ہو تا برآمتين كروآع كندنبه بإ رمزن ہی ہے ہم پوچھے ہیں راہِ مبّت جب ہم کومیتسر کوئی رمبزنہ میں ہوتا ہوگانت ن مہرومت بہیں کہیں وصور وسيساع نے كے بات مزاركا أشنابى تيرى بزمت وشوارنف مح اس ركس بنان ول بي اخت ركا

لکلی پیام بر کی زباں سے مذکو تی بات کم بخت اُس کے سلسے سم ہو کے رہ گیا يورا بوايد ايك بعي اس دل كامسوده السرسوده لاكه بارت مي كاره كيا اے دانغ ہم نہ وکھ سکے روز حشر کھ سرخجلت گٹ شے نم ہو کے رہ گیا إسجناير يوفاب كتباراستكوه ول مِن رہنے نہ وہامنہ سے نکلنے یہ وہا شوق نے داہ مجت میں ابھادائسیکن ضعف نے ایک جی گرنے کوسٹیلنے نہ دیا عقل كمتى تنى ندنكه دفتر مطلب كسس كو شُوق نے ایک بھی مضمون بدلنے ندبیا

تَن تَن کے جوبیتا ہے وہ نٹوخ کمال ابرو ایک ایک ہے کہتا ہے ہو تک ٹیاب ایسا

جبنواب م آتے ہورزمجہ سے جھیاتے ہو مث تاق بي شرم إلى عاشق بي عاب إيها میں زمانے ہی برنام تیری خونے کیا ول زيفة جو كه كما سوتوكي ستمكاتوم ادل كي درون كيا مبال ب يكون تحت سى كرتون كا مناكورنگ نے مشہورگل كو توتے كيا جهال بن شهره تبادارُخ نكوين كب اسى كوكروش دورال مجد كية مكيش جو دُورِ شب شہ وہمانہ دُئے ہونے کیا کھلایں اُن سے تو وہ اور داع جم سے رکے خفاتوان كومرى شدح آرزونے كيا

قوومدہ کرکے مجدے مری مبان پھر گیا حق سے پیراجو قول سے انسان پھرگیا چپ کرباں گئے تنے وشہوکوریےگر سواد آن کا کسے نگہب ن پورگیا لاتے تنے کونے پاستیم دآخ کو ابھی دوس کی موت آئی دہ نادان پیر گیا

> خضب ہے اتنظار ومدہ حشر نہیں کہ کر کڑ جائے تو اپ میادک خضر کو ہوئسسد حیادید یرخوری می گزرجائے تو چپ نگاہ بار دل کو لوٹن سبسے

بيعهال ابنتے گھرجائے تواجی

یدے ہناوہ کسی دقت کا ہوش میں آو تہیں کیا ہوگیا داع وہ بہتہ چومرج سب

ل ده بهرب بوسر، ب درد وه اچیسا جو دوا ہو گیا آپ = اقرارے پیٹے کہاں وصدہ کیا اورونس ہوگیا یہ تورش کو تی موسئے ٹی بات حونب فرٹ ایر گئا ہوگیا سب میے دواز ڈالے مگ وورہ تہا ہے مگ

رولين ب

پیله تومیری کارکش ش که دوجیه بوب کیالون بهرگرانا عرض محرد کا جواب خطاقتها سازم کومین نیاست تناویزی وادی الایاست مدمیری دفتر کاجواب اکتب های کامیشش کایاستی سال سه کهال کوئین جماسی کیمیسیر کاجواب سه کهال کوئین جماسی کیمیسیر کاجواب

كون كها تحاكسسى سے كيا مطلب اسى كينے سے كل گيا مطلب خون ہونے کوخب ک ہونے کو يامرا دل بے يا مرا مطلب ول بن گفت گفت کے رہ گتی حسرت ب یہ آ آ کے رہ گیامطلب ہم مٹ گئے توریسٹ نام ونشاں ہے آب اس کی تلاسش کر کرمت کہاں ہے اُپ تُم پایرسس سهی مگراتن توسوچ بو کیے دیکھ ہی بیاہے جو دل برگمال ہے آب

رول**ین** پ

مېربال ہو کے جب ملیں گے آپ جو نہ ملتے تقے سب ملیس گے آپ

ذم رخصت يتجيشر تو دكمجو مھے کتے ہی کہ بس گے آپ كاروال كى تلاش كبالے ول آ مح منزل بيب ليس كي برسوں کھموں مریسے انکھوں سے بھرکر^ول میں ائے راہ سیدھی تمتی مگریسنے بڑے چکڑے آپ اینے بینے سے دبا دیسے ذراسینمرا یں جور کیجے شیشہ دل کوائ پتھرے آپ حضرت زایدنگل ما فلکب بر افتاب

بهيس بدك رات كوآت تف كسا كفرت

رولیف ت

کب بات برینیز فرصت مدوان درت وہ ناورست بی پولیس کیے آبان درست تعوشے سے وال براسکتریاکس آبیدیر محربی بینا حال بطیست ہے ان کولال کیوم مجی بینا حال بطیست ہے ان کولال گیوم مجی بینا حال بطیست ہے ان کولال

> الله كور توكم مي بويباد مجسّت صعدق بي مي مي تي تير كوفاً وقمت كوية ذكرة مثنّ رسيصنب ناص كافول كومزه وقائب أشار مجسّت دل بيول: خاشيكي وظال الكائل ك

كبجة يجيثير رسبت النصلش خار ممبت

ثبت قدم ہے دوانستیں نہوں گئے تعلیم کو تین جی انسدوی ت واحظ کی زبار یوقوہ کھیٹی کوگو بنٹے بین بین بین گرائٹھ ومبست

بمرنے و کھے ہی انقلاب ہت شعدروسيكون نظرات *ې زىي رىمي آفيانسېت* ا تی کس کی زیگاہ میں شوخی ے زمانے کو اضطراب بہت ث م بونے دوسطیس نا ہے اہمی تیز آنساب بہت كي بموكروه بواسي فالوش تع مری بات کے جواب بہت

...

ردلین ج

انجب م مبت به کریں خاک نظر آج انسان ہے مبوزہسیں کل کی فیسے آج ہے وہ غیرت خورکشید وقتر آج ون آج ہے رات آج ہے شام آج ہے تو آج موسیٰ نے نہ دیکھا تعامسہ طور وہ جب ہوہ و کمھاہے جو کمچھ ہم نے کیس روزن دراج امتيب ديرتن ب وه آتے بي تعمرب ہے باس کی تاکیب دکہ دنیاہے گزر آج بسل بي كيا اكسس كوجيے فواب بيں ديكھا سوتے میں بھی او تی رہی قاتل کی نظ۔ آرج دعدے بیمرے ان کے قامت کی ہے تحوار اوربابت ہے اتنی کدادھ کل ہے اِ دھرآج بیشوق بر ارمان برحسرت بیشت كيابومرت قابوين تم آجب أو الرآج

قطعه

وه می کرموافقه برواک دیشگ وادم تف بسته به کاریا دیشک برای در سرواو گزر آن ده می که مری موشش یتی منزل یک ک کرت به بری می کست قدوی سعندگن سب مان تما دیشا کام ب داستطر و و در

بازار مبت بین سب غیرنے کیا محملان میں تقر کا حب کرائے

) سے بینودی وہ آئیں آؤیں آپیں نا اَوْل

وہ میں تو تیری طسد تا کویں اِنتظار آج بسوں سے مگاسہ دی تھی سے بام ایک کئی تشک مینگر ٹوئی کیا، تنظار آج

ردلین چ

خربت کے رئی فادکھئی کے طال کچنخ اے دنی فرزندے دست موال کچنخ فاذک بہت ہے درشتہ تعافیت ڈوٹ جائے اشانہ ہے تہتی کو اے دم جس لیکٹرخ

> يوں معقر يار كى تصوير كيمين كي أدا كي ناز كہا تشدير كين كيوں كھائا ہے جسٹائے الوثق يا لكل يا دا محق تأسير كيمين دائن يوسف الكينيا فوتو يا اے زلغا دائن ناشير كين

رولین ح

پیکارتی ہے نموشی مری فعنساں کی طسیرہ تکامیر کہتے ہیں سب دانز دل زبال کی طرح مدار کے راحات میں میں از دل زبال کی طرح

جلاکے داغ مبت نے دل کو خاک کیا بہار آن مرے باع بین ضنداں کی طرح مبار ان کھنے اس

سیانے دوک بیاجذب ول نے کھینے بیا چیا وہ تیر کی مورت کھینچے کس کی اطرح رستہ داہ ہوا کسس کی کاسس رسواتی

یا صورت اور رئے ہوئے ہیں مرسے اٹٹک کا وال کی طرح یا ول ہے آپ کا گھر رسینیہ شوق سے مکین شکیب دراحت وصیر وقرار حال کی طرح

 \subset

جب یہ کہامرتے ہیں کہتے ہیں وہ مرندگتے الراعی میں کی طرح غیرے آگے وہ مرے حال پر لطف بھی کرتے ہیں سم کی طرح

رولين خ

ہوتی جب سے زبان بارگستاخ خورت مدگوہوتے نا بیارگستاخ نگاه مست کچو بول که ری ہے كه بصب بوكوتى مے خواركستاخ مجھے پاسس اوب نے روک رکھا کیا تھاشوق نے ہربارگے تاخ ترى رحمت اگر حامى نه بوتى منهوت كا فرودي واركستاخ تهد خبخررہ پاس اوب وآغ يه بونامرت وم زنهادكتاخ

ردایف د

جى دل كۇڭى بو دوكوسىغاڭ خان بىند كىيىترى كەرلىدىيە كىس كى زبال بىند موت تى جىل باستەندۇم قوتىلىنىڭ مىيەل نەجول ئىگىنى ھەكىش كى دھىسىقى مىيەل نەجول ئىگىنى ھەكىش كى دھىسىقى

پھتی ہے کہ چہاتے ہے اپنے میڈ گہنڈ جھیمیں پاکرودی کا کہ اسے قوگہسند فادیش منی کا کہ بھی ہوارات میں میں کا کہ اسے میں گفت کا کہ سستان 7 نوگزا چراکھوسے تقسد برسے کہا سطح بھی دکھوناک کا اور کھوناک میں میں میں میں میں میں دورسند

. .

ئە بوكىيوں كرافىقىسىن جادا كاقد كىرىپ اپىشىنىڭ كاپيادا قىر ابنى يەھشىرى جەكچىتىپ بىل كېلاپ كېلاپ كىلارا قىر شىنىچا كىم دوز مىشىرىسىن ئىنىچا كىم دوز مىشىرىسىن چىلىپ كېراپ كېراك كىم كىلارا قىر

روایف د

بلالو دسین پس بیمرد آغ کوتم نہیں ہندیں اُس گزارا محد

لاکسکتے اُنجسیں اندوہ وائی کا کاخید : کمب و بیشت پیر کمی سونتر آن کا کا نذ اکتش دیگپ مناسے ترسے اِنسول بیں نگار جل نہیں میں مونتہ آن کا کاخیف: اشك نونى سەن ككونكە كەشلەر ئابول كېغە خالدەل يۇرنى دىنى دىكى خىسەنە مۇرىپ جېمىنەجەد دىكىما تۇمىنىت سەتىرى كونى خالىزىسىي داراكېسىنى كاكافسەنە كونى خالىزىسىي داراكېسىنى كاكافسەنە

ردلیف س

دی توبیششش کردشت باین ستنگ جول جب اس نے پی توریب بی کامایشن به نظام برا ندیکو دیسوتم ستنگ کرار به کار برای بردی جیس نروه شاکت دانسیشن دادیمیشگ به نگ جول منسب بیمیا نیز شرح شمری کار کار با نظام کی خوش و نگ بولد بسر بیمیت بیمی بردار ان بیمی بیری کار بیمی بیری کار کیا این کار جاداری این بی بی دل کار و ست ستنگ بولد میکی دار شیم سیسی کی بیری کار دادی کار دادی می ا برا داروا سی ما بیری بیری می بود کی بود کار بیری بیری

ہوتے ایک دروسرم کے مافر کچھاس راہ جیل کر کھچاس راہ جیاں کر رہ شق کی ٹھوکریں سے یوجیو کہ سنبعلے ہں گر کو گڑے ہیں سن نا كارة ونا دال كوتى مچيس بھي نہ ہو گا آبانه بجهزب منسدى مجه كومنراور بم جانة بن نوب ترى طرز نگه كو ہے جہتے رکی آئکھ اور مبت کی نظراہ کہانہ کچھ عرض متعایر وہ بے سے دم کومکوا کر

کہا نے پھڑھوسمدھا ہو وہ کسٹے وہ موسودا و مسئنگ تھ مال چکے چکے نظرائشاتی شہراٹھا کو تری جست نے مارڈلال جزار ایزلے مجھ کوخشا کم دُلادگار کھٹھا گھٹسے اگر چلا بولا کرمٹ شائ سىتىن قەبوجۇرۇب بىر ئۇيىن قەجۇنيان ئا كېلىن بىلەنگەيرىسا كەكىمۇرۇپ قەنۇلۇرۇپ گەكوپ كېلاپ كىماق ئالىرىش داچيا «ھىڭ قىلۇپ كالىكى ئالۇنىڭ سارانگلەتۇرلىرى بىتاكر

صرتی از اری برگ در دوتر مث دایر میری قتمت دایوگر میرامت ردوگیر دونوشی می دید محت اب جدمید بیشانها مفطر به دخطیه مضطر کوخط و کیمسرکر

ردایت ز

مری کنرنت گذی کوئی مذہب بیں ہی ہے شفرمذاب ہو کو زغم صالب ہر گؤ: شعرائ یاد بدلا ندمرانصیب پیشا تہیں اے فک جیشے تبے افقاب ہرگز: رولف س

روليف ش

کی کوگردشس کلیکسی کوگردشش دارد ۲۰۰۱ - بعیس بسینستری میوه گاه کی گردشش ۵۵ ادرمکیول کے بول میرسے گرمیشیا آئی مؤلفعیں سے بے ای آن اہ کی گردشش دی دوست میں وی است اوی اسمال ہے دی ایش مجسبت ای زمانسہ کرایشہ نہیں ہے بشرے توثق دوگلی ہما وارفعت وہ بولیل سے بالادراسٹ ڈی مجمعیت میں مواجع اسے مجمع کسیے و دولق دسے توثق دو تو توریاں پشت ہیں کو ہرک فیتر سے شت دویان بیان ہم نہیں تا ہا دویاسسٹ میں ہو تیسے توسط

> رولوپ ص بائے آن کا نائس ایوے اور جمد دوسے اسٹ مرکزش ننز گردو بگر بوٹ ہے شنہ پور می تارست کوٹرے نام کارش میں کی تیم ریک سید بخق میں وکھنا الانساسیہ بنام کارش

غیرکے ڈھنگ اڈاؤ لئے آغ جسے اگر داحست و آرام کی دص

رولين ض

ست ده بد دان بدان سرک را کوکیا خوش جاست در آبول کارسیری دعا کوک خوش چوش ب است با برای از برجاب کا اس را گزشر بیست م در یا کوک خوش اس را گزشر بست داند انتیکو اس کارگل ست با دارسید دانشد انتیکو چوکار بست دانشد انتیکو چوکار بست دانشد انتیکو

ر د لف ط

مطلب نکال لیتے بی سب دف دف ہے پڑھتے ہیں دوسی جو کہتے ہیں ہم غساط ترابینہ مِن کسن کے دہ ہے۔ بہت بب مضول شوق پڑھ کے کہا یک شسط خط تنج سے تقسیری کیسٹ وجو دو جفا بہت چہشتم و داؤ الفنت و مہر د کوم مسلط

ردلیف ظ

قل قرم کرکسد دا طاقات کاف نا انسان کو نشروست براست کاف نا دا می جنگ جنگ کے چیز دار بار تم کو بوار خیست کری بات کا اناظ دکیوار دسر است نظر برخی جیب کیا جائت نامی کون کسس گات کالانا ارتسد را بی ب والی را تاکار بی آیس را بات کالانا دیگی آیس رولیپ سے بہر پہانے کا اور گھٹان جوٹنے بھر کار درایاس آن کو اوسان جوٹنے تھر کار درایاس آن کو المسان جوٹنے میں کار المسانی کا مشکل داملان مرتب کون مثن میں کار میاس بھار مرتب کون مثن میں کار کار المسانی

رول**ین** غ

ماندگل بیرسیجسسگری واح داخ پرولئے دیکھے بین تاسشست باخ داخ آدیکی لوستجسیں ول بنطرفون رکھشن دسیے گا آبزیاست چراخ داخ رولیپ ن مشته دیرتبارک نامرادی بین به با مصح به دیرخوان انوس گذشب دگوست بین بین ترمت با دوخوان بایست که خوان

 \bigcirc

کیون نہیں تم مجہ سے میری جان بعاف عالمیت انسان سے انسان صاف خب نہ دل کی صف تی ہوگئی بیر نہیں مجھ سے مراجوان صاف

ردایف ت

مہر بانی کی ایک راہ تو ہو گرستانے بیں ہزار طریق خواب پی تم کوک نے دوکاب ایسی مجرار طراق ایسی کم سس بروتم نیسی دوافق دل و کسانے کی بین ہزاد طراق دلتے اس اوا ترست بن بیٹیے دلتے اس مالٹ کھانے کے بیشی میزاد طراق

رولف ک

ڈھامانگے واپھگس کہاں تک کہوں پی مہرم آپس کہاں تک ترسے بیادگوا تی آمسید میں پڑھے جائے کی آپسید کہاں تک ترشیف وہ مجھی میں مجھے تیں کہاں تک

..

ر دلین راه میں اُن کو دیم تعالمی تی دیدگان ہو اُستے تو ساتھ ساتھ وہ دیمے شیر لانگ الگ

ہے وہ کا قائد ہیں۔ کس کا قیسین کیجے کس کا قیسی رہے کہے لات بین اس کی بڑم سے یاد خبرالگ لگ

صح شب وصال ہیں یا تول یہ اُن کے گریڑا ۔ کھنے لگے وہ نازے وقت سح الگ الگ

ے دو نا دیسے وہ نا دیسے ہوں بات اسے دور کو میں است کے دور کا دائے کے دور کا مالیک الگ رستے ہیں مجھے دور دور کا مالیک الگ الگ

رولف ل

بوب: نت زمانهٔ کو پدردگار ول! آست خننه دل نسب لینهٔ دل جیرار ول مشهورین کندرم کی نت نیان است در آخ چیرولوماین گهرم یاد گار ول

ہوا زمانة سیسب ری عذاب میں واخل جوان تعے توجوا نی تھی خواہے ہیں داخل ى نے دست سے اسى شى كى سسكون ول بعي بهوا اضطراب بي دخل یهان ادائے فرکشسی کو ہم جن سمجے و پال جواب نه وینا جواب بین واخل ببرعادت آج وه آکر به کهه سگتے ہو زندگی عزیز جے کیوں نگاتے دل جورك يبروظلم بآن كسيركتيب رستم وسي بيحس فيأشاني جفاتي ول کہتے نہ تنصے وہ ٹن کے برا مان جائیں گے اے دآغ اُن ہے اور کہو ماجراتے دل

رولف م قصيحراب ول ورال كيساته اک بیابال سے بطے بس گھرہے ہم کیائیں کی سے کہیں کس کے نتے بيمرت بي جارون طرف مفطرتيم محبورات مشيوة تثرم وحياسيةم العاراضطراب ول مبتلاس مم ۔ آرزوہے آنکویں سرم لگاتیں گے اے واغ خاک بائے رسول خداہے بم شب وصال نہ مُستعے بنوحیہ اکے تم

شب وصال نہ پُستنے بڑوسیے کے تم جفاکے تم ہے گھے ہم کویں وف کے تم مزا ہودشٹریں دونوں ہوں ایک بادطلب ہمائے سے تقویلوں سے خداکے تم کہیں نہ حضرت دل ہم ہے تم وف کرنا ہماست دوست پرلنے ہواست ماکے تم

روليف ن

کیاکیا فریب دل کو دسته اضطراب میں ان کی طرف سے آپ کھے خطاجواب میں حورول کا انتظام کرسے کون مشترک مٹی کی بی سط تو رواسے سے ساب میں

کبی پھکا ہوں شینٹے میکو گا ہوں ساخ پر حری ہے ہوئی سے بھڑسائی کیمرتیق اپنی دیدہ ول تو دشھیسے ۔ کہیں صریب کارٹی ہے کیموں مسافران تیجہ

 \bigcirc

دِب کہا ادر میں دُشیب پڑھ میں ایسے بھی کیا تی جہاں کے ایسے بھی کے دہ بوسے کومیس ایسے بھی بُست وہ کا فریس کہانے وقتی خدال سے بچھاتے کون کہنا ہے ہے بھی

> بهردی عجب ادائیں اُس شوخ میم تن ہیں اکا عرف مدیر ساد گاہ

اک ٹیٹروٹ دنگی براکسیدھ بائیس ایس مطلب کی چیٹراک سے پنیاک سن سن میں پریارک و آرائی کی کیا ہے اسپنے فن میں

يشوق خودنس نى كيا كيوجنوں ہے كم تب بے تاب تجد کولایا خلوت سے انجن میں يركماكه دل بن او توخب ك مين ملاقه رونق ہوانجیسس کی مبطوجس نجیسس مر ب زیر کمیزے از کیا مانیں نازوال نب اركيب اماني كب كى دُر كى جب ساتى كى مشيخ صاحب نماز كيب بأبي جوره عشق بين تسب م ركمين وه نشیب وفراز کیب جانیں يوسيعة ميكشول سي لطف تمرك بيمزا باكب زكب جانين حضرت خضرجب شهيدية بول تطف عمر دراز کمیس جانیں جوكزرتي ين وآخ يرصدم آپ بنده نواز کیس جانیں

الفت جناتے توغلط جموط الادرست دل ما نگخته توکیته بی کیسا کرده کهب ا النازشوق بن نبسين انب مي خبر اس مبست اکی دیکھتے نکلے خبر کہا ے خانے کے قریب تمی مجد بھلے کو دائغ هرايك يوجهآب كرحضرت إدحركهال ناکے کرنے ول ناکام بُرے ہوتے ہیں ک بُرے کامول کے انجام بُرے ہوتے ہی بهيرمشوق سے كيم توذراتقسم تعمر روزکے نامروبین ام بڑے ہوتے ہیں راہ برحضت زاید کو لگائی لاستے! مسيح تورب مي أشام برب بوتے بي لگاکے باتول میں ہے آئے ہم انہیں گھرتک ہزارہم یہ ہوئے گوعتاب رہتے ہیں

وہ رکستہ کاٹ کے چلتے ہیں اس کئے مجست وكھ كے ندیغے انظراب رہتے ہی فیرول کی دوستی ریکول اعتبار کے یہ دسٹسنی کوں گے برگانے آ ومی ہی کیا جور ہیں جو ہم کو دریاں تہب راٹوکے کہ دوکہ یہ توجب نے پیمانے آدمی ہی ناصع سے کوئی کہد دے کیجے کلام ایس حضرت کو ټاکه کو تی بیب نے آ و می ہیں البث ركه مجدس برآ ومي كونفزت تم شع ده کرتم پر پروانے اومی بل ش دآغ تجد كوكياتيغ عثق كماتى جی کرتے ہیں وہی جو مرد لنے آومی ہیں

بيكشو مثرده كالمستنظمة ورگشاتين موتين تم په رحمت جوتی توبه پداين ماتين م

موت نے مجھ کو یکاراکہ مرے قاتل نے ائے ایتے مقت سے ندایں ائیں كبارمي بات تعي باتون بين السير ببلانا منظائے تا دباں پر مذ دُعاتیں کہ تیں أتنت وكميتة بي مِدُ كمة تعام كال بيركها ومحصكيول بدا والي أتي ہم تری برمے سے بارچلے جاتے ہیں بي يطيحاتين اعاد يطحات بي اس کا کوجہ ہے کہ ہے وصر فرشہ بارب سيرون طالب ديدار يط جات ين گرچ سوسویں تغانس کدنیا ہے کوئی ان نگاہوں کے مگر وارسطے جاتے ہیں بم نس ملت کے دروسرم کارست ہم مئے عشق ہیں میرٹ دیلے جاتے ہیں

ول بيسمالنَّى بين قيامت كي شوخيال دوسيب لدون رباتها كسى كى نگاهيں كيسانظاره كس كالثاره كبال كيات سب كه ب اوركي نبين ني نگاه ميس تنجدين ناثير بوگرالي ششن ول كورسى تووه دوڑے ہوتے وم بھریں جلے آتے ہی یں شارمال ہیں نہیں تو دگداز تى ترى دېلىز يە كۈنسىض يىقى ابنی تقت در کے لکھے کوٹیانا ہوں میں ابک نظارہ گلٹن کی بوسس یا تی ہے رخصت كخ قفن بيراجي أما بول يي

باغ بين كُل كِعلى جلتے بين كدوه آتے بيں انگلال سے اٹھاتے ہیں کہ وہ آتے ہیں وروت صد کونگی اے دامشتاق جمال د کھتے ہم کو بگاتے ہی کہ وہ آتے ہی ول وجال يكسس معاتة بي كدوه جاته بي صبرو بوسش وخرد آتے ہی کہ وہ آتے ہی جنا کے سکوے بیصاحب نگاہ کیوں ہیسری جواب ووبسي تمت كلام كرتے بى رى كى سے نكائے ايس قيامت ہے ت دم قدم په ښارول مقام کرتے ہیں وی توشق کے حوقیس وکو کمن نے کیپ یا کام خوب تمها سے غلام کرتے ہیں راز الفت جیب سکاہم سے مذاس کے رُورو صاف دل کی حسرتی مندینهایاں ہوسیں

سات دران سرر

سیوزوں دل ہوگئے اماد پہترے نشار سیوٹوں پائیں تری پیزاں پرٹواں ہوگئی دآخ اب یوسف کہا س بیل کہاں شہر کربابدہ چوسسٹر کھیں تیون زیرفاک پہنال ہوگئیں

دل کورپاؤں کہ ان کا کہ کرمیا ہوئی میں یہ توجہ کا میں اس کے سندمائی ہوئیسی دن ڈھٹائے کا دورہ ہے کہ کے کا آئی ہوئی آئی آئیسی ان کا ہم کے کیرکائی ڈگئی آئی آؤسیا کا ہم کے کورٹائی ڈکٹار اپنی آؤسیا کا ہم کے کورٹائی ڈکٹار اپنی آؤسیا کا ہم کے جو انسان کا ہم کے

حشرتِ دل آپ بی جی دهبیان میں مُرگ لاکھوں اسسی ادمان میں اس سے فی تھیو تم مری آسٹ نسٹنگی! زنست کی اس کی ان میں ول کی تیت اک نگر ہے لے صفح اکٹے جو اکشے ترسے ایمان میں

کورٹی ہے کہیں بادن پڑھے ہیں۔ سے الب مو کو جرابی خرکے گھائیں کیجانا می قوت ان نے سے موکز اور مدون روے انداع کو کے کان میں اکر جنا تیزی موکز کی کائیس کو سیارگھائیں دونا میری کارس کے لیے گائی کائیس اگر جنا تیزی موکز کی کائیس

کیاں دہ گئے میش وحشرت کے دن معیست کا دائیں چی افت کے دن گوریائے بشن بول کے دل کوم! دورائی دو بش دو کسٹ جی زائشت کے دن دورائی دو بشن دو کسٹ شن طفت کے دن یہ و آخ کی سرش یا شنططٌ نرمحروم ہوں پی شفاعت کے دِن

یر کباں اور دِرم خواب کیاں الق ہے ہے۔ ان سے کہد دی ہے کردود ل کی اب مری بات کا جواب کہاں

رات أور رات بني جُدائي کي اَب لکائے۔ آفاب کہاں ایس مدر سے نسب

ب میں جو داغ نہسیں کعبدو ڈیرمیں جو داغ نہسیں پھرہے یہ خانمال خراب کمال

 \subset

جودے مری انگاہ میں کون و مرکاں کے بیل جودے جاں ان چیزے کے دویے کہاں کے بیل کرتے بیری آئی وہ طلب مشترت کے ایسے مد جودتے کہ ماکے واتے وری احمیساں سے میری کی اضطرب شوق نے اور گوٹی کیے وہ پہنے ہیں کیے ارادے کہاں کے میں ص

مېروونس وراحت و آرام کو رقیب جور د جنس و کاوش ونون مبگر کو میس

'' آیا تنامہ جیائے کہیں ہے۔۔۔۔۔رکوس اے داغ میب حشر تن می شہب وصال

جب يكهاكس نے كرب أا بول كركوس

بات میری کبی سن بی نبسیں جاننے دو برسی بیسس ہی نہمیس عطف سنے تھے ہے کیا کون زاہر

ہےکبنت لوّنے پی ہی نہمسیں اُڑگی یوں ومنے زمانے ہے

كبى گوياكسى يى تقى بى نېپ يى

وآغ کیوں تم کوبے وہنسا کہنآ وه شکایت کا آدمی ہی نہسیر كيول تسم كهاتي بوہم جورسے باز كتے بيں ان فديبول بيركهب بين واقف راز كيت بي قاتل اسس شوخ كانداز قيامت بوسكك جس کی تصور کوسوطرے کے ناز استے ہیں برم سے نے جاتے ہیں سور سنج وملال جى سے حانے كويم اے بندہ نواز آتے بس كبعى فلك كويرًا ول عبول سے كام نہيں اگریهٔ آگ رنگا دون تو دآغ نام نبسیر الني تونے حسينوں كوكيوں كيا يب کیران کی ذات ہے دُنیا کا انتظام نبسیر

نفرئ بدائے دولوں ہوائشا کو دیکھتے ہیں محسی کو ٹیسیسٹ نیست کدھر کو دیکھتے ہیں ہے ہوئے ہیں وہ مختل ایس مورست تصویر ہرایک مویا گال ایس وادھر کو دیکھتے ہیں

نناں پی کہ بین شسسراہ بلی تاثیران المسائل میں سنسندہ اساسی سنسندہ اساسی سنسندہ اساسی سنسندہ اساسی کوئرسندہ اساسی کا میں میں اساسی کے اساسی میں اساسی کے اساسی کے اساسی کے اساسی کی بھی تاثیر میں ہے اساسی کی بھی تاثیر میں ہے اساسی کی اساسی کے اساسی کی اساسی کی اساسی کے اساسی کی کہ کی اساسی کی اساسی کی اساسی کی اساسی کی اساسی کی کردار کی اساسی کی کردار کی کردار کی کردار کی کار اساسی کی کردار کردار کی کردار کردار کردار کردار کی کردار کردا

رِسْ تکير مِهِ) پِيْسُونَ وَكُومِنُونَ مِن سِينَا بِي بوستة اورست کي اورستاني اورست کيداور تکوسيد قراروں پيس وه شواق مون تکميس وه مگر ان بوتى باتي دُكُورُ رُسُونَ مِن اللهِ مِنْ اللهِ مِنْ باتي پک شن نہیں میری طرف کیا تھ گئیں آنھیں ابھی تو ہورہی تقسیں فیرے باتیں اشارول ہی

تیپ شکرے نکا لائیں ہم ہاتے ہیں پسرة تین گے کھی کھا کے تسم جاتے ہیں پس اور مہر نہیں آتا آئیس شوق ہے قوار جب شعور کیرادہ اسکے جی تقوی تو کھر جاتے ہیں دل کا کیاحال کہوں کئی کوجہ سکریٹ نے سے کے اکتوان کہانا اسے ہم جاسکتیں

تیزی حورت کو دکیستا ہول میں اس کی قدست کو دکیستا ہول ہیں دہ حدیدست سے شمنے نہیں جاتی جس مصیدیت کو دکیستا ہول میں

د نهای*ی وضب دارحین اورحبی توجب پر* معتنوق إكتبين تونهب ادرهي توبن ب فرض ہے ملے جو یہ زابری کو ملے خوالان حور وخنس لمد برس اورتھی تو ہیں تم نے مری جب رہی ہوتی سلے گئے غم خوار وقت با زکیسس اور بھی تو ہیں تم خواب مي حي تق تومنه كو حيب بيا وكميوحهال مين برده نستيس اور بھي تو ٻر روزاك دل ميرب سينة مين خدا ببدا كحي اُور میں ارمان اس ول میں نیابیدا کرو ل التيكيون أباله صورت أفرس كويضال أتنس محكس كام يرثبت ان كوكها بيدا كرول ول كوب لي وآغ عمرجا ودال كي آ رزو بي كمال يحيث يرّب بعايب دا كرول

أتأب مجد كوياد سوال وصبال ير كيناكسي كالإستے وہ منابھير كرنہيں بے شک محصے بیعشق ترارخدا گواہ جناتے گان بی ہے اس قدرنہیں جنگ ہے ایک ایک متے اشام میں بح ری تعرک کی جموی جسم میں جب وه سنتے ہیں بنایستے ہیں من بل گیا زہر میرے نام ہی ناز ہم سے اور دکشسن سے نی از طاق ہے وہ فنتنہ گر ہر کام بن كوتے جانال كى زيں ہےفت خيز اسسال ہے مفت کے الزم یں

فلے بنا ہیج کومیش ان کوغم بھی ہوئے بیں جہاں بینتے بین نقائے وال ماتم بھی ہوئے بیں

بگے شکوے کہال کے بول گے آدمی دات تو گزری ربیاں تم بھی ہوتے ہوریث ال ہم ہی ہوتے ہیں ر ده انکمین کسامری فن بس ده اسبینی نفس دکھو مجھی پر سے ہوتے ہیں جھی پر دم بھی ہوتے ہیں زمانه دوستی پران حسینوں کی مذا تر است ک به عالم ووست اكثر وشهن عالم بعي بوت يي ہمارے انسووں کی آبداری اُور ہی کھیے كه يون بونے كوروششن گو برشسبنم بھى بوتے بى طبیعت کی مرگزشاتے سے بہت مٹنی بحی سدھے تہاہے گھوتے فرخ بھی ہوتے ہی

دری کوچین بچراخ دول برس به سسین ما صاحب زاد کوکام بهرب گخری فهرس که کوکلی میرس اگری تاکیل میرک کیاما شنگوی سر بیراگری افزانگری جوران بیری میرک کیاما شنگوی سر بیران برای از میران بیران بیری میرک کیاما شنگوی سر بیران از میران از میران است میران ایران غیر کے میش ہے جات ہوئے۔ اس کی تقدیر ہی ہے نیرے تقدیمی نہیں

> ون مرے ہاتے ویکھتے کمس پن اے شب انتظار پھرتے ہیں

> صدیتے ہوتے ہیں تئن رواس پر گرد پروانہ وار سیسسرتے ہیں شند برام

مروروروروری واع کا ذکرمسن کے دہ بوے ایسے ایسے مزار مھرت بیں

کر نہ ہے اپٹ ٹھکانا وششن ووست نادان ہی داناوشن

دوست کو دوست نسمجاتم نے اُورکٹ ن کو ہنجب نا دشمن

مزے عشق کے کھ وہی جا سنتے ہیں كى جوموت كوزندگى جاسنتے بى كبول حال ول تؤكبين أس يصال سبحی کوخہرہے سبحی حاسنتے ہیں نهين جائة أمسس كاا نجام كياب وه مرنا مرا ول نگی حب نتے ہی جاك بويرده وحشت محص منظور نهسين ورمذيه لاتذكر سال سے كي دوربس

ت نك آنى تقى شكات كرمبت نيكيا دكيه بيحييات كانفاموش يرستوزبان رات دن امرویغام کبان کے بوٹے

صاف كهدويجة النابمين تنطونبسير

خب دا كرے كم من انتظار كانے مٹے

م ب سوال کا وہ دبی جواب برسول پر

سیب دشرم تبادی گودسیه اسس کی جوابیت آغ کو کامیاب برسون میں نگاه ست سے اس کی بالیہ حال کو کریسے لی انوکس نے مشداب برسول میں

نماراً لوده بمکیس أرجیس پرُ دورسیتران دسته واستجرسیتین کارگذری چلوکیے سط کی دورست وحل عثم کم کو محکمس چیزی کے اے دائی ہے اللہ کے گھریں

کونی اب تجدے درزی نہیں ہے۔
اس یودگیا گئے وہ گو می تہیں ہے
ناصوں سے کام کون کرسے
اپنی بیوس سے گئشتگوی تہیں
اس قدن از ہے تہیں گئی ہے
کون بنا بی خور سے دوئیہیں

ردکشش اس کا ہوکیی گئی فردکس وہ نزاکت وہ دنگ و یو ہی نہسیں

> رول**یث** و مل تک اُس کی تاش تق سین

اَنْ ب اپنی جست جو مجد کو اے حیات دوروزہ ہے آئی کن گرفت اربیل میں تُومجد کو

د کهاناگوتهب میر مقرافطریه کشوروش کو نگایاری بسید در در کاروسی پرده تر نگاو آگ میل کو همی دوزادل بهم نمز دول کونستی کیا ک دراب با میرانز کورسی فروشیون کو ما دا نگاه ناف یسید بگریه تیر پهرای پیشریب ب به بین این تم کومزار ندند کی مین اسان چشن تهریک کوفر کی ایران میرایش ایران میران برد تهریک کوفر کی ایران با بین بین میران به میر

د کرناصحالیں دیوانی باتی د کرناصحالی نہ ہے نسخ تعمق نے شکالی د ہے نسخ تعمق نے شکالی میت چیوٹر کھرا کم کی چیا ہے گا

ر وقت ِ آخر پوچیے ہوکیا ہماری کر زو ہشکباری ہے تنا ہیں۔ ارسی آرنو

بطف حن ومشق توجیب کددل سے ل ملے كيوبهارى أرزو موكيو تنهارى ارزو بھے حسبت وارمان وتمناہمی نہوں گے اے یاس نزکرہے سروس ال شے ول کو بااس بُت گمراه کولاراه و ونب پر ما پھیرف اے گردش دورال شے ول کو اے فلک چاہئے جی بھر کے نظارا ہم کو طائے آبانسیس دُنیا میں دویا راہم کو كبعى إيمانه كن يا شارا تم كو کم نگاہی نے تری جی ان سے مارام کو يسلوكي من مزه كياب مزه بي الثي

بیسٹوکی میں مزہ کیاہے مزہ ہے اور پی کرمها المومتہسیں پیسس تمہارا ہم کو

بحربستى بي ہوئے کسنستئ طوفانی ہم نہیں ملت ہے کہیں واغ نمنا راہم کو عرصة حشبه بي الله كرك محسم محد كو اور بير دُحوند نن كيات بوت تم مجه كو ا مع مع طلب كى كوتى ال ناصح یا پیرکہ ہے کہ نہیں تا ہے۔ نکلم مجھ کو ب قانشه ہے کیاتری کھیں کہی كرييب مرجح شيشرمي فم جوكو مسكرات مرى ميت بدوه مزيير ك دآغ حث ينك باديسة كايتب تم مجد كو الله رئة ون البحي كيات البحي كيب ابو شوخى ببو توشوخى ببوحب بهو توحي ابو بسل كةرشيف كانماث تو ذرابو تعم تقم مے جیسری بھیرتیے دارہ کے جنا ہو

111-

ئىسىدادىپ گەنىزىنے ئالەبىسىل دل کش بوکسی طرح کی ہو کوئی صب ابو اس دل سے مجھے لاگ ہے معبر توہم ہوں تمرث بن وفا كان ونساجان وفاہو مطرب سے کہواُن کوسات وہ میں گے جس ازبس إك أوثة بوت دل كي صدابو يمصرع لكه ديا ظالم نع ميرى اوح تربت بر جو ہوفرقت کی ہے ابی تو بول خواب گراں کیول اُ

غضب آياستم نُواقيامت بوگئي بريا يه لوحها تفاكرتم ازرده مجد سے ميري جال كيول بو

رولیف ۲

- ديد کابھي ہے کيا بڑا ليکا نبسيب رہتی ذرانت راسے آنکہ

دویدویوں ہے مے متنی کا حزا جا مہے اب بے توارے تک کیا ہے نادک نفرے دل چرکی کی آمیسیں شکارے تکھ یارے تاکماکیسے ملاؤں تہیں متی ہے دا دوارے تکھ

طوربے طور ہوئے ول کے خداخیر کرے بے طرح گھات بیں ہے اس بُرّت عیّار کی آبی ۔ ول حزایا ہے وہ اب آبی طاقبن کیوں کر

سامنے ہوتی ہے شکل سے گنہ کار کی آنکھ

ر به کوست تیری و دکی لذت تیرانشد دا ول کی سیه ول کرمان نارا کیمان نارا کیمان اندار کیمان نارا کیمان انداز کرمان کار داران کیمان کار داران کیمان کار انداز کرمست که در داخ کی و با ل

تعربيف آپ كى ب اى خوش بال كيالة

دِن گُواراب دلېمچورصد آفات کے ساتھ دومرے دات کے ادان گئے رات کے ساتھ حفظ تسمیم اوب خال آواخ خاتست نیم محفظ تسمیم اوب خلق آفاخ کے ساتھ اللہ اللہ کے ساتھ

پارب چی مریب اقدیست موت ادال جوست محرفت سرم آور نیاده جیست کی وه تامیش کوانش یم میش ا جه آب تی موتی سبدیر اور نیاده خوان کامیست خوب عراست بهت گیا اند کرسے سریاست می ادر زیاده

ممبت ہیں سونطف ویکھے بیر لیسکن مزا دےگئی ہے شکابیت زیادہ ریش مرست کی ایس دو اکی !

اسک سے بہت تفسست نیادہ
ابنی زمان کو کویس ہوگی ہے

مری برند گی مسک تو کھے معاوست ڈیادہ
مری برند گی مسک جرم افزول
ترست دیادہ
ترست تریادہ
ترست تریادہ

ردلین ی

کوچہ نے داکسیں میکھنا ہے۔ میں نہ ہوں گام می ترست ہوگ اپنے طلب کی توسی اولجے یہ میسب او کاشکایات ہوگ اب کے میٹا نے نے انوکر الے وال کیے میائی گئے و وشت ہوگی

آب بي اورمب مع اغيار روز دربارعسام ہوآہے زىست سەنىگىلى نىھىلىمىي وكمه غصب حب رام يتولب وآغ کانام کسن کے دہ بولے آدمی کا بہ نام ہو تا ہے مُكُنِّي مِن دُريهِ مِثاني مِري

ین گیست کمبروی پرسے سے کارگئی جس قدر پیٹیانی مری ترجا وامن سے گل دنگسے دنگسانی پاک وامانی جری آگیا دکتر اس کے لاہی پیر خود شکل ہے دنیا میں المانی جری

مطلب کی کہی ذایک بنام کیا بات ہے تیری گفت گ اللہ کوکیب جواب دوں گا عادت ہے تجواں سے گفتگو کی کچیر ضبط ہسب ری خاطر المجیثم کچر شسبہ م ہسب ری آبروکی

تبریسة مت کابران آسیں جات جگوی پوق تقسیر جان آسی طاق گل نے شعیری پرسر کوند کابران مقارع کی گراک کافی آجسیں جاتی پارسران آمن تاثیق سے کا چنگا پارسران آمن تاثیق کا چنگان آجسیں جاتی

> ا شک خوں رنگ لاتے جاتم ہے درخ اپنی جائے ہے کشٹ باوش مینیال سرکا کیکی میں کئے کا تھاتے ہاتا ہے

نامیں میں شائے جاتی ہے شوق نفتہ جماتے جب آہے

رس أبيت بي سوناز بست يل من من المبتري كم المست ناتجي به ومده دوفاري بيراس بية المبت بين آخر شومب الأيوار جان تكتي به دبدي ادائم كي وكن في من المستقد كم المستقد به المستقد بالمستقد بالمستقد كان بين المستقد كان من المستقد كان بال

اورکیا ناک ئے دل بس کی مراد جزمان جہال کا دہ تماشات ہے مشکوہ ظلم پر آول تو دہ خام جرک کے باکسے سری روائی ہے چھر پر چھبندا کے کہا کہے اس کی روائی ہے

خسدح محمهايه سے کي يم كوم باند مے بديرى دونت دنياہے كەتۇملاس وكمة حل كرمه ہے ہے تی کی سخاوت زاہد ایک ساغر کوئی مانگے توٹسبولمآہے العقيس كرصاف أراما توسطف كيا اٹھا نہ بردہ صاحب ممل کے ہاتھ سے بدي شراب كي ب محية زم رسي قبول اس الجمن برب اقی مفل کے اِتف بے وجہ اختناب نے رسواکیب ایجے نظالم ترے ہجاب نے رسواکیس ایم كيحان كحمرو لطف فيمشهور كرديا كي رنبش وعماب نے رسواكيا مجھ

بتول كے كومے سے م دافكار بوك يا شكاركرن كوآئے شكار ہو كے جسے مُعبر گنے وہ جہال *سے وہاغ تھے گو*یا اگریطے تونسیم بہار ہوکے بطے كسى كى أنكوبس وه انتظار بوكے سے کسی کے دل سے شکیب وقرار ہو کے جلے طبیعت کوئی ون ہیں بصرحاتے گی چڑھی ہے۔ آزھی اُترجائے کی رہیں گی دم مرگ تک نواہشیں یونیّت کوتی آج بھرجا ہے گی نتھی پنے **ب**ے رہم کواپنی ہیسار إدهرآت كى اوراً دهر حاست كى دیا دل تواے داع اندایشہ کیا گزرنی جو ہوئی گزرجی ہے گ

وشعنوں سے دوتی غیرول سے باری چاہیئے خاک کے ہیٹلے بنے توخاک اری چپ ہیئے چارٹرف آر دو چکٹسن ہوساری داشت میں اور تقتے کے شئے توعمرس اری چاہیئے

ز کمی میش گذشته کا پیگی مورت فلاکه گرخش میں ونہاراتی ہے وہ چیشم زار کا سنتے ہی ماجرانجیستے ابھی توسٹ میں اور کیسی کے الدیاتی

کریر می انفت نے تری دل بین نیجوالا باقی رمائی ایک تعت بی تتنا باقی بینیت جی مشق دمیت کوشا دو اسے دائع کیول سے بعد نامفت کا جمالاً باقی

نگابس ان كى جادوسے قيامت بوتى جاتى بى الہی کون سافنتے سبق ہموز رہتا ہے كبعى كوهنسه الثعايا بوتوجب نين آيكيا فإي كالحس كمس عمرين آلوده بيمنسه اندوز رمباب تصور مرکسی کے دآغ نبیث الی نبیں مجد کو عجب بيدارابيث طابع فيروز ربهآس بطاكى ان بتوں نے ياد سنساكى دیا دل اب توجومرضی خب دا کی اراے ہی غیرسے غفہ ہے مجھ پر كوتى يوجع توين نے كيا خطب كى البى التداراس كأبوحيكاتف إدهرد كميوتو بهريم سحيالي بصراس بت يرفدا بن حضرت وآغ مسم كمائى تتى كبيدين سنداكى

واتے دستن ہوگیاں۔ را جہال بلت رسم دوست داري أبله محنى رہ گئے لاکھول کلی تقیم کے التكويس جانب تهباري أثمه كتي بم کینے ایسے کہ خراک کو بھی أب توقع بي م ب ارى المُدْكَى عارحرف أرزوت دل بي بول تومختسر كر بڑھاؤں بن توققہ ہے بڑھانے كے لتے تم سے برح كراك وفاحقين لينے آگئى تم نے خوبی کون سی چیوڈی زمانے کے لئے آگاکھ باد دل مجسد آیا آننوگریس ہم ہزدوتے تھے تہادے مولنے کے لئے

ول كوتها مول كرترى بزم بي آنسو او هيول إنتجب دل سے أُنفے ديدة رُتك ينج

بیں دلوارمن رکھ نے قفس ا سے صبیا د میں ناپنچوں مرا نالہ کل تر تک بینچے كرترب وحشت زده كيوسجى بلائين بإتنه ياؤل شور محث چنج اُئے نالاً زنجس پرے كيو توقع كيوليت كيوليس كجه وتم وتمال انتظار بارکی ہے کیفیت تاخسیرے جيوراب تيون فيس كاروال مج ہے مائے و کھنے مری قشمت کہاں مجھے يرثق بي تكواك ي سروم جب كبي جاتے ہیں اک نگاہ پیسوسوگی ال مجھے راستى ركبعي آنے كانبيں ان كا مزاج! اب بعلا کوئی طبیعت کی کجی جب تی ہے

اِک توانام که بروم به وافیف. میدکو اِکسهمی باشکه رمیوال بیش کشیری این که میرون میروپ! و خارت میرون با سازه داخ هم قرفهاست مؤمم مسرطی ماتی ب

یکس کی فوجہ لے دل خفر گل ہوتی اکس آگس سے پیٹے کے افدر گل ہوتی 'اقوص بُست کی سے بھار جاؤں ہے اور بھار کی سے بھار میرے دوست کی گھر گھ ہوتی ہے اور بھار کی ساچھ کا کہ جائز ہوتی ہے اپنی آگ جائز ہوسٹ مز الحق ہوتی

- کے دی اُسیر کی مزے قبت بیزی ب یہ دہان ہے آگر کھایت بیزی دیکھ کرتی ہے رسولے زماد کیسے بیا

جه کویپ ه مری تجه کویمورت تیری

- يادسب کچي<mark>س مجھ بجر کے صدمے ظالم</mark> محول جا آبول طر دکھ کے صورت تیری

> ان کده میافیات جده می سخم به افعات برای موروز وسیم به افعات توروز وسیم به افعات تفایرز افعات بهاسته به جبتار کسیم با می افعات به به به یکی نفاونسسا به میافیات به به یکی نفاونسسا به میافیات به به یکی نفاونسسا به میافیات کامتر میان کامی افعات به ا

کان تندُّوکیساجائے کیاہ ہادی آرند کیاجائے کیاہے

ہماری اوراُن کی ول ہی ول میں جدیثر گفتگوکی جائے کیا ہے

كول كياتحدس ناصح لذت عشق اے کم بخت تُوکیاجائے کیاہے لكال اب تيريين ت كجان رُوالم فيكا جوية نكل تودل نكليجودل نكل تورم نكلے تتناوصل كى اكرات بس كمال صنم في كل قامت تك ينك گرنهايت كم فك ہوتے مغرور وہ جب آہ میری بے اثر دیکھی كسى كاس طرح مارب مذونيا بس بعيب م نكلير ره الفت بن اك بيدهاسارستهم في جاناتها مركود يكاتواس رستة بي صد بايم وفم كل - سمورهم دل تم كو دبانت ايم في دل اينا

مبورُرم دل تم کو دیات ہمنے دل پینا عوم تو بلا نکھ فضب نکاستم نکھ

ایی باتول سے تو بہتر ہے ٹموش واعظ کو تری ضدنے کیا اور کنہ نگار ہے مجھے بوتے ہیں تیری محبت نے ہزاؤں کانٹے دل طاہے کدملا واد کی پُرنس رہمے

جوم مش کے ادمان زائے دیگے جوم میں جوم ایسا ہے مزاہ نے ہے خرجہ دوست اوال الداکہ دل خوان میں ہے جومی خان اے دیشت ہو دی خاد دی میراد دشتاس بہت براجات کا مثلاث ہے دکھیں بہت آخ بالدائے ہے

اج سنة بين لكار كمة ميغانے س

) آتش شوق کوکب دل سے جدا رکھا ہے

ا کی مول بوت کے بعد العاسب اس ٹنگ تو تو کیلے ہے لگا رکھتے ہے۔ ناابعدائنو وفا کا یونیسسیں ول رکھتے ہیں انتیب نے خاک بڑجر طرح ملا رکھتا ہے۔

....

ا ان قد تۇپتۇر پۇرۇشى ياپايلىپ كۆت دەدۇ ئۇيدال ئاراپىپ د كاپ

ہم مجی جگر کو تمام میں ول کو سبنمال میں تفریق کے زائف جلیایا ٹھائے ہرجیٹ دکوہ سے مبری گرال ترب بارشق

ں رہے ہار ہی ہمت یہ کہ رہی ہے کہ تہنس اٹھایتے

ئے تھے کیاشکوہ ہے گار اُس سے جس نے رہے دن اُنکالی ہے

دمن دول کوتت ل کرتے ہو داہ اچی دوا نکالی ہے

نام نکلامب ان بین پرده نشین پیک ان کی سیف نکالی ہے

يركب ال في حيب الكاني ب

اُک ڈی جم نے تہر تین جا اے خسام اس بے بڑھ کر دولت میں درضا کون میں ہے کیا کہوں گا جو کہا ہے اس کے کہ بھا کہتے باشعہ کے حوالون میں ہے۔

دزاهند کا دیرک م شش سے بویت دیرکی نامیشندی کا امت بولید کا دیگر دیرکی نامیشندی کا امت بولید کا دیگر دیرکی نامیشندی کا میشد با بی مشتر سیگر سے بولید ترکیک ال باکد شدند می بادرکا شیک شیک وارسید بی کوران کا میک میک وارسید بی کوران کا میک سے دیرک سے بولید کا

یزے المازوہ کا نسسے ٹی کہ بخش رہا آدمی کیا جوٹر شنہ پروٹرٹند پروٹرٹ پراہو جائے آسمال سے بی شکامیت زکوول کیا توب میرانیا آؤندہ آپ کے چا کا بیوجے سے

ومشمن جال نهبي آييسيما بيسببي وآغ رنجورسسى طرح سے اچھا ہوجائے بٹییں گے نہ فانوشس ہے لیے پرخ سستم گار تعک حاتم گے نالوں سے تونیرہا دکریں گے سدر ديمية أب تي قيامت جھیٹرا تھاکے آپ مجی کیا یا د کریں گے گزری ہے شب وعدہ اس اُمیدس اے آع یا این گےخود یا وہ مجھے یاد کریں گے وصل كيمش بن سبجر كافم بعول كية یا در کھنا تھا ہیں جس کو وہ ہم بھول گئے مشق کی راہ میں جب کا فنرووں وار آتے سب کے سب د آغ رہ در ورم بھول گئے

گرگم برخی شدم میرگرشش الگاه کی
الم بین برخی شده میرکیشش الگاه کی
ال بینب بشول لا است بدیر به گیشتر کو
ال بینب بشول لا است بدیر به گیشتر کو
است در آن جم نے انداز کاست اتصاب شد

است در آن جم نے انداز کاست اتصاب شد

است در کاست کا انداز اجت کت

برخی جم میکا بوراز آلاشته کاربول قد الگالیز اجت کت

برخی جم میکا بوراز آلاشته کاربول قد الگالیز اجت

بهم تُرَّى بم يكا برل آز انست بي بالآب بيدائية من الم المراكب الرائية المساقة المساقة المساقة المراكبة المراكب

> وه نگەراه پزنېسىين آق نىفراق نىفرنېسى آق

كوطبيت بياس كى برجاتى پرمری راه پرنہسیں آتی اسگے آتی تھی مادیعی تبیہ ہی اكبى بعول كرنسيس تى اس روتے بے نقاب کاجلوہ ہوا نقاب نیکلی ہے دنگ دنگ سے صورت تجاہ کی جنش مں بوں ہی وہ ابنازک نفس کے ساتھ ميے بانسيم سے بتی گلاب کی خصت نے اور نگ تراشوخ کر دما اتھی بنی بگاڑ میں صورت عناہے کی در بردہ بوسٹس من نے بے بردہ کردیا

ٹوٹی گرہ تڑا ت ہے ہے دنھآ ہے کی

بدرداي جودردك ى كانبيل دكية الصيمين بارب كتنانبسي وكمة

پرداز دلیل کوترب کیته بین صاشق کیافترب پیم تام درسداد نبین در کشته اے دلنا میسم کام کست و دعوانی تم اس میں باداریث فردانیس دکتے

سنة برمؤة كامي ب زاملة مراكوق بيز مراه طوره فضائي ب زامل ب زامل ب زامل ب زامل ب داه طوره فضائي ب زامل خورت بهي مكال ب دروراي مالها بي بينة بهي مكال ب كيا برمينة بهورات كام تم سست شمكانا الارورة كام تم سست شمكانا

ے شبدرصال تیامت تص جب کس نے کہا وہ دیکھ مجسس منحروار ہوتی جب تئے ہے لیکس خضب کئے سے تامیز تن خدا کی بینا ہ لگھ نائز سے تعاویر وزنج جس ت ہے

10

تبیں نے وَتَعْ زِلسے نہیں اٹھا سے ستم پول ہی ساف سے سے یار ہوتی جاتی ہے

> بران گسائن کارگر ہوگئی مری کار تسب رنفر ہوگئی مستم ہوگیا دازدل گئی گئے چھیاتے چھیاتے ضرب ہوگئی دوان چوٹے دہست پر بسرایگیا توقع بیسر سالس سر بدوگئی بیدان جم بیری سے بیطانی دائے

جواني چيسداع سحيد روگني

اے فلک سان مشربی ہی اپنی آنکھوں کو تماث چاہیتے

تېرىي دېوك كوكياكېت امرًا د يكھنے واله كو د يكھا جا سيتے

لب شوق ہے اثر مذہوتی تم كورشيين كيانطب يزبوتي شب فرقت کے دیکھنے والے ایسے سوتے کہ بھی خب منہ ہوئی كس كے عبوے نے كرف ماجوب آنكه كيب منے نظرية بوتي رُخِ رُوستن كي آ كي شع ركاكروه بركيتي بل اُدھە جاتاہے دکھیں یا ادھە بروانہ آ تاہیے وغاشوخي شمرارت بيحياتي فتتنب يردازي تجے کیم اور بھی اے زگس ستانہ آ آ ہے: وي جلاً اب فرقت كا وي قصرب ألفت كا تحصاب وآغ كوتى اوريقي انسانة آب

مرے کو چیش وہ کار شوخوں سے باہ کا المہر بھٹے بھر چینے ہے کہ میر پینیٹی کار ذاشوہ دی انسان پورا ہے اسسے کے م توقت آئی ہیں بھلال میں جو بطاقہ ہے تول کی دورات خبرے بھلال میں جو بطاقہ ہے تول کی دورات خبرے

رخی دورنی ہے جم میں پر نیزن کو جنوائیں میٹن دومیش ہے جم بین پر خدایا و رہے تنگ کیا تو مرے مند ہے تکا چناگلی مہاریہ آئی ہوئی کیون کرستھ ایجاد ہے۔

100

هوئس مدتين كذنبين خبروه كدهراي اوربي بم كدهر نب لارزیام رزسسام ب زیام ہے ہر بات ہے تئوخ فتت گر کی شوخی سے مزاج میں نظیہ کی آنا نه شب وصال لے مرگ مہمال ہے عمردات ہے۔ رکی كيابات بي خييب ربواللي رکتی ہے زبان نامی برکی کے صبر کتے سے بن مذا یا بول بھی توہت دنوں بے کی اے وآغ وہ لطف کیا کری گے اصال کے احت اگر کی

> ر شوق میں ایک فتہ قامت کے ہم مگل مل گئے قامت کے

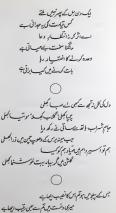
> > 100

بادرہ جائے گیجن تیری ون گزرجائی گےمصبت کے المسس نے یوجیا مزاج کساہے رنگ اب دیکھنا طبیعت کے كان ركه كراگروه كسن ليت بوہے بیتا ہے شکاہت کے كيا تعاحبُ مع وفالذّت سنرا كے ليتے ستم كے لطف اٹھاتے مزے جفا کے لئے برامزه بوجومحت سرس بم كرس شكوه دەمنتوں سے كہيں جيب ر بوندا كے لئے ست ررا نكوا نگر مقيب دار جيتون شوخ تم اپنی شکل توپیدا کروحیا کے لئے

مبنوں کا حال سن کے رپیشان ہوگئے میری *اگرشٹنو کے* تواویسان جاتیں گے

روز مزا کاخون دلایا تو بهب اِن دھمکیوں کو آپ کی ہم ان جائیں گے تناوه كانسالىي يتاقى گ ديكيون كهال تك اكن كي نكهان جائس ك واخ دل واغ حب كرنقت جفا انقش وفا نه شاتے سے شیں گے۔ اُنجیانے والے نمينجه وكالمين وحب واكهايت بتالييل جمع بر بیت دوق وه بحی بھرنے دانے ول مے تواس مزاج کا پروردگار دے جورنج كي تفسيري جي نوشي سے گزادات ول اسس نگاه نازے ہم نے اراد یا آ گےنعیب ہے جے بروردگار دے

شرکت فرشی این می بودن پیری همی کار کسب اشد فرقت بری شمق که آب به می مسرح ترکت کسیک شمق که آب برای می می می می می می چن تقویر به نازان بروتها واکسیاب این تقویر به نازان بروتها واکسیاب میکودگری وی فینم میرسد بری



الماما ا

آپ سنتے ہی نہیں ہاتے مرا ان نہ سوطلسوں میں یہ احوال عجبیب اچھاہے

س کے ناوں نے جگا ہے۔ تہیں ازی ان کون تھا اس کا جساد تو ہی نام ہے وقع نے بات دیکسن سے توفیشہ شوشے کہتے ہیں ہے تو جالیا ہے مرش م ہے

سباس کے مقابل مرے آخ بگرکت پاکستان کا مذکور : استان کر کتے ایسان جوالام اکھ کا اعراست تجے سے قوم گریشد مال ان کا ایسے قومت بوئی وائی سیجر میرکت فومت بوئی وائی سیجر دیرکت فومت بوئی وائی سیجر دیرکت کے تقا

اے دآغ گلِ غیرے کیا بزم میں تم کو جب دوست کیے آپ کے ڈشن کدھرکتے اول توری دوروه نالول سے بھالیے یاس آت تو گھباتے سوالوں سے ہمائے كيار بيذيا وشت بي لا كحول عي ند ول ك کانٹوں کونٹر جیٹر ہے جھالوں سے ہمارے ہروتت نئی دُھن ہے بہب یں تازہ تصور جاد کے کہاں رج کے خیالوں سے ہائے اے وآغ فلک وشمن ارباب بہنرسیے ظب لم كوخبر بونه كمالول بياك

کام دورترین کی بخشے ہوئے اکٹرسیٹے تجسے ہی توجب بڑا جائے تا پر کو ارائے گودہ مزایا کئے تا درسیٹے کو رسبے: درتن ان کی برم میں دائستہ ہم اکٹرسیٹے دیما مرگزدی اس پرتین فدمراویم سند پیس کروم برمیا آ اگریت سر میماست بوسته مادم چیس محما کے ماعضرت نامی مسجوکر بنده برود ایسے دانشورکو محمات

لات گی پی زانسپریش نشدند بیست دگودی دکار سی تعلم کورکم بیسداد کوده دادکه سین تعلم کورکم کی کیا جنگ جاتے بی اسال نشدند لادک کہال سیس تیجے استعالی بشار ہے دارمال شدشت

طسسەرز جغالپسندىپ ياشيوة دف دد نول يى تم نے كون سى بات امتيار كى

مجدت گزنگار کوکس کیاعطاکس اے داغ کیاہی شان ہے پرورد گارکی كاليكيكس طرح عجواني لزريتي بدنام كرنے آتی تنی بدنام كرگتی رتبى بيارجوان تنام عمر مانندلوت كل إوصراتي أدهركتي وصل کی آرزو کتے بذیتی يذبني ستوكئة بذبني شوق نے ہم کلام کروی یا اگن سے بیر گفتگو کتے نینی کیاط۔ رز کلام ہوگئی ہے ہربات پیسم ہوگئی ہے

آگے تو نہیں نہیں کسنی تھی اُب تکسیسے کلام ہوگئ ہے اب دیکھے مشق پاتسالی تعریف حنسدام ہوگئ ہے

شی درشش بیماری آه ب فرنگ تیشیخ میں اللہ بی چنته بی کیسا و درکسته کا شکر مهم کر تیجو بیست نام بوا مانگ کر تیجو بیست نام بوا

طرز قدی میرکی شنبیدة است میرکی جمهی ایک چیز مقد سس عام اسکان ثیرکی رخی برد نج کلامت میر راحت کاخرید خاک سام میرکی کوچ بود افزان کریکی

سبق ایسا بڑھے وہا تونے ول سے سب کھے تُجلا دیا اوّ نے لاكه وبناسيت دل ہے مدعب دیا تونے ب طلب جوملا ، ملا مجد كو بےغرض جو دیا ، دیا تو نے فسسعر حاورخضر كومجنسشي آب حيوال يلا ديا توسف تارنمرو د کو کے زار دوست كولول بجاديا تونے المسيس مشآق سے حجاب بوا کہیں بردہ اٹھا دما تو نے مث گئے ول سے نعش باطل ب 'نقت اینا جمب دما تو<u>ن</u>ے م النگاد كوچونشش د ما! توجین کوکی دیا تو نے

دآغ كوكون دسينے والا تھا جو دیا' اے خلا دیا تونے جور کے بعدے کبول لفف بیعادت کیاہے تم لانی جو کرواسس کی صرورت کیا ہے آدمی کوب میں گوست راحت کا فی تكفر كريب ول بي جوانسان توجنت كيباب ائسس يراتى ہے كەجولاكە بىرايك ايجاب محد کوہے ناز کرمیں۔ری می طبیت کیاہے ترثیثے سے دل ہے ماب کوئی غم نکلتا ہے تعبروا صبري مضطرنه وكيول وم تكللب نظر كرديرة مشتاق يرياد كمية تتيت تحصيمي كوفرب تحدي كياعالم بكلتاب

فسددہ دل کبھی خلوت نہ انجب من ہیں ہے ببارہوکے رہے ہم توجس مین میں رہے ترا وهن بات شغله روح وتوجاب بغیر مشمع کے پروانہ آجسس ہی ہے زمارز ب خفام محدے کہ تم ہے ملے یہ گلم ہے۔ کرتم ب مستم عدباز أؤورية اك دن يالوي كاخسدا محدس كتمت جباكيول جاند بدلي بي شب وكل اسے آئی جیا مجدے کہ تم ہے

> کیا نزاکت ہے کہ آئیے ٹیم عکس کے سیجھٹی جا با آہے حسرتی دل کی بڑے ہے آئیں قافلہ ہے کہ ٹٹ جا آہے

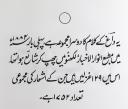
اے داور حشہ کل کہوں گا ون محم بيدواستال ببت ب انكار رقب ست بعي بوكا یفت ره تمبیں روال بہت ہے اك كوه گرال بسيعشق سيكن اس کودل نا تواں بہت ہے الفت مین نہیں ہے مبرنایاب به چیز مؤگرال بیت ہے بالمن كي خب رخدا كوے د آغ ظاہر میں وہ مبر بال بہت ہے

کیے کی ہے پری کھونے برت اں کئے ہے چوکوفیر نیسیس مری منی کہسے ان کی ہے صرت پرکسس دری ہے ہی میں عواد پر کیت چی سب پرقہرسسی وفوال کی ہے

أردوب جس كانام بمين جانت بي وآغ ہند وسستال میں وصوم ہماری زبال کی ہے غم اٹھائے کے واسطے دم ہے زندگی ہے اگر تولمی افم ہے كيتة بوكي كهو كهول كيا خاك جانآ ہول مزاج برہم سے الرتب اثرى كيوسديعي ہم بی اور آج چشم رُغ ہے اك جهال م سيال بوالوكيا مہرانی تری معتقبے مہے آت بن وه رقب کے گھے اك خوسشى بي توامك اتم ب سنة بى وآغ كل دد كت تنے بارے اب توسلوک اہمے

1





رولي**ن** ل

اللّه رہے مرتبہ مریج نونیپاز کا گویا جواب ہے یہ ترے کبرو ناز کا

مو ہوب ہے برت برو ارا ہ الم تسام چشم حقیقت نگر ب مندر کھتا ہے آئز آنسنہ ب زکا

سرچندراه کعب، وبت خاندایک ب اے راہ روہ کام بیال امتیاد کا

اے راہ روہے کام بیال استیاد کا وُنیاجی اِک بہتت ہے اللہ سے کوم

کن فعتول کوسسسکم دیاہے جواز کا رہے ہے میرے تصر وغیر کو رتسے کیا

رہے سے میرے میسرو مجر تو رسب کیا میں ہول غلام سٹ وعراق و بجب از کا

كونين جس كے نازى چېرائىيەيى داغ

<u>ې بون نيازمند کسسې بےنب</u>از کا

تۇ چواڭد كامبوب ہوا خوب ہوا يانئى خوب ہوا مخوب ہوا مخوب ہوا

شب معراى يكتر تعي فرشت بايم سخن طالب ومطلوب بوالنوب بوا الطينتاه رسن فخررس فتمرسن خوب سے فوٹ نوش اسلوب ہوا منوب ہوا حشير امت عاصى كالمحكانات يذتعها بخشوانا تحجه مرغوب ببوا نوب بوا وأغ ي روزقامت مرى تشرم اسكے إلة يں گناہوں سے جومجوب ہوا نغوب ہوا

> میب زکھا جوہنر پیداکیا ہم نے کھو پاس تقدیب داکیا اے ذہبے سوائی دیخ والم ہم نے ہم کے ہم کا میں مقابر تعالم ہم کھیسے رائیا ورڈکیوں لوڈخر جیسے ایکا

ول بن طاقت ہو توسب کھے ہوسکے عرمشس تك جاتى نهس ننسه رادكما باعث گربدنہ پوچھ اے ہم نشیں م نحب کہوں میں آگیا تف یاد کیا ایک ہی دنگ ہیں سب سے یہ تماشا کیسا كُوتَى كِيساہے كوتى جي سنے والاكيسا نیندآتی ہے بڑی دات گئے آتے ہو مسدخ المحول بي بعلانث وصباكيها نام برتوك نيمى وكمعاب لي كسيح كهن گات كىيى بئے بين كيسى ہے، نقشاكيہ خوبيال لاكديسي من بول توف ببرنه كرب لو*گ کرتے ہیں بُر*ی بات کاحبے۔ جاکیہا كهال كهال ول مشتاق ديد في يكب

لہاں کہاں دکِ مشتآق دیدنے پیکہ و چیسکی برق تخسب تی وہ کو و طور کہ آیا

بسير شي راه نائي كبير تقى راه زني کہیں ملا کہیں میں کاروال نے ورآیا مصيت كي أبروركف یہ بے کسی میں بُرے وقت پر اصرور آیا به بوبرم يرك تى تويى خيال س کے مشرور نہ آما کے مشرور آما غمزه مي بوسفاك نكايي بي بون خول ريز توادك ماند ص بي توت تن نهس بويا یطنے کارہ دوست بیں سان نہیں نبآ يبغيب توشكانا سرمنزل نبيسوآ يں اور نئے بترہ وصحب التے خطز ناک

رببر كابت سيكواون سندل نبي وآ

ے سانگے دروشق وخم جساں گزا دیا سب کچ بہلائے یں ہے اللہ کا دیا

ببروزاق داغ تتنآورشكب غير دل بۇجىگر بوكىلتى بىسب آپ كايا تقوری سی بی کے لفی منے کا بگلہ رہا بب مزکونگ گتی تونهایت مزا ما ن مانتے تو نہ مکتے وہ بہجواب كيب جاني نامر بُرنے مجے كيب بتاديا بخث گياجو دآغ مسبه كارو دكيت جنّت کے گئی آگ رنگا دی حب لا دبا عشق أثيرجوكرا تومذينهب البوآ رنج ميرازر حيرب سنايال بوآ نعنب بينهب انسان كوانسال كي قد بروشة كويرسب كدانسال بوآ وشركے روزتمج اس مدالت ہو گا بغش ببتاجويين جشدم تواصال وبآ

ول رُراضطراب سنه مارا اسسى فانزواب نے مادا باد کرتے ہوغیب رکے شعار إ_كس انخاب فيمارا ديكه كرحب لوه غش بوت يوى داغ مجه كوجاب نے مارا اس کعبّه دل کوکبعی و پران نبسسیں دیکھا اس نت کوک الله کامهمان نهیس و مکعا كياذوق بي كياشوق ہے سومرتبہ وكھيول بيمرجعي به كهول جب موهٔ ما نال نهب ديکھا جو د كمقة بن د كمين والديرسانداز توُنے وہ تماشا ہی مری جاں نہیں دکھا جودن مصر تقدير كي كروش في دكايا توني مي وه اي كروش دوران بيس ديكها تم کوم ہے مرنے کی پرصرت پرتمن اتچیوں کو رُی مات کا ارمان نہیں کی

توہے شہود کی آدازیکی تحریکی آھے جمہیں اسیکیا جانتا ہول کارمری جب ان چھو اور میں جب ان سے پیزار ٹیکیا تیری آنکیس توجہت رہی میں

تیری آنگمیں تو مبہت انجی بیں سب انہیں کہتے ہیں بیار کیا وحشت ول کے سلوالفت میں

وں کے تواقعت یں اور بیر کسینکٹروں آزارہ یہ کیا

روکنادل کوکوشوق زُلف وارسے میلا تھامنا جھ کوکہ بیسودا مواسمندسے میلا نادیشی کو دل کی باتیں دل سے باہر میرالا بیشنارت بیشنر بیستر و تھر گھرسے میلا

بررحت کا ہوا ال جہنے کو گساں سوت ووزخ میں جواپنا دائس ترسے میلا نوب دخوال سے دو فرون درجگرش تھے جب شہری کوکوں دل پارچیا کوسے ہا منزل مقعود تکسیسنے بڑی شکل سے بج منسف نے تکثر جملیا شوق اکٹر سے جا

ارمان ہمرے ول کا نیول نام زکلنا ناکا می جب ویدسے ہی کام زکلنا گڑسسلمڈ نامڈو پینسے م زبکلنا

توکے دل ناکام بڑا کا م زکلت ہوآ جے بنول کا ہی وقت نمائش

وره ب یون دیاوت ورد مرکاس پرسپریش م زکلتا وشن کی ندامت نے انہیں پیار دولایا

اسے کاکشس مرے ذریجی الزام لِلگا

ص تصویر رُخ یار کو دکیب اسے دیکھا خورشیر پُرالوار کو دکیب اسے دکھا مشت آل سے کھی ہو ہے اللہ جب طاب دیلار کو رکھیا است دکھیا است وقع اسی شوخ کے عضون تھے ہیں جس شے مرس اشدار کو دکھیا الے کھیا

وآخ بھراس آفت جال مے بھائی تیم وراہ پہلے تھوارا منج پایا ہے بتوا

> جب جوانی کا مزاحب آر را زندگانی کا مزاحب آر ر با داسته ارباشق جب شهری غلط میسرکهانی کا مزاحب آر را

د کرسدا کوئی نه تجوسا بن سکا نقش ثانی کامزاحب مارا

نا*مرنے ہے کتے سالسے* پہام منه زمانی کامزاحب تا ریا وه جانا يعير كرحتون كسسى كا بمارك إنهمين دامن كسي كا زمانے کے حلی سیکے ہی توتے محسى كا دوست الم وستى كا كليجا تفام بو كي جب سوك بەسنواتے خداست بون کسی کا

كريك كى طۇرىراك اورىلى چمکانے رُخ روستن کسی کا

گیا ہے *وکشش معسنی ی*ہ شور نابوں کا خدا بھلا کرے آزار دہنے والول کا كبين تبس ترى درگاه كے سوا بارب نلک زدول کا^{. ش}ھکا نمخراب حالول کا

ده بیول دانون کامیله ده سیراد ب در تغ وه دوز تجرفی پیگٹ پری جمانون کا

روایف ب

میرے بی دم میں دوفا کانشاں ہیاب مجھ سالگر تھیں ہے توجہ اکہاں ہیاب باتی ہے ''دسی زائٹ مجھ سکتا کھا گیا جائب مجھ درکسسی شرم نے سب کا یہ سال میں دیکھو ذرکسسی شرم نے سب کا یہ سال میں دوکھو ذرکسسی شرم نے سب کا یہ سال میں دوکھو درکھا کہ دو تھا کا دوجرون کہاں ہیاب

رولیف ت

عالم ایس میں گھرائے نہ انس ان بہت ول سلامت ہے توسست بہت اوان ہت

نم كربب داد كرواور في مشهريا و ذرا ہم کہ نا کر دہ گہنے۔ اور کیٹ مان بہت موجة دل مي توسي عشق نهايت وشوار نرسسمنة تويبي كام بي اسسان ببت حسرتن مے توعلی روح عب م کولیکن اس معافرے چلے گانہ پیس مان ينبوني بات بس السي حضرت واعظ تأثير یمتم که بڑھا آپ نے تسران بہت بزم احباب بن اے داع مبھی توہس بول ويمنتة بس تتحصير وقت ريث ان بهت

روایت د

یُری گئی۔ گو ہوسب پانسیم بند بھی نہیں نہیں کا گل عنب شیم بند گوائن کے گئرے بولٹے میں نہیں ہند رکمانیسیں ہے کام کسسی کا کوم بند ہوگا ویم اپنیر بھی اب پر مرب اُمُ ہوگی نبان پڑھے الف لام ہم ہند اے دآخ اُن ہے جوروجنا کا گلامیث بیرے کے سے ہوگی دیسسے قدم ہند

رولین س

چواب وصل نکلاکتپ کے مزے نہیں ہوں کہ شکایت جی بیال آئی قواب پرا قزین ہوں پیال ہم پذیعیبوں کے جو شفتی میں ٹیس آئی الجارہ کا تحق کا تحق کا تعقیق سے ویس ہن کو

> ں مٹ گئے عشق میں گھرسیکڑوں ویراں ہوکر

مست سے میں بی تھر میروں دوران بور پیر گئی انکھ تری گردشش دوراں ہوکر اس کو حسبت ناری دششن ایمال ہوکر کوئی ون دیکھ اواے دآخ سے ال ہوکر

ہم تواس داغ کے ت آل ہیں جو چکے آختہ ول کے بیٹے میں حیب اغ تہے وا مال ہو کر خير بہترے تعافل ہي سهي مسن بينا جان پر کھیل گیب کوتی پریٹ ں ہوکر وآغ توكيه عدما تأسيجوت خانے كو منشدم أتى نهيل كم بخت مسلمال يوكر اک بل کی زندگی تھی نمینہ ت ہے وار پر ملتے ہیں اشک خاک میں مرکاں کو جوڑر پوچاجوان سے آ ڈے کب نس کے حب ہوتے چرے رائی زلف ریشاں کو جیوٹ کر تم گھرے تونكلوكوتى آياہے مافر تم بات تو کر ہوکسی ریگس سے ماہر

تم بات توکر توکسی ریگیرے باہر دربان کے چیکڑے نے بڑا کا انکالا گھراکے دھ لکے اسی تدہیے باہر

اكتب تروال بإواكم بتركور دوقطر السائل أبده أمتير المساير مذولاب التسلَّىٰ يُنشَعَىٰ مُدُون دوتی اس ُت برخوسے نبایس کیوں کر جاه کا نام جب آ تاہے بگرطها نے ہو وه طریقه تو بتا دفتهیں جاہی کیوں کر مشدم ہے تکوملاتے نبین کیمااُل کو یار ہوتی ہیں کلمے کے نگابیں کیوں کر

وردمندول سے کہیں ضبط فغال ہوتا ہے

چکے چکے ترے ہمار کرا ہیں کیوں کر

رولیب م

واعظابيي مذكه دس كربيداس كيول بوت د ننایس آئیں اور رہی باکب بار ہم

اس می می کوتی میسید میدختم میانید تین کمتی بیمایک دیک کیل دل کے دار جم وہ دن گئے کہ دائع عنی ہر دائم توں کی بیاد پڑھتے ایسان نے وقت کی اُس کو آس ذائم

رولفي ن

گھٹ کو سے ہوئے ہی تئے موزے کے ہم اورام دانستہ کھائے گئے ہیں فرشتے ہمی دکمیسیں تو کمل ہا تم ہا کھیں بسشہ کو دہ جلوے دکھائے گئے ہیں

بُسَا کُوبُسَا اُورِ فَدَاکُو جِحْسَدا کِشِیْ ہِی بِمِنِی دُیْسِیں تواے دیکھ کے کیا کِشِیْں سب بیکٹشیشڈ آنا دواد ایکٹیڈی تم فرکٹیڈیٹیٹی کا سے کیا گئی

حو تھلے ہیں وہ بُرول کوبھی بھلا کتے ہی مذ برُا کسنتے ہیں اسے نہ برُا کہتے ہی نبين ملتاب كسي مضمول بي بمارامضمول المدرز إبناب جدا سب سے جدا كتے بس اندوه و در دو پاکسس وغم ورنج لینے پاکسس جوکھے ہے وہ تنہاری عنایت ہے کم نہیں كيا ماجسساركيون ول امتيسب دوا ركا اک آرزو ہزار مصیبت سے محمنیں ية نازئية نسكاهٔ يميس ل بن بير شوخب ال تم اس سے میں سوا ہو تعامت سے کم نہیں مجال كس كى ب ايستم كراسات بوتجه كويار باتي

مبال کس کی ہے گئے متر گرامشت جو تھوکو ہار ہتی مجعلا کیسا استار تھی ہزار میا تیں جوکیفیت دکتری ہے زابار اقر چل کے توکیم کیسٹ میں بہک بہک کورسیونے کی سائیں گئے وہ خوار ہائیں نگایی دشتند میدند دیجایی اواتی بنیام نید دیجایی کمبی دیموایی کمشرخی سم پروش کی داد که را با آی به به بهات گاول براد کارگی شب کودهم که با تبرای تصویر ای ایش کی کورسی کی میدنتار با آی نبری به جدید تراز کرد کرد دست نگایا دگر د دامه بیر نگامی کے کامسینی اگرای کاراد برای

)

بها در ارتفاع برخی بودگین رسیدی به جدر به کرفته یک بیشتری سیدی به این به میشود به این به میشود به بیشتری به می به میران این برخی به میران میران که میران برخی به در این به میران میران میران میران میران میران میران به میران ب

یم ائن کے ولی رہا ہوں وہ بھے لیوں ہیں۔ کوئی نام ونشاں پوہیے تو لے قائد رہا وہا منطق وآئے ہے وہ عاشقوں کے ولیم رہے ہی کیاپ کو وقع کو پہلے میڈیوں دورایک ہی تو شف بے ہمائیڈیوں کیورتی غیر کہا تھا جو اپنے باؤگٹ مائٹن کی باہت کا قورُ اساسنے تہیں پر دے پر شعیر مقاب پھے تین پر دے پر شعیر مقاب پھے تین

ردب پرشین متاب بی تین این اغاز جاب سید تین است فلکیایی نداید فی باده میرند آبایی بید آبایی نیس میرند آبایی بید آبایی نیس ایس شرق قالب سید تین بید دارس ایم سند و مشرق سد بید دارس ایم سند و مشرق شده بید دارس ایم سند و مشرق شده

برانی کے شفس نے بوجیا ہے مزاج سخت شكل ب كدحال دل مصطرر مذكهول يرى شامت بي كبول آب كا براس بارى اس کو بگڑا ہوا ہیں ایب مقدر یہ کہوں دل كى تكييد بيه برحال بي بويكسس وفا كاستم بي كستم كر كوستم كرية كول راه براك كولكالات توجي باتولىي اور کھل جائیں گے دوحیار ملاقالوں ہی ابررتمت بى برستا نظرتايا زابر خاک اڑتی تجھی دیھی پیھٹ اِ ارب أس ماندت عرف كوكمال سطاول ر شخص کی بوان تاروں بھری راتوں ہیں نگاه بیر کے عب ذرقصال کوتے ہی

144

مجے وہ انٹی تھیسسری سے طال کرتے ہی

زوگون نبش و پوهیپ مزائ محی آب نه مرتین نام کون ای و کو جال کوستین ادُهوتو کونی نیرس می سه آپ پیزان موشد و درگود دیگیته جهوانی مال کرسته می جزار کام مزے کمیشی و آن الشت میں جوالی کو قب سی کستی کار کشتیب

کسی کی ماک میں وہ ہام پر بن عُمن کے بیٹے ہیں

یہ اشٹ بیٹینامٹن میں اُن کا دنگ اے گا قیامت بن کے اخسین کے مجبولا این کے بیٹے ہیں کوئی بیٹیا پڑے تو واقع کھانے سے جانب آن منظیم آباد میں جم منتقصہ بوان کے بیٹے ہیں

در دل کا کوتی پسپ وچونکا ول تو گهول اپنے دوسٹے پوسٹے دیدگورنا اول تو گہول شعب چھول میں برگھ کا سے بحوثی ہائی تی میں چول بیٹ کہ سے میں تھورکوسیت سے منگا اول او گہول در کا جاری سے شائل کے اور اس تا شائل ہے ہائی کا کھور در کا واقع کا مول کا کھورانا این کا تو تا کا کھور کا کھور در کا وقت کا مول کا کھورانا کا کو کھور کا کھور

قیامت کی تخل ہے تباہائے دھے دکھشوں مجھ ڈرہے کہ دکھواک گا۔ جائے تاہیمان ہے کس کے نوف سے ٹرکھول کر دوا تیس جا تا کرچھ افریکا ہے چھا بیست اول دائمان کا

14

فعنب جد آنانے وال الت أير برسات إلى الأزم كهال وہ دشكها كل جو والبور تي بس كوساد واليم

نگیرتری توفق می توفق سیدایی خسس: و تسسن از تسسنه از ادادای و با این که نسسیاه بسید و کافوندای این متده کشاکای کر موجود سیدی و این و شاهرست این گروست به تبایی مجمعین ترست و استان کورست به تبایی

رولین و

اِس نُوس کھواُن سے نہم اِست کرتے بیگنسٹاؤ نہوا کہاسیں واگفسٹاگو نہو

وه آدمی کہیاں ہے وہ انسان ہے کہاں جو د وسیت کابو د وست عدو کاعب و نهو - مٹی کی موریت اس سے تواے دآع خوب ہے معشوق كباجوشوخ بذبهؤ نؤكشس كلويذبو بات کا زخم ہے توار کے زخوں سے سوا كھے تت مرگزمنے کيوارث و نرہو جود کے بعد ہے اب حسس رف تسلی کمسا اُس ہے فزیائے جس کووہ گھڑی یادیہ سے وكميد اسے شام غزين ده سائنسر ميں بول جس كاكسربارية بواجس كووطن يادية بو ہے مرے دل کی تباہی پر تعب کیا نوب آب برباد کری جسس کو وه برباد مذہو تم كوجي إلوخطا كياب بماد ومجوكو

14

دومسسراكوتي توابيت سادكها وومجه كو

تم کو توحشر کے دن لاکھ میں بیجیان بیا می*ن جلا کون ہول میس*دا توبیا وو مج*ور کو* محد كومليّا بي بسب بن مهرومجت كانتال تم نے د کھا ہوکسی میں توبت د و مجد کو كل تك تواست ناتھے مگرا ج غیر ہو دوون بن بيمزاج بيئة كي كونيدر كبسا وصال كس كرت تي كهال كالطف کچھ ہویڈ ہوا بلاسے مرے ول کی خبر ہو ہم بھی دکمیس تو کہاں تک نہ توہب ہوگی کوتی دن تذکرہ اہل ونسب ہونے دد - كبازات كائت خوف مرق للعبد وست قاتل كو ذرا وست دعام وفي در

- كيت يرس كونور وه انسال تهين توبو جانی ہے جس یہ جان مری جاں تہیں تو ہو بی او گے بہت مرے دل کو احب از کو اس گھریں اور کون ہے مہمال تہدیں تو ہو ول دار و ول نریب و دل آرار و دل سال لا کھوں میں ہم کہیں گے کہ باں بال تہیں تو ہو كرتة بوداغ دورس بُت خلك كوسلام ابنی طرح کے ایک مسلمال تہب میں تو ہو حورول ہے کیاغرض تفیٰ عبت پد گمان ہو جنت ہی ہے گئی نزی محنسب کی آرزد بي تيس كا توشوق زمانے يراستكار

كماجاني كوتى صاحب محمل كي آرزد يهيان لوفقت ركى صورت موال تم جان لوئيہ ہے مرے سے مثل کي آرزو

رولفِ ی شب وسل ضدمين بسسد بوگئي نہیں ہوتے ہوتے سے بوگئ ير عال سے يا سط مال سے تېيىركىپ بىسادىبىرىگى ميسريمين خواب راحت كهال فراآ كوجب كي مريوكتي جفايرون تؤكرون سوح لو تمبس مجوت الفت الربوكتي تتنی محے دے کے جاتے توہو مب اداجو انوع والربوكتي تشب وصل السي كجلي حيب ندني وہ گھیرا کے بولے سے پڑگی

ائىسے كيا خاك بم نشتير بنتى بات بيۇدى ہوتى نېسىر بنتى

آدی سب انسرشنے بن جائے المسمال پراگر زمین بنتی ميسدى صورت بى توخاك بى تمت اسصورت أف رمني وعدہ کرتے ہی کیا وہ آجاتے دات بيرزلان عنب رنتي تُونے ایسے بگاڑ ڈلیے بی ایک کی ایک ہے نہیں فتی نیمکتی بوسس کی تقت در كيون ترى جب اندسى بيرمنتي ملاتة بوأسى كوخاكب بي جودل سے ملتاب مری جال جلسنے والا بڑی شکل سے ملآہے عدم كى جوظيت ب وه يوجيوا بل بستى ي مب فرکوتومنزل کا پتا منزل ہے لما ہے

اس کے دریک کے ساتی ہے وہ بی جائے گاجس کی آئی ہے تت رکرتی ہے گفت گو اُن کی بات بیں بات کی صفاتی ہے بھرویا زخم میں نمک اُس نے بر دُعا گوکی مئے۔ بھراتی ہے اليدب يارتجه كوميرى ستسم تبعی تیجی سے کھاتی ہے ۔ ابنا ہی مکس کیول شہوا اللہ سے جاب ومکعانه آترنکبی اُس نے قریب سے اے ناصح شینق رہے کچھ توجیسیر بھاڑ ذ كومبيب كم نهين وصل صبيب س مانندبرق مثل بواصورية نكاه اکر نکل گئے ہیں وہ میرے قریب

ہر عن برروٹھ جانا کوئی تم سے پیکھ جیئے رويط كريمير كراناكوئى تم سيكه جات كوتى سينكي فاكساري كى روش توجم سكعاتي خاک میں دل کوملانا کوئی تم ہے۔ پیکھ جاتے القباتي يون توديمه بن بزادان وش فرا) ول بس آنا ول سے جانا کوئی تم سے سیکھ جاتے وكيدكرا تتبيت اتزات كديم بعي كوتي بس این نظرون بیرسساناکوتی تم سے سیکه جلت مرادي مان را بول تضاك آسفى بری گفتری تقی ول مبلا کے آنے کی متبايدون بن قيامت المات يمين تهادى عمية ناز واداك سنے كى وم اخیر محصے اس کی کیا ٹوٹشی کمے کہ دیکی جال تری سے اے آھے کی

آتے ہی اُن کو ہوشس قیات بیا ہوتی مانگی تغیر کبوں دعا تیں کہ یہ ن خدا کیے كبول اليمستم شعاروه كهنا بعي ما دسب تجهید د ناکرے تو خدا سے د ناکرے تجد كوليسند آگنى د بوانگى مرى تیری فوشی ہے کام 'کوئی کھے کیا کرے پیامی کامیاب کے ذاتے خداجانے جواب آتے ما آتے ترے غمزوں کوانے کام سے کام محسى كے دل كوتات نے نہ آئے تم آ وَجب سوار توسس ناز قیامت ہم رکاب کتے ذہے شماراینی خطاول کابٹ وول تہیں شارصاب آئے ذاتے

مائے ہاتی کے دُما ' ہوگی ڈب کھے تبدل مائے ہیں من نصب اپنی آست نہوسٹال ہے مہرکہ جس میر ہے جا جس کی ہے تین جس کی ہے دی مرتوں کی ہے تباہی ستر ہے کا ملک ہے دی جس کی ہے تباہی ستر ہے کا واقع کے جس کی اس میں من سن کے دی

 \bigcirc

سیدری فریاد دورانشند تم سوک نیخ احض ادشت داداپ نامجی کها، دیک حال میسد رامجی مناه دشت دوستی کیاای کوسکته بیل سست کی ای کوسکت بیل

حشر کے دن ہی ہوکٹ رمِ عُم تبالے سامنے

سب خدا کے سامنے ہول میم تبادے سامنے

رکیگرائشنید. آپی آپ وه کمینه میگی شکل پر برای کی میدورول کی است بودی جم بدله میاتش که کیا تعمین بدر این کا کیا

جب نه ُونیا میں ہوئی عقبی میں داحت ہو مجی

یترجیش مرضوں گرمی کا ان پھاہے ایک کا حال بڑا ایک کا حال ان پھاہے ننگ بمّت ہے آگر دولت کو بین ہے جونہ پورا ہوکسی ہے دم حوال اپھاہے ده میادت کوسری آئے بین اوادیوسنو آنجابی فوق تقت پریت حال ایعاب آپ کیس میں بومنوش اده میست بهتر سرک جسد میرانش دروار ماده

آپ کیس بین توشسی ہووہ ملال ایجلب یاد کھارو مجھے تم یاؤل کا ناخن ایپ

ہ ہے۔ یا بیکهددومرے ناخن سے ملال ایھاہے

باغ عالم میں کو تی خاک پیطام بھونے گا

برق گرنتے ہے اسسی پر تونہال اچاہے ہم سے بوچے کوئی دُنیا میں ہے کیاشتے آچی

رنج اجِهاب عم اجِهاب ملال اجهاب

بيقے ادائسس أشھے رابث ل خفايط

بيدو السارية المسارية المساري

ما د اد وب الصيرك آنب كون اس مهوايد

بالیں سے میری آج وہ یہ کہہ کے اُٹھ گئے اس بر دوا پیطے ذکسسی کی دھ بط

ال پر دواچھے نہ مسسی کی دعب سچھے

رکھا دل ورماغ کو تو روک تھام کے التحسيب وفايه مرا زوركيب بط وآغ اس بزم من مهان كهال حاتاب تیرا الله نگیب ن کہب ں جاتا ہے وہ می دن مادیں ایکسکے مناتے ستے مجھے س إدههٔ میں تر<u>ے</u>ت وان کہاں جا تہ فیرجانا تھا وال یں نے یہ کہد کر ردکا تجدسے کی جان نہیجان کہاں ب تاہے کھے وہ کسر گرم سخن نام جنب دا ہونے لگے اب خداحیاہ تومطلب بھی ادا ہونے لگے فيبركه مذكور يرميب ابثؤنا تعابجب م ٹھیرو ٹھیرؤسنبعلوسنبعلو کیا ہے کیا ہونے لگے اضطراب شوق كاعالم كهول كيا أمسس كثرى جب کسی کافرے وابت دقیا ہونے لگے

14

میہانوں کو بلاتے ہی خوسشسی کے واسطے تم تواتے ہی بگڑ بیٹے خفا ہونے گگے غيرا چيا'يں بڑا' يوں بي سهي بس جي رو رفیۃ رفتہ پیہ ماہومجست سوا ہونے گے وآغ بیں برجا ہی لول گا باتوں باتوں بان بان سنسدط به بهران کاب منابع بزنگ باع عالم ميں ميں سب بيون يطف كے لتے ورناكيادآغ ترى طرح سے بطنے كے لئے ایی تصوری وه کاسشس مصیمیجوا وس مشغله عابيتے كوئى تو بہسے كے لئے كون كسسى كى نه دوا كون سى مانتى مذرسا ہم نے کیا کیا نذکیب اسپے سخلنے کے ہے غم کی دلوار کھٹری ہوگتی ول کے اندر میرے ادمان ترستے ہم نبکنے کے لئے

طورك ببلوس إك بتن خانه ايساجابية شور أمثے مبلوۃ حب انامۃ ایسا جا ہیئے ایک قطره بهی زایس آتی مے تخطرت کو انتظفام بأده وبيب مذايسا جابية وكمدكرهابت مرى كبتة بس سب ابل نفر گل کوبگبل مشتع کویروایهٔ ایس چاہیے جبر ربوصيرُ الفت بي جناير بهو ونس تجو كوتواب بمتت مردانه ايسا چاہيئے ببان سے دکھا دیں ول کانقشہ ہم انہیں بم كواك لو ما بوايب يز اب ياب خوب مي بهركرا نايبلي توقفة داغ كا يصركها دل تنعام كرافسانة البسب جاسسة

وس کی شب تفرسرانه دل میں کیا کیا ذوق تنون میں کے ہوتے ہی سب نوست مافر ہوگئے حدشتہ نامی نے بی کرسے یہ جی جب ل کی مسترسے سے جاسطہ ارتدوں کے مور ہوگئے

وآغ تم آئے تھے برم عیش بی ٹوش وش اہی كبابوا بكس واسط النسرده خاطر بوكة يىمى طسدزخرام بوقى ب س ری دنیا تمام ہوتی ہے جسح بهوتے تو دو سطحب ا شب کی نیت حرام ہوتی ہے مرف طلب كهانهسين جاتا بات ان سے مدام ہوتی ہے دم آخر تو کچه مری سسن بو رہے جنت تنام ہوتی ہے نسيب رمتني براتي كريتين وہ ہمارے ہی نام ہوتی ہے يلي اس وأع يكه ينهوش آيا دل کی اب روک تفام ہوتی ہے

140

ا نجتے بیں ہو مالری دوسٹ مباحثیوں نئت کا دوسٹ بھی ہوتی مجھوں کی شدارت نہیں جاتی سنٹ مراک تھم کا سکی ہجی مہدیات تھا - جہیاہ سکر پہتے شہیں اس پروہ شعبیں کا انگوں سے کہی وقت وہ موست نہیں بہاتی مراک اور اس کے بہات کے بہرہ

: نظے عالم بالائک ایساچا ڈرسے چبرہ انہیں کا فربتوں میں ایک سورت ایسی ہوتی ہے انہیں

خضب ہیں جان ہے ہُروں کے شکوے جواج آبوں مہمی دوجارہ ان ای خالیت الیسی ہوتی ہے - ذراسی بات پراے دآغ تم ان سے گڑھ بیٹے

اسىكانام الفت ب مجت اليس وقى ب

ے آپ کا اختبار کون کرے روز کا انتظار کون کرے

تم تؤ ہوجان اک زمانے کی جان تم پرنت د کون کرے آنت روزگارحب تم ہو *مشکوة روز گار کون کرے* غيرنة تم يدوف تى كى يه چلن اخت اركون كرك رنج کی جب گفت گو ہونے نگ آپ تے م تم ہے تو ہونے نگی میری رسواتی کی نوست اس محتی ان کی شہرت کو بہ کو ہونے نگی ہے تری تصور کتنی ہے جاب

برکسی کے رو رُ وہونے بگی

نارواكية الاستزاكية کے کئے گئے مے بڑا کئے

بيمب رناكتے جو مدعا كيتے امک کے بعد دو سراکئے تجه کو ایھا کہاہے کس کس نے کنے والوں کو نیرکب کئے وہ تھی کئیں لیں گئے مکبھی مذکبھی حال دل سب ہے جا بجا کہتے انتهاء شق كحن واجاني دم آحب ركوابت راكية صبرفرقت بي أبي جا تأسي یراے در اسٹنا کئے المحتى آب كوسسيماتي مرنے والول کومرس کیتے

کوتی نہیں توول ہی ہے باتین ایک رات بھر الندرے شوق حرف و حکایات کا مجھ ڈرنا کسسے کا اور وہ کبسبلی کا کوند نا

موسم ببہت کیسسندہے برسان کا مجھے

گردوپائن نیشس می دوشگرے نظائی دان کے دات نظائی میرے استظائی مجھ آب تم پر ترسسم میر احد داکھوں کچیو تاریخ کی دو دما جو داسے نظائی

> زال ہے اوا سائے جہاں ہے گون پیوٹرے تھوس کہاں ہے گرے ہوئے اور گوکسستاں شاہر سروا الفقت کی جھرائے کہاں ہے شاہر سروا الفقت کی سینیان کا گواؤال ہے دوخطائیوں بھی جھرٹا ہے تاکموں دوخطائیوں بھی جھرٹا ہے تاکموں مذاب نے شابالا کہاں ہے

گله کیسا کهال کارنج کس کاحال بلب ہونا جب اُس نے بیارے پوجا متہارا دُم نکلیا ہے مرميسيعا بوئتهين ميرى تتنابو تہیں برحان جاتی ہے تہیں بروم نکلیا ہے القاب روت روش سے رئے بر نور کاجساوہ جوتين فحن كرنكلاب توركبا كم نكلت سرطی صدائتی میں اُس شوخ کی سی البني يطبيه كبسال بور لمب بت حسن آتی ہے مجد کویس ن کر المن ركوتي مهربال جور باس وه حال طبيعت جوبرسول جيسيايا ہراکتحف ہےاب بیاں ہورہ ہے بيب بوشيال دآع أبه خوانجفِلت خبريمى ب جوكي وبال بوراب

ہا ہے وہ وہ کریستر تھی ہیں داشت تی دوونسٹوی شیعی ولدیں پر سرکری آبیں اسے بھی ولدیں پر ول کے دوان بھی کہ اسے ادار ہول کے دوان بھی کہ اسے ادار کہ کہ جات تی گھاست تی

ئة بى بەبكەستى دەئلىكىشدانى بوقى ئېرگۇپچىت ئىچىدىنىكىدىيات قى بوق ئەندىرى كەندۇرانى جۇسىرىيات قى بوق ئىرى كەندۇرانى جۇسىرىيات قى بوق قىلىگەرىسىتى ئىللىرى قىلىرىلىلىرى جەنگىراتى بوق ئولىرىسىتى ئىرىسىدىن ئاچىلىلىنى بىرقى جەنگىراتى بوق ئولىرىسىتە ئىرىسىدا تاچىلىلىن بىرقى

وه نظر جيرت زوه وه آنکه شيراتي يوتي



يه داغ كے كلام كاتيسامجموعہ ہے برادراء يس مطع عزيز وكن جيدرآباديس شالع بهوا تها. اس بس ۲۹۲غ لیں ہیں جن کے اشعار کی مجوعی تعداد ۲ اسے۔

رولین د

دونوں بہاں میں بوئے تصفیہ سے طوئیز مر گوئی ہے۔ بنگ فقط ایک پیٹول کا مسکّ علی ایسے بہ ہم تحریم کیک اور درمان دل بیل و ترسنے بین والول کا یا مست خدا کی اور اطاعت برمون کی یہ سے طراق و دوست بری کے حول کا یہ درتا ہے۔ مسک بریشا کا مطابق میں بریش تا ہے۔ کارٹی جس کارٹرون کا کا مشاب

یارب سیمنش دیپ بندے کو کام تیرا عموم ارہ نوبائے کل پیمنسٹ مام تیرا جستانگ ہے ل بلٹل میں ہروم کو پاویتری جستانگ نران جومنیزی جاری کو دام تیرا

h.r

اسرات، ابناك دركابون سلامي آباب لام جس کوئیجت پ ہے تو ہی دینے والاستی سے سے طبندی اسفل متب م بيرا اعلى مت م تيرا فرق كيول يبول مي جي بهرك كيول لول بن وتنائب رز ق سب كويے فيف عم تيرا احمى صورت يغضب لوث كآنا دل كا باد آ تاہے مسیں اِنے زمانہ ول کا نگه بارنے کی خب ہ خرابی ایسی یهٔ شدکانا ہے جب گر کا یہ ٹیمیکانا ول کا ال الله بوشن آتاہے تو آتاہے کتاناول کا بعدمدت كے بيائے آغ سمھ ميں آيا وی داناہے کہاجس نے یہ مانا ول کا

سبب کھلا بیمبیں اُن کے منہ جمانے کا اُڑا نہ ہے کوئی انداز کسکر لنے کا بطائي كرت بي تقم تقم ك إس خيال ساق ' گیاتو بھرینہ میں میرے اِتھ آنے کا سائیں اپنی نگا ہوں میں ایسے ویسے کیا رقیب بی سبعی ہو آدمی ٹھکانے کا تہیں رقیب نے بھیجا کھُلا ہوا رحیب یه تخانصیب گفت فرجمی و دهرآنے کا دو دن ہم کیسے سے وہ برابزہیں ملت یه اور قیامت ہے کہ مل کرنہ ہیں ہا كيالوُ چھنے ہو ہزم ہي كيا ڈھونڈ كہے ہو لوصانب بتا دُون ول مضطرنهب سبتا بارس مرے اشکول سے نہ تا شیخب ابو اسس قافے ہے کوئی بچھڑ کرنہ میں مثا

ىسىنون كى ونساكىيى جفاكىپ جودل باتوميم داچها بُراكيب ٹ ذکر عب ویر سشناكياتپ نے س نے كہا كيا كبى تريا كول ير التدركس ں بھی کہن اسے یہ ہوگی کیا ظالم في كسن كر وآع كا حال بہت ایھے ہیں اُن کا پوھیٹ کیا سجه كرشوح كربب داد كرنا يصاد كواكسيس بثبها بینساکر دام مین سرزاد کرنا غم ونيا و دي بي مبت لا بول مرے مولا مری امداد کرنا

ہے۔ اقد ساتھ شام غزیبی کے کیے دھوال یاروں نے گھر کو آگ رگا دی وطن میں کب نيتهٔ فيادُ رشك تغب فل ُعز ور ُ ناز السس كے سواہے اور تبری انجن میں كیب فأصد كے فیصلے سے مرے ہوشس اُ را گئے کیا جانے کہہ دیا اسے دلوانڈین میں کپ غربت بن لُوجِه لينت بن با دِصب اسه ہم رست ہے ذکرخہ میس ارا وطن مرکب زېر زىل بىمى مجە يەقيامت بىپ رىي فیتنے کاعطب اس نے ملاتھاکفن میں کسا توبه تويرسرتنيم جھكاماحب تآ بم توسمجة تنع اگرتجوم بذياما ما يآ نے نزاکت ترے قربان کہ وقت خصف وه کہیں ہم ہے تو گھر تک نہیں جا باحا یا مِن كِنْكَارِنْ بِوياً جو اللِّي مِحْد كو! هريرسس نامتراعمال وكعب بإمانآ

صَن كى شان بى ہے رنگ خار كے اسے وی لة الرائكة بُدانا تودك ما جاياً أتدك كييرين تاتجصنم خانيكو أور بيردآغ كهال بارخ اباحامآ ب ريال پية مضطر پيريآ صبریے نازیے مسکیں ٹے مہرکز مربآ رے ی باتھ سے شکل مری آسال ہو گی محدكو ديج جونهين آت سنحفر معير آ بیٹران وال کے گر دفن نہ کرتے احباب اسيحبنول لاكث مبرا فتبركيا ندريهيمآ یں نہ ہو ہا تو مزہ باد کششی کابھی نہ تھا وهوندنا مجه كوترى بزم بيب عزبيرنا بطف تعابن مبي شيص وي كيدر يحيياً آدمی اُن کا مری لوه می گر گھسد سر با

یر توبی اینے التہ سے جب ل رُباحا با ر ما دِل کی می بروانہیں جب تا راحا یا را جس توقع ريتمي اپني زندگي وه مِرط^ع گئي جوبمروب تتعاجيس وه آمساحا بآربا أكتى دن سے وہ رسم وراہ مى موقوضى وريذ برسول نامه بُراءً تا رباحب يا ربا مرك وتثن كا زباده تمسي بي بوكوملال ۔ گرشسنی کالطف شکوے کامزا میا تا ریا المحي صورت كي رياكرتي تقى اكثر باك جهانك رەگىتىن ئىنسىس مگروە دىھناھ تارىل بس قهدران كوفراق غيركا افوس التقطة علة سب رنگ حنا حاياً ريا حرص وامن گیردنیا مال نیایی ثبات جس قدر حاصل كبساس سيسواحا أرما

؛ ہے حیلاجان مری' روٹھ کے حب 'ماتیرا الهے آنے سے توہبتر تقاید آنا تبرا۔ بزم وتمن سے تھے کون اٹھاسکتاہے اک قیامت کا اٹھانا ہے اٹھاناتیرا اینی آنکھول میں ابھی کوندگتی سجلی سسی ہم ذیمھے کہ یہ آناہے کیجی ناتیرا تونے مارانہ بی عاشق کومگر یہ توبت نام ليب ايد مرى حان زمانه ترا اس بيليغ كى عداوت كېس دگھى نەئسنى توزمانے كاعدو دوست زمانة تيرا مدى ويك مين شمين شمة خارت سے ندوكھ كلنبب لاتعاجو ہے آج زمانتیل بسج اس شوخ کی تصویر نکیرین کے بات قبرين مجو كوية ركه بارجنب داماتهن

میں اسسی وادی پُرخاریں ہوں تیز قدم رەگىپ مجد كوجبال جيور كے سياتنہ کون ہے کس کی زمانے میں نیربیت ہے دِل نے سینے میں بہت شور میں ایا تنہ راز دارول کو رفیقول کوخبسسه کرنی تنی داعَ تم نے تو وہاں رنگ جمایا تہنا لاسے جو رکشین ہوا ہے کسی کا وه كا فرصنع كيب خداي كهي كا ذرا ڈال دواہنی زلفوں کاسایا مقدّر بہت نارس ہے کسی کا مری بزم میں آ کے وہ پوچیتیں بُراحال ہم نے سُنا ہے کہ کا وه ک<u>ے تک بسے گاز طانے کارشمن</u> ہمیشہ زمانہ رہا ہے کیسے کا

تجابل تغافل سے در دیدہ نظریں برئیں پرکیب د کمینا د کمینا ہے ہے کا درات کابورا وعب و رات کابورا لونہیں اپنی بات کا پورا قدر موتی ہے دین و دنیا میں 7 دمی ہو صفاست کا پور ا میں خلاکس خوشسی مے قتل کو كريك مال برات كابورا وآغ تواكسس شينع امت سے كربيروب بخات كايورا نور سے خب الی نہیں یہ خاک وال کوئی ہے ذرّہ ہے اپنی خاک کیا س قی ومینارد وسے ایک ہے ہم دستھے پاک کیا ناپاک کسی

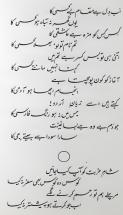
PIF

يقب "متينية عرفال بب کون مبانے ہے پیمشت نماک کیا ہےنے نال نہونا جا ہیئے ومکیواسس صیاد کی ہے تاک کیا شوق ہوتومنے زل مقصود پر دونوں پینے ہیں۔ کیا جالاک کیا ئے استقلال اُبت جاہیے كريح في گردشن اف لاك ول اعمسال تو پھر د مکيتے بنده گئی اسلام کی میبردهاک کما غورسے اے داغ دلمیب منکرین ہے جناب صاحب لولاک کیا و دهمه رآتیزیدے اُدهم رول ہے جس کوحیب الم انتھاکے دیکھ ایس بال کوتی نه ملا! تبنکا بٹنکا اٹھے کے دکھول

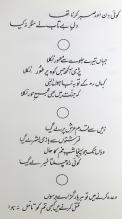
م کوہے وصب بی غیرے انکار اورجو ہم نے آکے دیکھ لیے اویری دل سے بیا گریہ وزاری رکھنا أحنسدي وقت ذراشرم بماري دكهنا المين تم كم كرول كوج لوت كمز تغ ہے اس ذرا کسٹ دکٹ ری کھنا اس التفات يرية تغب فل مستميوا جتنا برما تعاحض داتنا ہی ممہوا دم توشت رباشب وعده تمام رات كيار مشتة حيات بهي تيري تسمهوا تبری گلی کا ایک یہ اونی نشان ہے بيداسى سے جب دة راه عدم بوا مسجديس ا ذن عام توسيم كدست بير وك دُنی^ں کا کام دین سے بڑھ کر اہم ہوا

خاک کیس کیا نہ اڑا ئی ترہے بوالوں نے وشت بروشت بب بال يبايال الما تؤشب وعده نذكراب دل مفطرت باد بيرينه حات كبيس دروازے سے مجال الم بے جیلا بارگزیں توعب م کو مجبور اختبار اس کوہے گر بیبیردے سامال اٹا تؤپه کے بعب رسی خب کی خالی کوئی ساعز نہیں دبکھا جا تا بار با دیکھ ہے ہے ہے ک اوراكثر نہسين دكييس جا يا ہاں ہیں وہیں دکھیں گئے تھے ہم سے گھے گھے رنہیں دیکھا جا آ ہم سے مستوسے اومری نعش اٹھپ نے والے أنكه انث كزنبسين دكحاجانا

خطهرا بیعنک دیا رکھی۔ کر ہم سے دفتر نہیں دکمی جاتا دولت صن بوكه دولت زر النخرانخر زوال ہو ہی گب رفیة رفیة متہاری چالوں سے ول مرا یاتمسال ہوہی گیسا ہے کے دل کرسپولیس تمنے ائے ہیں ایہ مال ہوہی گیب گوہراتی ہے ہو مگر آخب ان كومىپ داخلال بويىگ یز بحی حبان ان اداول سے وصب بریمی وصال ہوسی گِ كمر مارك مضايں سے وآغ نازك خيال ببوهي كب



rie



MA

_ بادسے ہے وُصوم بڑی محفل کی انجن شبهرخموث السيحا أكمفل منهوا تم يب لاُ دورت به کها تھاکہ نہ کرناکہی اُن سے شکوہ تحصیاے دل مذہواصبہ دکھل مذہوا وُ ما بین قبامت کی ہم کیوں یہ مانگیں ين پيځلم بوگا ، نه په حور بو گا فُداحبُ نے کِس دِن وہ دِکھس کے آگر مرا مال کب ت كىي كانە بوڭاڧسامت بىي كونى زبین اور ہوگی فلکٹ اور ہو گا من سن دنیا عبث سرعقتی كەنتمت كا ہونا بېرطور ہو گا

وسشس وكرمسسى يدكيا خدا زملتا المرطعة توكويت بلت س جفا کاجیبی مزاملت کوتی تھے کو اگر بڑاملت فیرے مل کے کیا سے تمنے ہم سے ملتے تو کھے مزاملت عاشقی سے ہلے گا اے زاہد بب رگی ہے نہیں نُداہت اك ذاك بم نكات ركھتيں تم يذيلت تو دوسساملت دوستوں سے تو کھے نہ بکلا کام کوئی دستن ہی کام کاملت وعدے یہ انتظار کیا ہم نے کیا کیا مُحَوِثْ كا اعتبارك " ہم نے كماكما إلى إلى ترثيب ترثيب كي كرادي تهيين فيوات تم نے ہی انتظار کیا اہم نے کیب کی

نسس کوصلاح کارکیا جمے نے کیا کیا كهدوس كي بم تو دا در محترس صاف صاف الْجِيُّونُ كُو دل نه يبُ ركيا مِم في كياكيا مہ تھے سے کینے کوظے الم سمبر مزار آیا مر بنرتھے کس طرح تسکرار کہیا معال تعاشب وعده که تا به راه گزر بزار بارگیب مین ، سزار بار کسیا ہوا ملال جب اُن سے توجیا گیا اندھیر گزرگتے اِسسی گروش میں اپنے لیل نہار شب نساق گئی روزانتظ رآما ارُّات بن ملا الموت في بني في منك بزاربار بلاما تو ایک شب کار سیا فداك واسط جُوثي نا كهائي وتتيس مجے لیت بن ہوا' مجھ کو اعت رایا

ے بنا ہوئی*س کی طرح م*ی توبیا ہے ہوتے جو کوئی رندبادہ خوار آیا للنّٰد! محرب الكوثيب راما يذكيم لمتی نہیں ہے وال کی طرح نظر بھی کیا س وبال توبيال في هوندليس كيم وہ جوڑوں کے گھر کی طرح ریکزر بھی کیا ن داد چو<u>ئے شہیے</u> شہور ہوگ أست كام وقت يرادني منه بهي كيا من بريري لاستس يكافوركيول عزيز مِتْ جائے گی بسوزش داغ جگر بھی کی تمان خطين نباوك ملامكس كاتصا

نېائے خطامی نیا اک مل کم کا تھا نه تعارفیب تو ام فرده نام کسس کاتنا دفاکری گئے نیابی گئی البسته میشی کے تبتیل کی بادیکری پیرام کال کاتنا

مّام بزم جے مُسن کے رہ گئی مشتاق کهووه تذکرهٔ نامت م کس کانت ہائے خط کے تو رُزے کئے بڑھائی نہیں مُسناجونؤنے برل دہیا کس کانف انبعر صفات سے ہوتا ہے آدمی شہور جولطف عام وه كريتي به نام كس كانف حاب خط کامِن شاکی نہیں یہ تو تبا قاصد

جواب خطاکان شاکی تین به توجه قاصد ایس مال چیزاد انسیکس ال بیری می بهتین د آغ کند خیب پیرال کافروژن کبی برسال بیریک کبی اکسی کرمه ال کیک

ک تقلیدے زاہد کی حاص ہمیں کمیٹ ہوتا انسیاں نہ کمک بنیا ' برندہ نہ خُس اِ ہوتا

توہے کے نوں کو گر ہاں وٹٹ ہوتا کیس جائے کیا کرتے کی جائے کیا ہوتا

ساقی تری مفل می سیسے کیا ہی نہیں مے کا إس بي تو يبيتر تفاكيجه ذكرخُ رابوآ اچھاہے نہیں آئے وہ دُھوپ کی گرمیں قامت توقيامت تهاسا يرسى كلا ہويا مفل میں سنایاتھا افساً دعم میں نے الزم بالكحسا ينضلوت بس كها بوتا مک شعق سخت ترمصیت ہے ہم کو یہ کام عشہ بھر میں بڑا نامەركانوكچەيت نەبلا نامریابا ہے رہ گزر میں بڑا جب جيلا دآغ كوئے ت بق كو ایک کہرام اس کے گھرمیں بڑا وسشنام يادُ عائقى شكايت كرشكرتها وه مزی مزیں چلتے ہوئے کھے تو کہ گیا

ية نيره خاك دال مبي بيكاجل كي كوتفري آباجوروسسىيدىيال روسسه گيا اب ترے کوچے کی بنتی کو نظے لگتی ہے شهراس طرح کاآباد نه دیکھا ندمشه ہوتے کئے ہی سلف سے بونہی عاشق ناکا کا اثرناله وننسربادية دكميب يرمشينا بوجية إب جوكوتى خطاكا بهمار يضمون تو وہ کہتے ہیں کیے یاد' نہ دیکھا ندم ولميس بوسف مي بوحضرت كوكبين صلّ عليا سيُ سُ حُن خُلاُ وا ويهْ و كمِعا يرسُه نا قال دبرتھیں اسس وقت ادائیں اُن کی أتبينه وبكيه كيحجب مترمقابل دكيم عنب رہی تعریف مری ہوتی ہے آج پرطے فی تمانثا سے مفل دکھی

کیا بھیتے نہیں نام ہرک ماقت کوجم دل تہب ماز ملاہم نے <u>گھیل دیک</u> بزم اغیار کا چیست اب آباد سے عاصد تو نے کس کی طرف اُس کٹرٹرٹر کو کو اُس کیکا

دو حرک دو جی وز السمبیدام برلیدنا فک می دا کست جدیدی مری نیم رئیت کمی کی گل تی ہے مین وال می قراب بری نه نظام دیش میں مرور کر لیست بهیں تو شوق ہے بیار پورش کے تبییر ہے شرح کو دکھیں کے تبییر ہے شرح کو دکھیں کے

ند بدسے آدمی جرنت سے میں بہت الحوان دینا کراپٹا گھرسیتہ ایسٹ اور سے ایٹا وطل اپنا چولوں ہووسل تورسٹ جلے سیسٹے دعمی اپنا زبال اپنی دین ان کا تربال اس کی ڈین اپنا

ن جب ال اس کے متے کھیل تھا کون کے آپ نے پہکی کیا كس يسكيب عمر گربسشية كاجال كسيب بذكياتهم نيريبال كمياكيا وآغ نے ویکھے ہیں ہزاروں حسین اسپ نے کسس شخص سے وعواکیا ائبیدوار ہوں کرم بےصاب کا یمآ ہوں ڈگد گا کے بیب ایشراب کا ساقى تومچە كوجا ىڭ رگاكرانگ موا وُهو رُهو کے بی رہا ہوں بیالہ شارب کا من اكب سوال كرك بيشيمان بوگيا لجحابب دها ہواہے ہزاروں بولب کا اے داغ بخشوائی گےامت کے قاگناہ ہے آمسداجناب رسالت مآٹ کا

سنسب بسته بی استان فق و سندی آن اصارت به استان بی استان می تواد دل کا دا تین خفر کمی بی بسیان این می استان می استان بی از میست بینار می تیم است آن ب پیراد می تیم است آن ب

>) نے بہت کام نکالا ایٹ

میسید به منتسب میدمنت برگران دیسید دالاین خاک مرس کر خداجانی بود سید در دال در میدالاین درانش در منه قو در در سید می کلاسته میسید درنش در میداد در در اور است به در و الااسیت درنتون میداد میداد میراند کال تا تیم سید در و الااسیت درنتون میداد میداد میراند کال تیم سید در

گہمیں ابرز: ہوجے ئے پیالا اپنا ہیں بُرسے حال کے سے کیلیے والے لئے آخ کوئی دنیا میں نہیں یو چھنے والا اپپ

جب نەملونىڭف ملاقات تىكيا مان می جاومری بات بید بات بی کیا ے دیدہ تر! قطرہ فشانی کب تک موسلا دُھار نہ رہے تو وہ برسات ی کیا عاکے بی آئے وال آتے ہی تو یہ کرلی اس فدر دُورسينم سيدسي خرايات سي كيا نامه رجيب رب زبانی توہیت کرتاہے ول گواہی نہیں دیتا کہ اُدھ صاتے گا رشيصل م كبول ك بيط . بالوّں باتوں ہی بونہی وقت گزر<u>جائے</u> گا كيون نيم روټن مفت د كې ريث ني كو کیا رگسو ہے تنہارا کرسنور کیاتے گا

یں ہرطرح سے مور دِالزام ہوگب تقصر کی کئی نے مرا نام ہوگب رسانهي ب اينامقدر الجي ليضاته وه هی شد که گردش آیام بروگی فأصدك باتدوم تتيس ني بي كخط يه اک طرح کا بوک بريغام ہوگي -اسس كے دُر برجريب لا كھول ہوتے بيم بيم سنگ آستان باقي روا شب کوتیری جسترین کو به کو! کون سے میاں باقی ما

إدسيانے ہيں دکمیب اس کو بے تباب سیعنے پہاؤہ کہ گئے جب شا دکھ گیا ہم سے تنافل اُدرب فیزن سے کا جناکہ شیزانسسے بریش کی سیستا دکھ گیا

ركما تعاجم نے بردہ كداس بر كھكے مذحال سب دازدل سناتے ہی افسار کھن گسا اس مكدے سے بم توجاتشند كام بى بسىم ينظرنب تى ويميسا دكُسُ كُما اے داع وقت مرگ ہوا امت اسم اس وقت میں لیگاہ: وبیگاہ کھُس لگا ا وهم و مكولىيت الوصر و مكولىيت کن انگیبول سے اس کومگر د کھ لبیٹ فقطنبض ييحسال ظاهريذ ہوگا مرا دل ہی اے جیب رہ گر د کولیٹ نہ دینا خط شوق گھبرا کے پہلیے محل موقع اب نامر بر دیکولیپ تغ فل میں شوخی نرالی ا دائقی غصنب تعاوه منه يصركر وكوليب ویتے جاتے ہیں آج کھ لکھ کے تم کو ائے اُسے وقت بنے صت مگر د کولیٹ

ہمیں جب ان دیں گے تمبل مرمیں گے ہمیں تم کیسے وقت پر دیکہ لبیت ۔ تھے نامر رقبم ہے وہی دن سے راست کرنا کوئی ایک بات پوجھے تو ہزار بات کرنا الجي من مي كيا ہے آتے ہوانہيں قاروتمكيں كبهى اجتناب كرنا كمبهى انتفسات كرنا لکل آئیں گے وہ باہروہی شورس کےارول كبحى اُن كے دُریج ب الركو تی وار دات كرنا وه كريم كيب نبيل بياده وحم كيب نبيي كبحي دآع بمول كربهي زعنسب نجات كرنا شوق ہے اسس کوخو دنم کی کا أب حنُ إما فطاكس خُدا تَى كا اللك المصول من اغ سے دل ميں يز بيتحب ہے اسٹ ان کا

rev

بُت كدے كى بوكسيركى ، تم نے كارخب نب اك خسائى كا ېوں نەبپوغېر كى دئىسپ تبول وەحث لتے كرىم ہے سب كا كسر كوحب انول رقيب محفل بي ابک نام اسس نے دکھ دیاسب کا كالشبرعشق كيون سلمال بهو سب كوست كسس ليض يذبب كا جاہنے والے ہوں 'بڑے کہ بھلے ان کے دفستر بین ام ہے سب کا مشكرہے دائع كامياب ہوا حق تعالے بھے لاکرے سے کا ٥ جيڪ گامراد آغ جب گرصوت خورشيد كباروز قبامت شئ جرال بس نهوگا

ببلا ون كا اين ول وران سے طبيت يە دشت بلاكب ہے زندال ہى نەپوگا اتنا ہو ہوا دیدہ گریاں کی بدولت آباد کوئی کوجیت جاناں میں نہو گا الينے بھی توبيگانے نظرائيں گے لئے آع این تو کوئی حشر کے میدال میں نے وگا ت تم کوکیا کسی سے ملت نقا ول ملا كر مجى سے ملت تنب بوجیتے کیا ہوکیوں لگائی دہر اك نئے آدمی سے ملت تھ عبد کوبھی خفاخف ابی رہے ا ہے دن ٹوکشسی ہے ملٹ اتنا مل کے غیروں سے بزم میں یہ کہا " مى كواس سيحى سے ملد

است در پرکسس کا : یا اداد دختری مناع بول که ایسی که اختری کرششس کاششد تنا مناع بول که ایسی بردانسگایی میرای افک نیز دشتریخ از احداد که بیاسی سیردانسکایی کا میرای افک نیز دشتریخ از است صدحال ایرکاری کارم تشا

رولين ب

۔ پیرکہاں جائیں گے جنت بڑیا گری : مگا جہالیت بہت ادادہ سے ان یارب اُس کے آنے سے اکس چیٹر آئی ادکوسس کمیس بڑے وقت ہوئی یاد بھادی پاپ

ر ر دلِ ناکام کے ہیں کام حنسراب کرنیسے عاشقی میں نام حنسراب زاف ہے پورجی شیم پارٹشدیر من کا ہے سب آنگا م فراب دوہرک تن بھائیسیں دیتا کمیس بلام کوزندگی کے سوا دومرک شارٹ کا تن اختراب دومرک منسسی کا بھال است اخزاب دومرک منسسی کو بھال میں منسسی کا مقارب ا

رولین پ

کیاسب شاہدے بنا تی ہے گائپ بی آپ بی آئی ہے ہے آئی ہمسی آئے ہی تاہی ابی آئی ہی اسپی کوچیت وال پرسے مبا ابی آئی ہی آئے تاہدے کہ گائی آئے ہی آئے بی بڑے یادنسد دوخش جناسب واہد بیا کے شاہدے بیں تھی دی سے بی آئپ ہی آئی۔

- ہم شیں ببی تو نہبیں ہجریں دل کیا ہے بانتی کریستے ہیں دوحی رگھڑی آپ ہی آپ سوجة بركب ين تدبير بحى تسمت والے كەزىكل جاتے بى ارمان دلى آب ہى آب كبحه تونسه مايتے السس بُدِمز في كا باعث آب ہی آپ ہے رُجش خفی آپ ہی آپ كبعي كثرت سے غرض ہے كہبى وحدت منظور محمی وه انجن اراب کبی آب سی آب دل نگی آگ ہے اے دآغ خبرلوجب لدی جولگائے سے بھی کب وہ بھی آتیے ہی آتی

ردلین ت

پرم دشن پی دکھنسٹ گل ترکی صورت جاؤیجی کی طسسرے تو اُفوکی صورت وشائے سے شخ نسنٹ وشرکی حوث نفرا تی جسی کنٹر کی شورت نفرا تی جسیں اب کوئی گذرکی صورت

اس کو دیکھے کو تی مختل ہیں کیس کی طافت بربشر د کھنے مگت ہے بشر کی صُورت حت سے دوائے ال وہ کار راحتے نظرا تی ہےکئی پاک نظر کی صُورت آتے تھے گھریں مے آگ ہولائن کہ ٹھنڈے ٹھنڈے وہ گئے بادسحر کی صُورت سے نے کی ہ*ی جٹ شرم سے چی* آنگھیں چُهِرِکْنَی برتمنی اُوا دل بین نظر کی صُورت درودلوار كاحب ونهين ديكيب جاتا ان کے 'اتے ہی بدل جاتی ہے گھر کی صُورِ^ت

دوم سد و کے ساتھ کے بیاں وات کوری اک نفر ہے ہوئے بھی اُک نفر ہے ہوئے جی اُک نفر ہے گئے دہت اسعبا توجی اٹھا تیل داد اقدیقے ہے۔ اس میں کا تین اس سے مناوہ ڈرٹھے گئے گھوئے دوست میر کے نشن مسرم ہے دائش میر ہوگئے میر کے نشن مسرم ہے دائش میر ہوگئے۔ میٹر کا نشن مسرم ہے دائش میر ہوگئے۔ مال دلسنسن کے پہواپ بلا اپ دیونی مری آئیس دی بات مال کہ کر دیدستان خاصد فوٹ بیش ہے دائی کے دل کو گوٹ لیتن ہے دائی کے دل کو میری میں کسیدالکو بالدائی بالدی الدی است

ردلین ج

پرائبدا مزاج ب ان کام بُسدا مزاع پر کرس طرح بی کیس بواتیا بُرا مزاع دکیا نامس تذرکسسی شوق کامندگر اندگیا درمان شب و اندگر کسامزای تا الفاقت میسام میراند کامند جب میل تی نفر نیا خوان مزاکب مزاج

كل أن كاسب مناجو مبواخير مبوكتي بدلی ہوئی زگاہ تھی ، بدلا ہوا مزاج _ تھے ہاکتے جین ہی نہیں ں پی مشہ ریطبع ہے ک*ی* ہے خدا کی دین ہی کہا دخل ہوسکے إك وأع كا مزاج ب إك آب كامزاج مائے آسودگی کہاں ہے آج جوزمين كل نفي أكسسال ي ہے ہی جاتا ہوں سے مقد غیروں کے دُوست دستسن كاامتمال سے آج ل أدا دل كاحال ببوكه نه بهو! مشنن بوگو ما مری زبال ہے آج اس بدن برنگائیں گے وہ تسر دل نشیں د آغ کانٹ اں ہے آج

رولین ح

بیتا ہے آدمی ہی سے تو آ دمی صلاح مېرى دېي صلاح ہے جوائب كى صلاح مِن اُوحِيا ہوں آب سے اُلفت کے باب ہیں ويح خب إك واسط الحيى كوتي صلاح ول كوصلاح كارست كرموت خراب وتنمن وسى ہے ديے ورئري بات كى صلاح ست ہے مشیرجتائے جووقت پر يمثوره خلاف ہے، بہہے بُری صب ب فرق رائے جُدا وضع مختلف ا بے بندگو ملے گی نہ میری تنری مشتاق تنع ناز ہوں بول کس مے شور دےگا نہ کوئی موت کی تازندگی صلاح

r

ند کرفریش کربید و داری و ندادین از دست موضار بدارین النوای این الم این الداری النوای الداری الداری

رولیت خ

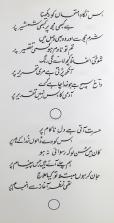
رُکسی پیشم ہے کا کی شُرُخ خونجی اور انہت کی شرخ مراکبیتری انہت کی مشریر برامات کی تین تیری تسریر المبات کی تین تیری کسیست الاست کی شرخ کیسے شرکا انہری کا بیست کا ریمت الاست اللہ شرکا یخ اُسٹے مسندلیب اگرکسن کے گفت گویرے ول رکہا کی نٹوخ چونسے شنتے سے بی زباد اکسٹ ہے زبال ایس ہے جسک کی ٹیوخ

رولین د

اللی مذ ہو دآغ کا بال برکا رگ جب ال بنے آدموے محدّ نہ ہومبرمال ہوکے نامبر بال عداوت بُری ہیے مجنت کے بعد رس کے وہ حور وں سے فردوس اس نفتنب اُسٹے گا قیامت کے لعد مرے حال بردست آئی گیب وهُ فِلْ كُرِيلِ طِي آئے زخصت كے اجد محصن لگا كرنه ول سے الآر كە ذلت نېس دىيتے عزت كے بعد تزویب نه د کھاگیب وآغ کا ہواخے ترکس مصبت کے بعد اے وہدہ فراموش رہی تجھ کوجن یا د يئبول جى كسابئول ہے سا دسمى كىپ ياد

آباہے بُے وقت میں بندے کو خُدا یا د چورنج اُٹھائے ہیں وہ بُیونے نہیں جاتے غم دل ہے سوایا دہے؛ دِل تم ہے سوایا د رك ول ميري رام كهاني فرمات بن کھ اور بھی ہے اس کے سوایاد جسأ شالؤكين بي سيجو بانكين إسس كا ترقبي سي نگه ما د ہے' برخھي سسي اُ دا باد ے سے ہے کمول پرسش اعمال الہٰی النب ن كورتني ہے كہاں پني خطا ياد مرتا ہوں مگرخیرمن تا نہیں اپنی کرتا ہوں اکشسی کے لئے جو جو ہے دعایا د رولف س

پ ره گرمرتے بی کیون تدیر پر چوڑ دی بھ کو مری نقت ریر پر



شامت مری دل اُن کو دکھایا 'لکا ل کر چلتے ہوتے وہ جیب پی جیکے سے ڈال کر اكفت كى تهم دلابين بيضيه د مكة بيُب ال كر ول كوغضب بي وال ديام نكه وال ك مجد کو دیاہے گرحیب لب یارنے جواب أنكعيين بيركهدري ببن دوباره سوال كر اتنے ہے دل میں ایک زمانہ کی خواہشیں بُعولا ہوا ہول زندگیٔ مستقار پر ہوآ ہے سب کا ایک اشاسے ہی فیصلہ وہ جیشے شوخ بن زہیں ہے ہزار پر تم كوتو آرزو كى خلش بھى نېسىيى بيوتى كب جالؤ كيا گزرتي ہے أبيده اُمیداکس کی ذات سے اے دائغ جلیے سب مخصر ہے رحمت پرُورد گارپر

حشہ کے روزجی ایک ایک کی بھان نسسے کیجہ بنا دیکیے نث ں اپنے طلب گارول داغ كاعشق بهي ونب ي يرالادكم دل جب آیا ہے تو آیا ہے کی آزاروں پر میرے دل کو دیکھ کر میری وفاکو دکھیے۔ بنده برورمضفي كرناخ اكو دكميب ول رنگاناتھازمانے کی بوا کو دکھیسکر سن اکو د مکھ *اگر نا اسٹ*نا کو دمکھ یں نے بوجھا تھاملو گئے ن کوتم باران کو مكرات ابني وه زلف دوتا كو دكمي دل رُباب شرم مي شوخي مي ليكس كوول إس اداكو د كميريا أس اداكو د كميسكر

رولین ز

کیا مجوم محسستان بیلیاب بیشتن دکیوتو ذراه شقی جاب بازی انداز تم باستان کرددگ دارش بونول میشیکان به ماجازی است قراع نمایشان کا طوائد کم مهمی مهشوری مواجع سیستیدازی انداز

روليب س

پ دهٔ زخم مرّت کیا کرون پنویپ رکه دیا تیزب مجابزات غسرتم کے پاس افتر دل رکد کرکره میں ہوگیا۔ جدال اور اس سے پیلے کیا دھراتنا گیرونی کے لیاں

ہ ہند مں طاقت نہیں *کیا کہتے* انحنائے راز رہ گیا آ آ کے دامن دیدہ برنم کے باس برسوں رہا ہوں ہی کسی نازک بدن کے ماکر کہاجی نگے نہال گل ویاسسن کے پاس اے ہے کسی رہے گی نہ ہے روہ اپنی لاشس میت خوداً الکے جائے گی گورکفن کے ہاں ہے دل تو کیب ہے داغ دار جنگل لگا ہواہے ہما سے جمین کے باس عزبت سے ہم بھیرس توکہیں میربایٹ مذحاتیں احیاب کو آنٹ ان بنا دس وطن کے ماک متناتعاشوق بوسے كاننابى خوف تعا جاجا کے رہ گیا وہن اس کے دہن کے پاس ہوتی ہے اس کے مذکی میں ہات واٹ مکن ناصح راہے کیابت بمال شکن کے اس

رولین ش پیخامه برگی تاکش پیخامه برگری تاکش

بوگوب بے نامریکی فائش نامریکوب ان کے گر کی فاکس طالب وسل جم وہ دکسیے ششس ہے برابراہ حرار کو فاکس پرنسسہ این سب کو تا ہے برابراہ پرنسسہ ویکن سیم مورک کا طشس ڈھوڈ گلیتی ہے۔ لاکوری کی میرمزل کا طشس کوتی ہے لاکوری کی بیرمزل کا طشس

رولیف ص

کرتے ہیں وہ ہزار بار کستم اُور سُبُو ہے سے ایک باراضلاص

وہ جب ٹرکتے ہیں بار بارمسیں بم جبت تي بار بار اخلاص ان سے برگار: وار رہنس تھا نه ہوا ہم کوسٹ زگاراخلاص وأغ ان دلبران رُون سے یهٔ کرے کوئی زیہنساراخلاص غرب ملتے ہوئیب کریا کھلاہے ہم پر واهبس ديكيه لبب ابهم نيتهارا اخلاص تبسرى بات ده كماسيحوده منظور كرس يه گوارا نهب برنجش نه گوارا اخلاص تم تو نا دان ہوا انکار کتے جاتے ہو وصسس سے اور سے بڑھ جائے گا دونا افلام محدسے ملناہے اگر ملتے خلوص دل سے آب ظاہر کاجت تے ہیں کیسا اخلاص

ردلیف ض

كونى بىنداكرية للاستېناكىية . كيول ول جلايق برقېتم ساكيانوش مىشۇق سائىتىكردا داخ نىز ب باس سندة فلاكور قىسكىلانوش

ردلین ط

سن نماز بونوکی کید به مبات بونوکی شدها دل رباق کوسے جن اندا دل نکادول کوئے قراری مشیط بوشش رقمت کے واسط زاہد سے ذرائی کاری شیط

ردلیف غ

دید روه مادش دیگی ب دان باغ باغ ب بس انفاده گل به صنب وله باغ باغ ایم کور است به شیم که سرار مرفقی که باد دیب مش تناوه گار که اول موافی که دایم و شف به اغ باغ چرز پائے گی تیاست به سایا چاکه شنبیال مدیب به سراح یک به برای با بی ترکیب نیافی فیافی باغ می کنوکم شورویسکون کاری با بی آن یس فی می کنوکم سیسیوسی و ایم با بید فی سیست می سال ماشان ما

رولی ن

كافروه ذلف پرششن ايك إسطاف ايك انسطاف ميمراس پيمثير سحون ايك إس طاف ايك ش طاف

ابک دن اور بھی مہمان کی ضاطر کرلول کاش رفصت بومری جان برس جے کل ہم کواک ایک گزرتی ہے قیامت کی گھڑی اک کے نز دیک کچہ ہات نہیں میں آج سے کل وُم يُم بِم نے زمانے كاتنسندل ديكھا ہمیں کتے ہں کہ اچھے تھے ہمیں سے ہے کل ے تی کے لئے وعد ہ نسب رداکیا کیابدل جائے گاوہ پر دہشیں آج سے ل نوب روبوں کونہیں کھی غیروا لیے وآغ ہوں گے مغرور زیادہ جسیں آج ہے کل مزه دے گیاہے شباب آول اول ملے خوب رُوانت اِلوَل وَل ده كسلطف كرتيب انطق كرم آحنب آخر عناب ول اول انہیں سے بیرآخر کو کھل کھیلتے ہیں وه كرتي بسرجن سے جاب ول اول

قظعه

وه بیغام برکی مدارات بیس وه رسم سوال وجواب اول اول وه سيرجن وه تماشات وريا وه بطف شب ما بتاباً ول اوّل ويكيول من اتول وتُحيِّب بيُّب كيمانا وه بارول سے کھے کچھ جا آول اول وہ پہلے ہیل دل نگا ناکسی ہے وه كوشوق كالضطراب ول أول ہوئی دآغ اب ان کی تعبیر الٹی نظر تت جوتم كوخواب ول أول

گشکاز بوتومیش سگزند کونی گھسٹری رہاہے بڑم یا بیش ہم بات کا ختیب ال ما چصیب م بھی کسسی تومیش آگیا زندول کواس سے ٹرکھ کے جو برسائٹ کافیا رخیش می جوتودل کی سست ک سے واسط کرتا ہوں ان کے معلق ومثالات کوشیال اے دقع جوکہا ہے اسے کر دکھائیں گے انسسان کیا وجس کو زیوم ہوائٹ کا خیال

ردلین م

وبارتیموں کوتم نے بیس ام ام بنام مری طرف سیسی پینیٹ سام ام بنام ستم ریدوں میں کھے گئے ہیں دوالال تہری پیال کوظاؤں وکہ کے ساتھ کیا تہری پیال کوظاؤں وکہ کے ساتھ اس اس ام بنام جہ ما جدا جدا جہ الدائے الدائے اللہ میں ام بنام

حے صل اعمال ہیں شکسیدو سُقرَ وہ ہی ہیل پاتے ہیں جو بوتے ہیں ہم

ردلین ن

اورکیب وآغ کے اشعار اثر کرتے ہی گدگدی دل برحسینوں کے مطرکرتے ہی غيركه مامني بول بوقي بن شكوب محد و کمتے بل وہ اُدھر بات اِدھر کرتے بل دیکی کر دورسے دریاں نے مجے للکا را بذكب بدكه تضرحب أخبر كرية تعك گئے نامراعب ال كه لكمتر لكتر كما فرنشتون كابراحال بسشه كرتے بن ایک تونشہ ہے اس کیشنا پڑگیس ہوش اڑتے ہی جدھر کو وہ نظر کرتے ہیں حضرت دآغ کو د تی کی ہوا خوُٹ مگی رات و ن مین ب علبول بن ابر کرتے بن

PH

عُذرات بي بي ب اور مُلات بهي نبس باعث ترك ملاقات بتلت يمي نهبر منتظرين دم رخصت كديمرطائے تؤ جائي بيمريه احبان كرجم جيور كيجلية بوزيب سُراُ ثماوَ توسى انكه ملاوَ توسسبي نرشت ہے ہی نہیں نیند کے ماتے ہی نہیں كاكما بيم توكهو" بمنهب بي سُنة تبري" بنيل شنية توبم ايسول كومسنات يحيهر ہ خوب سروہ سے کہ جلین سے لگے بیٹے ہیں صاف يُحِينة بعي نهيں سياسنے تتے بخہيں د کمیتے ہی مجھے تفل میں برارسٹ د ہوا کون مطاہے اے لوگ اٹھاتے بھی <mark>نہیں</mark>

کیا ہے گاکو تی تسب یہ تہیں بی بل عائے گاکہ ہے مال حال ہیں وہیں کے نکسانے تا ٹرمائے وہ نکست جیں یہ کہیں

بیاتو کینے کہ راست کی مانتن اسے نے غیرسے کہیں نے کہیں جن کوحوریں ہیسان کمتے ہیں خنگہ میں ہوں چسسیں جہیں آب كي گفت او كاكيب كهنا جَارِ مانتن سِي دِلْ نشتين يَكِهِين وم بخشش می بون برے مزے العلی ایکے برک خة نہیں یا کہیں وآغ بيرتاك جانك كريتي أب مجرئ أب تعني كبس أكبر زبركهاتي بن تنك اكربم يدواآت دلكوراس كير بزم بی دآع گرنهسیں تو نبو يبين بوكاوه آسس ماس كبير

دے کےخط کون انت**ف** ارک*ے* ابنے قاصد کے ہم رکاب ہوں ہی كيول كتيب مست كو ديكيول مفت الودة مشراب بول بس یں نے بیا ہاج تہر ہیں اس کا گینہ گار تو سول مگراتنا بھی سبجہ او کہ ونسب دار نو ہوں يخب ايرسش اعمال كاديتا سول جواب بات کا بوشش کے ہے اہمی ہٹیار توہوں بآب نقب رة الوارجب تي يرسبي ميرى بتت ب كسي طالب يدار توبول

یا ابی مرسد دربال سے وہ کو بھے اکو کون ہے کسسے طاقات ہے کیا کرنے بھی اسٹے کو بھی نہیکے مرکامٹی بریا د آہیلی تھاک اگساتہ بیں یک کستیش

اب سی ضدہ کہ ہم قتل کریں گے تجھ کو وه توسر بات میں ایب ہی کہاکرتے ہی اس کے عشق میں جو مجھ کو نہ کرنا ننعاکیپ ديكي آب مرے واسط كيب كرتي ب بالب حان كے تحد كورسام آماہ لۇمبارك بوكدائ عهد د فاكر<u>ة</u> بس دآع کارشک سناغیر سے س نے توکیا ان کی تعت در می جلنا ہے جلا کرتے ہیں ىك كك أمناله أمنالك تواتى بين حسرتن طبتی نہیں زبان ترے ڈرسے کیے کہیں كونى كريسوال توكيه ديمي جواب بنت بن گئے جب آپ نویتے ہے کیا کہیں ییم کوناگوارہے وہ اسس کو ناگوار دبرس كياسين ول مضطرس كياكبس

مجھے دل کی امذاہیے راحت نہیں یرائی مصبت سے فرصت نہیں عم دوجهال مي ب كافي مع مركز اومي كوقت عت نہيں يه دل ہے اير صرت بيد ادمان ہے مرى جان حاصر من تُجتت نہيں دیا نامر بُرنے پی کر جواب انہیں بات کرنے کی فرصت نہیں دہ کیورٹ ہے ٹرخوں کی تکھیسیں بہار یه روناسیه با ران رحمت نبسیل وه كمول مول بس عنص دل كيب غرض كەاس شے كى اُن كوحىزورت نہيں وەكبول سشكوة رنج فرقت سُنِي شكايت ہے كھ حكايت نہيں وه کموں کریہ و*س جسٹ کی*ال گا بیا*ل* كمعاشق مزاجون كيعسيذت نببر

ر ہا دل نے مالوسس ہو کرجو نبسیں وآغ أب *كو*تی *ح* أرائي فاكتيرى بستوين مركبس بربون بھری ہے اسمال بن ک*رمے ہر* رڈم لى كەم بىل جىسىم الىمى مورت دىكى لىتىلى دلی رتی ہے اپنے دم قدم سے وہ ز ن خورشیدر و کے یاوں پر دکھا تھا سراک ان مثال ماه مجى سب توقىمت يحبب برسوا فاتل اس فوشی سے جان دی می سے لب دشمن سے می نکلی صدائے فنسری رسوا جنول كوسى توبيسال نهيي كياكيا بمس رسی ہے دست وحشت میں ہماری سین رسو^ل كسى نازك بدن كى الك ن وشبودوسونكى تقى اسى حسرت بن سونگهانم نے عطر نا ذنهن برسول خدا کی شان ابتم وآع کی صورت سے جلتے ہو دې دلسونې *چو*ره چيکا بيه د ل نشين برسوله

مرے دل کوکیا ہے دہے ہی کلیے میں وہ چیٹ کیال نے اسے ہیر خوكب ال خوبرولول بي دكميين رُائی من بھی سب سے اچھے سے ہی رقبول کی ہے جیساندنی جار دن کی ہمینہ کہیں دور دورے رہے ہیں د بان خاک ا^و تی ہےاب وائے صرت جهال الهاسال عليه ربي بر ے گیب ہے فیانہ ہما را جهینوں وہاں اس کے جرہے رہے سے وہ گزرے قبامت ہے اتنی كانقش تسدم تك زشيتے رہے ہيں يونهي روز محتشه بلي إنكار بهو كا! كبهى ميسدى سُن كروه چيكے ليے ر حت نتی ہے کہ اب دل کو والیس نہیں بیلتے ہم اوروہ سے رہے ہیں ہسس نے مکھاہے حرف سے وه کم بحنت برسول ترشینته رہے ہیر

خطیں لکتے ہوتے رنجش کے کلام آتے ہی کس قیامت کے یہ نامے سے نام کتے ہی آب نظارہ کیے دیکھے جو اُن کے جلوے بجليال كوندتي بن جب بب مام تتے بن رسروراه مجتت كاحنث راحافظے اس ہیں دوحیب اربہت سخت مقام اتے ہم وه ڈرا ہوں کے سبحتا ہوں یہ دھوکا تو نہو اكب وال سے تومخت كے يمام آتے ہى وصل کی رات گزرجائے مذیب مطفی میں كرمح نبيث د كے جو كے برثام آتے ہ گریه بود ناله بود حسرت بهوکه أرمان وصال آئے والے تری فرقت ہیں مدام کتے ہی کروں کیا جارون کی زندگی میں رہی حاتی ہے حسبت حی کی حی میر

ئبتوں ہے أب معانی جا ہتا ہو ا فراسے کچھ کہا تھا ہے خو دی میں مری حانب سے اے قاصدیہ کہنا تحصیں وکھ لیست زندگی ہی ، وه سراُ دا برامسس کا کهنا بطلابہ بات دیجی ہے کسی ہیں اكيلے بيط كركيب الوجتے ہو یہ تنہائی ہے داخل کے سسی مر وہ ہے کر کما کریں مشاق کے دل قسی میں داغ ہے کانٹاکسسی وراحت نصيب ابل زمس كو ہمیشہ ہے فلک اسس ئیروی کر تجمى رحسان ديباكيون زمانه اگریہ بات ہوتی ہرکسسی ہیں نە دىكىپ سايە د بوارتىك بىمى بہت حیس کر نگائے اُس گلی میں ول وبرال كے ظل سرير يہ جاؤ نہ ہونے پرہی سب کھ ہے اسی ا

كراس كمے ترف جھتے ہیں زبار بوتى حاتى ہے ئے الم كى صفائي ربيوتم امتحب ال ببي امتحال مر نے کا پنے غم' پیاغم ہے كربيهرآنا بذبو كالمسس ه وحشت أدهب خوف رسزان كبحى تنهنب كبعي من كاروا ل بين یے کہد کروہ مرے دل میں مذافقهرے ہمیں ہوتی ہے وحشت اس کال ہی نہوا بگڑی ہوتی ہے کھے سن کی نمود حيسن كوسيعشق دركار بہت ہونے ہں لُوسف کارال جر

گرقناعت نہیں ہےانسا*ل* کو كبعى حاصل است فنراغ نہيں تمی زمانے میں روشنی جس کی التاس كفي ابراع نبي مت زنے نگاہ ہے گ حاجت ساعزوا ياغ نهبس كحوج ملتاسي سرميان سركا عمردنت كالجد سراع نهيل دآع کوکموں مائے بستے ہو دلسے ہود وربدوہ داغ نہیں

قابل دیدسے بستابای دل کامنشسسوں حوز کوئی کا زمار وہ آداکسیٹ جائیں ہے وائیس کا زمار وہ آداکسیٹ جائیں انگر اوں ہو ڈکسٹ اوالی آل سکتا کے پیکنے کے وہ کیسائے اور انگریش کسٹری کسٹری پیکنے کیکے وہ کیسائے اور انگریش کسٹری کسٹری

اُده مخفل بي بي پروانه وشسع إوهروه شمع روب اوربس بول نكالول جيان كرك رى فُدلْنى أك أس كح بستو باوري بول مركبال روز مُداتى مرے دل کالہوہاور میں بول كهرجمتي نهين ابني طبيعت خىال جارسۇسىيەاۋرمىس بول صبح تک دل کو دلاسے شب غم دیتے ہی جس كوتم دے نہیں مکتے اُسے ہم إبش وه كهال رنج والم وينتي بي ما نگنے والے کوآ زار بھی کم دیستے ہیں

بهزالا ہے سشیرم کا انداز بات كرتے ہوڈھانك كرآنكم ر وآغ أنكسين لكالية بين وه ان کو دیے دو لکال کر انگھ سب لوگ جدهروه بن اُدهرد کم درسی بن ہم دیکھنے والوں کی نظر ردکھ اسے بر ميرادل كم كشت جوادهوندانهين ملت وہ ایسے دہن اپنی کمر د کھے لیے ہیں اے نگہشوق مذرہ جائے تمن اس وقت إدهرے وہ اُدھر دیکھ رہے ہیں كجه وكمه رب بن والبسل كاتراب كيه عورس ت آل كابهنرد كيديب كبوں كفــــــرب وبدار شم حضرت واعظ الله دكف أأسب البشهر د كويسة

کیسنے لائے کا جذب ل اُن کو ہمرتن انتظارہم بھی ہی برم دشس بی بے جلاہے ال كسے بے اخترب رہم ہوی ہل مشرم سمجھے ترے تغافل کو واه کیب ہوشیار ہم بھی ہی جس نے جا ہا پینسا لیاہم کو دبروں کے شکارسے بھی ہی إدهرا كربعي فساتحه برهالو ا ج زير مزارمسم محي بل ية تونهين كرتم اجبال يرضين بين اس دل کوکس کروں پہلیا کہیں نہیں اں بال کہوزمان سے ماتم نہیں نہیں سم كوتمهاري باست كامطلق لقين نهدر ول کے سوانہ کعے یں ہے وہ ند وریس كرئے توس بيں ہے بنيں توكيس نيس

کیوں و کربے ون بی رش یہ بادہے گردن بلابلاکے وہ کہت "نہیں نہیں" وہ نہایت مبسیں مغور نظراتے ہیں ياسس بعثے بس مگر دُورنظر تے بس جاندسورج كوفلك لينے لئے رہنے ہے ہم کوکیا کیا رُخ پُر نُورْ خُراستے ہیں وصف خوبان جب ال ير مكها أس بُت نے ایب فی آبھی سب ٹورنظراتے ہیں

بست نیون کاون ملاہ نہیں مدائشہ بیرات کا نہیں کے کے دل دکو لوکام است کا فرائل کا کو الاک کا است کا دائل کا کم کو است ہے نہیں اہم توکسیدت پسندھائتی دہیں قوائل دوکسے توفیق طریقائیں **روایش** و چهکس درده فطوریک پسه به پردیکس اس فرادسویک کیا به در نیز دهش اسس کاکه بواست کاپی اس جنگ که انبس مهط دیکے کیا به

اس جنگ ااجب مهمتر دیسیجه پیابود دل جب سے نگایا ہے ہیں بھی کس طرح ہے ہوتی ہے بسسر دیکھے کیا ہو اس کہ قد مشکل را رمضطا کو سسنیالا

اب کے تویشنگی دل منطر کوسسنبالا انگرشست پر بار دگر وسیکت کیا ہو وہ میٹے بھلے تو آشات ہی قیاست جاش بچرکسرداد گڑر دسیکت کیا ہو

جوکے کی بیٹن بیں و دسبیرے کے کان بیل ان کو مرے کہتے کا اُنٹر ویکھنے کے بو چھر بیرسٹ تی ہے مرے دل کی تمثقا بُن بُن کے بیٹر اُنہ ہے بیگھسے و مکھنے کما بھ

بُن بَن كے بكوا ماہے يا المسدد يكھتے كيا ہو

کبوں وعد ہ وصال ہے دل مدعماں یہ ہو پېرشەرطەپےنتى كەخىپ دادرميال نەبھو یونیس وہ جب خوشی سے قبامت کی بات ہے میں۔ ابی حال اور محبی سے بیال حُوروں کے اِتھ بڑگئے جنّت بی ہم عزیب كماآدمى كالبسس بيجوابينا مكال آذ - كى تاك جھانگ قىلىت كى شۇخال پیمرجاہتے ہوہم ہے کوئی پرگمساں زہو کیاکریکے وہ غیر کی تجھُ سے شکایتیں جن ناتوال سے اپنی حقیقت بسیال نہ ہمارے دل میں بے کھکے مجتت اپنی نسنے دو امانت دار کا گھرہے امانت اپنی سے دو فضب کی بات ہے بیمشورہ دیتے ہیں وہ مجھ کو

مضب لی بات بے متورہ دینے ہیں او مجد لو رقیع اسب ما متابع ہے تم معاصب سلامت پی ہم ا درایا ہے منایا ہے برکہ کروش میں اس نے برگوا بائیں گے ہم نیر بائی شکامیت اپنی ہمنے دو برگوا بائیں گے ہم نیر بائی شکامیت اپنی ہمنے دو ارس کے نشب بھشرے یہ فتے فاہدوں کے ابی تم پہنے قیقے میں قیامت اپنی نسبے دو کیلے سے مگا دیست ہوں پر کمبالا والی کا کیلے سے مگا دیست ہوں پر کمبالا والی ترین نشر میں بائم میں کا شاکل میں کا سال میں میں کا میں اس کا میں کا کی کا میں کا میں کا میں کا میں کا میں کی کا میں کا میں کی کامی کا میں کی کا میں کی کا میں کی کا میں کام

تمانتا دیکھنے کا ہے۔ جومیرے دِل پیجب گڑا ہو ہوتی یہ انتظار بار میں ہراشک کی صورت ·

رں یہ ک ویوییں ہر است کا تینے جو تھم ایت تو تیزی دو برہ جاتے تو دریا ہو رُس کے آب حوروں مے مس کے آب فرن سے

ے یں کے پیرس مجھے ڈرہے کرجنّت ہیں کوئی فتن نہ برپاہو

- کاش تجرسے بی شال تری تصویر میں ہو دموئی نارشی ہوشوئی تفت سے رہمی ہو سیلے پرشسہ طامعتورسے وہ کرسلتے ہیں بانکی صورت میں کھنے با تقدیم شیر ہی ہو

لارث غيرے كيا خيرہ كياہ مراح تم توجُب جي هجي پوضطريعي ٻو دل گيرېعي ٻو تم آسند ہی زہر بار د کھتے جاؤ مرى طرن مجي توسسركار ويكهتة جا وَ المفاؤ انكهه نرشه ماؤيه تومخفل ہے غضب سيحانب اغبار ديكهتة حاوً قسمهمي كهاتي تقى قرآن بهي أشاياتك بيصرآج ہے وہی انكار ديكھتے جاؤ ﴿ يشامت تى كەأس كى كلى بى دل نے كہا كُلُاس روزن داوار وسكمة جاوّ شب وصال عدو کی بیی نش نی ہے نــشان بوســّەرخبار دېكىقة جاوً نہیں ہی بڑم مجت میں سب کے سب گرم خطامعان خطب وار دمكمة عاوّ دِ کھارہی ہے تماث فلک کی نمزنگی نياب شعب ره هر مار ديكمنة حاوّ

ra4

بنادیا مری چاہت نے غیرت ایوٹ تم اپنی گرمتی بازار دیکھتے جب دَ زجاد تہند سکے آنگورہ روان عدم اِدھراکہ حرص فیمرار دیکھے جب اَد

ردلیف ۲

گران کر برونسان براک بات تاقق زابد نیچها با بسانی گلی در قرست از بر برانی گلی در قرسسابات تو به فیس اگر بوگی تو بر برداشت تو به در آن گشاجوم کیچهان که اول با در آن گشاجوم کیچهان که بادل براست تو به در تاک با مورک بهان با برای با بست تو به در این کوت باشت بی بیگاریس باشت تو به بیش کوت بست تو به بیشت تو بیشت ردلیف ی

يوآو اور مات سنو وه نبس چيوڙول گايي نه باتند چلے آؤٽ توساتند نازك كلائي دكھتی ہے تواستیں سہو فب ببرتو اخت لاطری ماتن ہواکریں دل بں اگرنہ ہیں ہے مجت نہیں سہو مشق جنا کے واسطے کس کی فاسٹ ہے کوئی اگر نہیں ہے تو یکسسسدیں ہی آرام کو کسس دکس بل بی جائے گا زېر فلک نېس ہے تو زېر زېم سېي سجدے بی کرتے جاتمی گئے ہم بنقش پایسے عار تو نقش جب یں ہی

ںک طوفاں ہے غم عشق ہیں رونا کیا ہے نہیں معساوم کرانجیسام کو ہونا کیاہے و کم کرس انولی صورت تری اوسف مجی کیے چٹ ٹاحن نمک دارسلونا بالتن مي كمي آب نے كُلُ بل كے دكيں انہیں ہاتوں کا ہے رونا مجھے رونا کیا ں مل جائے تراسب یہ دلوار ہیں اوڑھنا کیاہے فقروں کا بچھونا کیے أبردهمت بيءاً وهرديدة يُرغم باوهر مشكل اس نامرًاعمبال كا دهونا كبايي چىتى دنگ بىراس دنگ بىن كىلى كىچىك مات کندن ہے ترے رنگ سے وناکیا۔ آرزوہے دنسائے کوئی جى نىچاہے تو كياكرے كوئى گرمض ہو دوا کرے کوئی مرخ واله كاكياكر _ يكوني

کوتے ہیں جلے ہوئے کیا کیا اینے حق میں دُعا کرے کوئی اكن سيسب ايني ابني كيت بس میرامطلب ادا کرے کوتی براما ہوصورت تصویر تم سے بیرمات کیا کرے کوئی چى بى لاكھول **برس** كى توريق ل اسى جنّت كوكيب كرے كوئى خوب ہی طبق ہوئی وہ نرگیسس مشاہزہے آثنائ تشنابكانے سے بيگا تے بن انسوضط سے متے بن ہم ا کوئی ہے آنکو یہانے کا وبيشه وكالماتيه نام مشکل جال کنی اے بہت مرح محد كوي حاكركها ناصح نے اُسكے رُورو ات کے سرکی قسم یہ آپ کا دیوانہ۔

 وآغ بیے کوتے قاتل مان نادال ضدیذکر ٱتھ سال سے آلوھ کھن میٹ کھولوانہ جو ہے آگ جَل حاتے وہ ول بہی ہے جو بے زخم رہیے وہ بسل یہی ہے بُرائی نہ جاہے بُروں سے نیاسیے اگرہے تو دنیب میں مسکل سی ہے يه شهرا ده ناوک تو ول يول پيکارا تنبهراے مسافر کومنسندل بہی ہے يُحات بوسمى بي كيون ويجه يايا یہی ہے ہیں ہے مراول بہی ہے ارے مجد سے سرحیت کرہ بھولی ہاتی مۇ ئىيىركبولگاكەت قى بىي ب رەعشق میں داہزن کیے بہ ہوگا مجے خون منسان برمنزل ہی ہے نة آئے گا كوتى نه بیٹے گا كوتى اگرائب کا رنگ محف ل ہی۔

رى بشُراتي كاحاً بھری بزم بن تُجه کو آیاہے کیسا بهجان حث ناکه ماتل سی ونات دكبول كيسي كهي حب بتابون دادكيولكسيكى يهلے گالى دى سوال وسسل ير يهربوا ارست دكيول كيسحكي تم نے دل کی بات کیوں کھیے سُنی ہم نے یہ رُوداد کیوں کسی کہی ماشقوں کے قت ں راتنی وُتی ات بن جب لادكمول كسي كهي اعلیں گے آج تھوکوان کے پاک اے دل نامٹ دکبول کیسی کہی ۔ توجی اے ناصح کسی پرجان سے ابته لااستناد كبول كيسي كهج

دآغ تنجه كوماغ حبنت بونصيب خسانمال برمادکمول کیسی کهی كهاتها بم في جوكيدراز دال ب مبیناوہ آرج وشن کی زمال ہے ملاتها يانبسين اس لتأن تراآ ناہوات صدکہاں۔ فیکالو وآغ کو اہنے مکال سے حیالا ایا یه ویوانکهال سے برف دل کو کرے گا اک زاک دن یہ تنزا کمیسانا تیرو کمال سے انهين خصيب بي ييشوق قاصد چلیں گے وہ وال سے ہم سال سے مرى آيى رقيول كى دُعب ئيس یہ فومیں لڑ دہی ہی آسسال ہے كهال اے وآغ اب ابنا شمكانا أشاجيثي بن دل دولوں حباب سے

نے کیوں دہر نگاتی سے بارب مری قتمت نے کمول دیر نگائی ہے خاآ خرکب دا دکوپینی سے باجانے قبامت نے کون در نگاتی ہے مے خانے یہ آ جائے گھنگھور گٹنا گھے۔ رکر الله کی دجمت سنے کموں دہر لگاتی سہتے ورسنگ دل آباے کس میسے حنانے ر بے جانے میں خلقت نے کیوں در لگائی ہے لان نبيل أنكواك كوسامنے بيٹے ہيں شوخی نے سنہ ارت نے کیوں دیرنگائی ہے مے ش ہے ان کو حیا مالع ے قی تری ہمّت نے کیوں دریگائی ہے میں میرے فکتے کا بدل وہن بھر کاتب قدرت نے کیوں دیر لگائی ہے

نس طرح کہوں قبیں ترہے دل کونگی ہے نالوں سے کہمی آگٹ سبسل کونگی ہے رنماداہ بے تو اورطب ن کی کیجدا در بہوا رہرو منسندل کونگی ہے ق مے کوئی داغ مبت کی نشانی بیحوٹ غضب کی میر کامل کونگی ہے م كوتر ية مشتاق بي توري کیوں دیرالہٰی مرے ت تن کونگی ہے و حضرت لوسف كى جو مجھسے اك جوٹ مرے حورش ال كونگى ب نصاف ہے دشسن نے کبی حق میں ہمایے اچى بىرى سېپەتونرى دل كونگى _ وا اوریز اللہ ہے مانگول مدّت ہے ہی دھن ترہے سال کو بجرحنات يحي توكمر بخت کیاموت کی بچکی ترہے ب سے بیرسنا واغ نے کی عشق سے تو یہ گھراتے ہوتے بھرتے ہیں کیا دل کونگی۔

ف جوتم کیسس ہا اسے ہوتے رُوبِرو دا ورمحسش، کے اثبائی ہوتے ں دھواں تھا رگھا جاتی ہے كاشس كنتے جو نمو دارك قیس وفر ا د بھلے کو نہوئے آج کے دِن وہمی سوسان سے قربان تمارے ہوتے کے وہاں تجھ کوخبرلانی تھی! جارون اورميست كركزارس موت ے کسس رہنے کو اسے سلوس أتي بعي حضرت دِل سائة سد زلف بحدى بوتى تم نيوسنوارس توكي کام بگڑے ہوتے ماشق کے سنوا یے نبازی کی ادا ان میں مذہوتی ہر گز دآغ بیبت جوید الله کوییارے ہوتے

ہم اپنے ہی سرلیں گے عیبت ہوکسی کی ں کے پیبب ہری ک ایسے گی سسسی حان یہ آفت بوسسی کی ښام ديا تعاکو تی مرتاہے خبر لو قاصدى كالرسى عادت بوكسسى كى وہ صدیے اُ شھائے ہیں کہ سروم یہ دُعاہیے دني بيركمي كونه مجنت بوكسى كي كون وس كي شب التولكاني بين معشوق ہویا کوئی امانت ہوکسی کی رط ناكىبى مەست كىبھى آ ناكىبى جب ما تم شوخ موما شوخ طبیت بوسسی کی الورسنے دوسمیں کے لئے غیر کی تقویر شايد جويذ بهول بين توصنه ورت بوسسي كي ش کے بدیے یہ تباہی کیسی پینس گئی جان مصیبیت پس الہی کیسی ياسنة بومرى جابهت كارتبول سيتو حب ہومجی م کوخو دا قبرارگوای کسی

اُئل روزصُلاتی کیوں مذہ تی کسی کو محد کو آتی کیوں پر آتی تعجب بے كداس بے داو يربھى ترے آگے بُرا تی کموں ما تی تراشقان جبره تن بدن صاف طبعت س صفائی کیوں نہ آئی سیمائی اگرآتی ہےتم کو اُوائے صال فنزائی کبول ما تی بزارول يلبة بن دآع تمكو تہیں بھیلے وفائی کیوں مزآتی

پُوچتے ہیں وہ مزاج اچنے کو ہے مار رکنے کا طاج اچنے اوّب گڑھسیہ نون میں مجی ہورسم و ن کمیسیہ بُرلیے یہ رواج اپنے الوّب اسشیاں زیبر کسٹر مجوں استیزل فیل میں انتہائی جب تقرب سیزلون وار شسسار تا جا ہیں جمعیطی کام محقاج تیس تقرب ورج محمد دی ہے تشکیم کام محقاج تیس واقعی دہ کسٹ آت چسسا تقرب

 \bigcirc

دِل مِن رہائے ہو جاکھوں سے الہائے۔ اُلِ چِنے بھرتے ہیں وہ دراتا کہاں رہائے۔ وست دوست بڑھئے کا اگر اس دواں رہائے۔ میں کہا ہوں تو کاجس سے تو کہا ہے۔ عرب طریع سے خواجس سے تو کہا ہے۔ انسان کمک کی فیر طریق سے بھو سال کمک کی فیر طریق سے المحال انہائے۔ یا تو نسس میں ان اندائے سے اس رہائے۔ اُن کے تر بی مجھے درائی ایو فیسے ال

_ ده کوستے ہیں فخرہے اس کامجھ کو نام میرا ہی انہسیں ور دِ زبال رہلہ مرے مطلب کی کہانی سے انہیں ہے فرت یهی افس مذمحے نوک زبال رمباہے لطف وه مشق من بات بن كرى جانباب رنج بمی ایسے اُٹھاتے ہیں کدجی جانتاہے جوزمانے *کے س*تم ہیں وہ زمانہ جانے ا نونے دل اتنے سائے ہیں کدجی جانتاہے مسكرات بوت وه مجمع اغيارك ساته ا ج بوں برم ہی آئے ہیں کہ جی جانتا ہے ب وگئ باکین اغماض شرارت شوخی تونے انداز وہ یائے ہی کرجی جب نتاہے كعبه ودُر بن تينب انسٽين ولوٽ آهين اليحب وينظرائي بن كرجي عانتك

رے مرنے کے بعد وسکیا سالیوں کے وفائش اسکے اور کیا تین ہوشے داکے ویکھے زنگ اسٹے کیا ہوں ویکٹ سے تری ہوسے اسکے رک زمانے میں گوئی ال میں کر ویا تم نے بالے میں درائے ووری رون مجرب کسکے درائے ووری رون مجرب کسکے درائے کو دوری مرن مجرب کسکے

یں تؤں ول سے دیوگریاں ہوسے ہوتے دونوں پر میرے کا ن ماوست کہا تھے۔ زخوں پر میرے کا ن ماوست کہا تھے ہے۔ مالی کے ہوتے ہیں آئی کال ہوسے ہے۔ منوبے تست لیا فیصل کیا تو ڈوا

خالی نہب یں فسا دہے یہ تبوری کے بل اتتے ہوتم کہیں سے مری جال بھرے ہوئے اے واغ ول ترا پر شگفت ہواکسی عالم بیں ہیں گلول ہے گلسال ہوسے ہوئے كام ركنے كانب بيں اے دل نادال كوئى خود بخود غيب سے بومات گاسامال كوتى مِل گب اور ہی فارت گرامیاں کوئی بے گیا اوٹ کے مجھ سے ترے ارمال کوئی ست كوة رنجن وبب ادبهي كرنا قاصد مگرانت كدين بوجاتے بيشيماں كوتي چتم بد دور وه صیب دیس تیری آنگهیں ب من بوك نكانانسس انسال كوتي طبع حاصرے صفاتی بھی ہے نت بھی ارست أب تؤكر يعيض المصينة يمال كوني ول ب<u>ن چی</u>جب تی ب*ی کسطرح تب*اری نکیب مسسرخ د کمها نه کبھی ناوک منز گال کوئی

آنكھیں آنکہ تو ڈالینہےں ماتی نظا لم ول من ول وال وال في كس طرح سانسال كوتي ترىمخل مى بەكترت كىبى نتى ہمارے رنگ کی صحت کھی تنمی ہمارا دِل ہمارا دِل کبھی تھا رترى صورت بترى عوت كبح تقى كرس كمااب زمانے كي كابت كه ونيامنزل راحت كبعي تقي تہاری سادگی پرکبہ رہی ہے نگاه نازاک آفت کبی تقی دل برباديس أراق بياب خاك يبة غنهة جنّت كبعيتمي نہیں ہے ابنیں ہے صاف سُن ہو سيتقى فجوكو بإل جابت كحيمتمى

ضور بار اپنجب یں بربنائیں گے برطا ہواہم این مقدر بنائس کے وتنمن بمايس واسط تكلف كمول كرس ہم آب دینے تیل کا محضر بنائیں گے بوكاش بسران كاعتربي ببت براا ول كوسزار إنه كاكبول كريناتس ك عادت ی پوکتی ہے وہ دکھس کے جب مجھ چتون غضب کی فتر کے نتور بنائل گے وہمنی کی المجالم کیلیں گے تو یہی مٹی کے تنع و ناوک وخیر بنامتن گے گرمیرے اشک سرخ سے دنگ حناسطے

گزیرے اتاب ہرائے۔ جو چور کی سے انہوں کو کو سزار ط باتے تھے متر چہائے ہوئے باتے ہے ادھرے کی پارٹ سے بنت سے فارا خور کی جمع ت سامیقاب بنت سے فارا خور کی جمع ت سامیقاب

كوتواميد بندح أن مع ف اداى كى کاش دشمن می سجه کروه کرس با دیجھے نمانة ول سے برماتم كى صدالاتى ب عنهسة آبادكيب حان سيرباد مجه بيحكيال دآغ دم نزع حيسالي أتي بس مث يداس جوين وك في كياباد مح تم نے برہے ہم سے گون کن کے لئے ہمنے کیا جا ماتھا اس دن کے لیے وصل من تنگ آکے وہ کھنے گئے کیا برجوین تقیالسی دن کے لئے چاہنے والول سے گرمطلب نہیں آب بھرسیدا ہوتے کن کے بنے مے کشوم ژوه' ای آئی فصل کل بلبوں نے پی نے کے لئے

ہں رُخ نا زک بیگننی کے نٹ <u>ل</u> کس نے تیرے بوسے کن کن کے ہتے آج كل ميں وآغ ہو گے كامياب کبول مرے حاتے ہودوون کے نے آت می تو وه مز کوچیات مها آگے اس طرح سے آئے کہ ذ آئے مرے آگے كب دم كالبحروس بين يم كنة كديرات جانا ہو حونت صد کو توجاتے میں آگے كه تذكرة رنبشس معثوق جوسها دشمن کے بھی انسونکل ائے مرے آگے مانگی ہے د عاوصل کی کچھ اور مذہبے كوب ہواگر بس نے توات مرے آگے تیورسی کہتے تھے کہ یہ نام ہے میں۔ را الكاركتي حسدف الانفائة مرياكي وكم توكوتى قساصد ما نال كى دسيدى وابس مرے خط لاکے جلاتے مرے آگے

بحيرات بوئے معثوق مليں سب كو اللي تنہا کوئی جنت میں نہ جائے مرے آگے کھے دآغ کا مذکور جو آیا تو وہ بوسے کے تعے بڑا مال بنانے میسے کسکے يجب علم مرسياس نسكة كوتى اس نے روٹھ رہے بی کرمناتے کوتی تاك برے نگر شوق خداخیر كرے س منے سے مرہے بیماً ہواہائے کوئی بوجيكاعيش كاجلب تومجيخ خط ببيجا اس كى طىسىدى سەم جان بلات كوتى تركبب دادى تم داد منا بومجهت کرے اصان مذاصان جیائے کوئی وروالفت كے مزے متے ہی قمت والے خون دل زمزب سے كرد كھائے كوئى اليف في وآغ كومنهمي زلكايا انسوس اس كوركمتا تفاكلي س دكلت كوتى

وه کیسنے ہن خجب رُبِراں کبھی کبھی مشكل بمارى بوتى بي آس الكبي كبيرى بیویے ہی ہی کے کام نکلیاہے گاہ گاہ بن جائے ہیں ہم آہیے ہی نا دال کسی کمی إنت دارسے زیادہ ہے إنكار آپ كا مردم نہیں نہیں ہے تو ال ال کمي ہروقت اُن کی شرم سے آستی نہیں باک ہوتا ہے دل کے یاریہ پیکال کبھی کبھی دل دفته رفت خوگرغم ہو توخوب ہے آیا کرے مری شب بجب را لکمی کیم ___ى مجال ہے جو کروں عرض گڏيا نظرول ميں بات ہوتی ہے بنہاں کہی کمو سنية بس كان ركد كے فرشتے بھى اس كى بات کہناہے دور دور کی انسال کبھی کبھی

وسندماتي إن وه سنة بين جب أغ ك اشار اللَّه زبال وسے تو زبال میں ہو الرّبھی ہم سے برگشہ کسی کی نظرایسی تو نتھی گرجب بقی چیٹم تغافی مگرایسی تو یہ تقی وى دل سے دى سب بس وسى انداز بال جىسى اب ہے ہير دعا ہے اثر السي تو پرتھي شكل پوسف كى جوتعربين كن من مايا تنصفي تشرطب وكمهوا وصرابسي تويذنقي ست مہد سے ہوتا ہی کیا ہے انہیں اسس بات کی برواہی کیاہے ترتی کررہی ہے ان کی شوخی البی ترسید گاول ترا ای کیا ہے ہمارے دل میں ہے ساری نُدا تی نداکے گھریں اب رکھا ہی کیا ہے

ہیشہ دکھتی ہیں دل کی آنگھسے یں ہمارا آپ کا پر دا ہی کیس ہے مسی کے ہرجلوے بیال کیے کیے عال کیے کیے نہاں کیے کیے وه جب اوبري ول سے كرتے بل عده توکم تی ہے بلطے زباں کیے کیے سطے زاہر پہیہ کو تور توب وہاں ہوں گے رعنا جواں کیے کیے رم تارعمشهرت مزسامان داحت نرششاں سے ہوتے بے نشاں کھے کچھے مكمان يرصان كوبل وست وسسن یبال کیے کیے وال کیے کے گزرگاه ارمان وحسرت ربا ول گزرئے رہے کاروال کے کے شكايت حكايت بي بي رات گزري دہے تذکرے درمیاں کیے کے

زات مانى زدرا زمانى دۇلبان ب كەش ئىكلى بىيسانى كەلاكبولگارى ب ئىمىياشىق ئەس كىيسىل بۇدىد ئەرچى مىلى ئىرى كەركى ئىلدانى بولغالىك دەچىشىم ئىقة داسەد دۇكراكىيىت بىكتىرى بېت سەشقى تىمورى بىيلارى دۇكراكىيىت بىكتىرى

سدی تقویری کچی آدابا شراک بیرایشن سه کرداری شدند بی بی میری شاست کردان کی شون کمیشیر بیرو آناز بیر بیرو دونی سید بیرو تربو آناز بیر بیرو دونی سیدی بیرو تردو داری کی این میشیر تردو داری کی این میشیر تردو داری سیدی این میشیر

ہجرگی یہ دات کسی دات ہے ایک میں ہوں ما خُدائی ذات ہے اُن کی فنرائش نی دن دات ہے اورتفوری سی مری او قات ہے بيرخُداعا في كهال تم بم كها ل عیش وعشات کی ہی اک ات ہے أن كا قاصد مع يلاب ول مرا بازه فرمائش نتی سوغات ہے بدملا انطهار اكفت يرجواب اتیا ہے ہی تو ہس کیا بات ہے كيون عيسل يرات بين مكرس مي کیا وال برسات بی برسات ہے جب كباس في كدلوم يا بول س ۔ بوبے پسے الڈاچی بات ہے بات كرنى بعى يه آتى تقيُّم تېتىي بهمارے سامنے کی بات ہے

اب وہ پرکہ دہے ہیں مِری مان جلیتے الله تبری سٹ ان کے تسربان جا بگڑے ہوتے مزاج کو بھان جاہیتے سيدى طرح ندمان چاہتے بن توری میں بل تو نگابی بھری ہوتی جاتے ہیں لیسے آنے سے ادسال طنے منس میں نے آپ کو دل میں ٹیسیا ہیں ا تنول میں کون چورہے پیجان جائے المحی کہی کو خدیت رکے گھرتک ذراعلو یں ایک کانہیں ہول مگہب ن جاہیے آت بن آب فيرك كلب كور كور براور کوجت ہے احسان 'جا ہے اس لئے وصل سے الکارہے ہم حال گئے یہ نہ سمے کوئی کی جلد کہامان سکتے

ترے عاشق کاجٹ زہ نڈگیا ہو آگے اہمی اِسس راہ سے کچھ لوگ پریشان گئے بالبي كهب برئشي تونهين راوعب م جانے والے جوبہاں جیوڑ کے سامان گئے فائهٔ دل ہے اللی کرمس فرخس ما کتنے ہی آتے بہاں کتنے ہی ارمان گئے بندة عشق ہوا ہیے کہ اللی تو یہ تم تومعتنوق کو اے دآغ خدا جا ن گئے تیمٹ بھی آج حضرت زا ہدنےصاف کی ہے نوش کیا ہوئے کہ بلالؤمشس ہوگئے احاب كوحنازه النميا نابعي مارتنب ہم خاک میں ہے وہ سبک دوشش ہوگئے سے دآغ سب زمائہ اصی کے ذوق شوق يك بارول سے مووفراموشس بوگئ

اُس نے جب اِک نگاہ دیکھاہے حال دل کا تباہ دیکھا ہے ته كو رجم كولك زالمتي کیے نہ کیجہ تو گٹ ہ دیکھا ہے رم میں مجھ کو تاک کر ہونے میں کے بیٹے ہو واہ دیکھاہے ساتھ اس بت کے ابل تقوی کو صورت گرد راه دنمسات ساته شوخی کے کھ جا ہے ہے اس ادا کا کہیں جواب بھی ہے رهم كرمم المحال يرواعظ کہ امنگیں ہی ہر سشیاب ہی ہے ماروالاہے ایس دورنگی نے مېرباني بھي ہے عماب تعيہ مِصِّيعُ وتت گھر پيلے جب انا ون بھی ہے گرم آفاب بھی ہے

كومصاكس كومصائبذ صبركيب تواضطراب بعي اس جنایر وفاکروں کپ تک ' ومنت کا کھوجیاں بھی ہے نه جانا که دنیا ہے جب آ ہے کوئی بہت دہرکی مبربال آتے آئے مُسنانے کے قابل دیقی مات انکو وہی رہ گئی درمیاں آتے آتے اہی سن ہی کیا ہے جونے باکبال ہول انبسس تین گی شوخیال آتے کئے يك آت بن ول بن ارتمان لا كمول مكال بعركب ميمال آتے آتے مرے استال کے توشعے جادیثے مین او گیب آندهال آتے آتے نہیں کھیل اے دآغ بارول سے کہہ دو كرأنى ب أردوزبال أت آت

آدمی مُرکے جئے ہے بیھیبت کیبی بببن انصاف نه وحات قيامت كسي سحر وسفائي وميب كي وشوخي ومتاب جس كى انكھول بى يەفتىغ ہول مروت كىمى آب ہی جور کرس آب بی اُوٹھیں مجے سے يدتوونسد ملت سے آج طبعت کسی تعمة تعمة كذنك جات مرى جان حزي میں تو رخصت نہوا آپ کی خصت کسی تھے کہاں دات کو آئین۔ تولے کردکھو اور ہوتی ہے خطا وار کی صورے کسی بخش دے رکستش عمال سے پہلے یارب يوجي كركون أكرف توسنحادت كيسي نظرآ باب يرى روجو كونى توخ وشرر كُدُكداتى بيم لي وآع طبعت كسى

اُف اُف وه حين شكل خدا دا كسسى ك كهباك اكرموت بجي أنكول توكبس وه حاكيرنبين ييعسدم آبادكسسي فم بخت وي دآغ نه بود کموټوب کر ہے مین کتے دئتی ہے فزیاد کسسی کی برستش حوأن يخسلم كي معذجزا بهوتي اتنا ہی کہ کے جموٹ گئے وہ خطب ہوئی یوری ابی کسنی جی نہیں تم نے داکستا ل اک بات بس گزاگتے، یہ مات کما ہو قی جرت مركارخلفين واعظ كيح اوربي بخشش اس کی ہو گی جس سےخطیہ بندقبا شكته بن وامن سب حياك جاك كس كى طرف سے يہ تؤكہوا بت ا ہوتى ات اثر تو نالهٔ يُرُدُد في كيب چارول طرف ہے جی ہیں بمائے ما ہوتی

الله كرے زندہ رہي ديكھنے والے

کنٹا پر پی سبعیش کے اس کوئی دان کے
یہ بیٹر سیسٹر کے اس کوئی دان کے
یہ بیال ہوئی دون میں
مرد بیٹر میں میں کا میں کوئی دون میں
کہ دان کوئی دون کے بین کہاں کوئی دون کے
پیر بیٹ مستر تدریم کہاں کوئی دون کے بین کہاں کوئی دون کے
پیر بیٹ مستر تدریم کہاں کوئی دون کے
ہم بیر بیران بیسب کی کا حال کوئی دون کے

لَدَّتِ حَقْ الْوَارِثُ عِلَاتِ ود ارمان بواجب آب مور مشریص و آب بین یک مان سیدان بوائی ب بوان باتی به درشت کسی گویاران بواجب آب به بخواکس کا کمو مواول اسام گرویش ماک مواول اسام گرویش اس بواجب آب گرویش اس بواجب آب گرویش اس بواجب آب گرویش اس بواجب آب گرویشش اس بواجب آب گرویشش اس بواجب آب

مسذرجانيين ذكران قلمد توبعی نا دان ہواحب ہاہے منس دل آپ کوکیا جمهنگی ہے کیستی ہے ہم نہیں بیجے کچھ زور زبردستی ہے اے فلک جین سے دم جر تور ارہے تے ہم کی کیتے ہیں جہال خلق خدالب تی اُن کو وعدے ہی جی وشواری ہے می کوامک ایک گھڑی بحاری ہے غمزه ونازنني تتوار بس ہے بیجنگ کی تباری ہے منگ اسود مذ^ط لما سکھے سسے پتھرا بن ہی جبگہ بھاری ہے سَيَحِيرَ مِن جنابِ زايد وخبز رز کا ت م بھاری ہے

وآغ وشن سے بھی جھک کر ملتے کے عمب جیب زملنداری ہے خوش کسی حال میں انسان رہاہے نہ رہے بوکے بے فکوکسسی آن دہاہتے نہ دہت دل بياب كوكبول زلف بي الجاتي كوتى باندسے سے تومجان رہاہے نہ دسبے كيامييبت بي كتم وعده كرواور مذا و کوئی کم بخت پرلیٹ ان کیسے یا مذرسے ہوش میں آؤنہ گھراؤجواب اسس کا دو شب کو حا کرکہسیں مہمان کہے باند کہے تو تو اک بارمرے دل کی تمت برلا بچربلاسے کوتی ارمان رہے یانہ رہے

قامت بن بانحی ا دائیں تہب ری إدهرا وسياول بلائي تهساري زمانے میں مبسیں یادگار زمانہ ونب بن ہمارئ جن بن تباری براک داستال بنهایت مزے کی ہم این کہسیں پاسٹائیں تہساری تثب غم وإل سے يبغيب م ايا الز مرحكيس بسر دمس تين تباري المات بن صديد بيت وأع نم في البی مراوس برا میں تتہا ری

نگەنكلى نە دِل كى چود زلفن عنبرس زِمكلى إدهرلا بانته تمتنى كحول بيجورى بيب نكلى تری خاطرہے کہد دول آرز وکے نازنین بکلی نېيىن ئىكى، نېيىن ئىكى، نېپ يىكى، نېيىن ئىكى بحاليعضرت واعظاكهان ونياكهان جننت نزالی آن بای وضع جب نکلی سب رنگلی

بكل كرتم مرى وأفوسشس الماسال كويسني كبين سے ميل ديا دامن كبيں سے آستين لكل نیاز ونازعتٰق وحن دکمیاقیس سیک کی میں جويه صحرانشس نكلاتوه مجمل شين بكل یہ اُن کولاگ ہے وہ یو چیتے ہیں سرمافرے ہماری سے کوتی صورت کمیں دیکھی کہیں نکلی اجل نے دی زمہلت مات کی می را گئی حسرت أوهر گھرے وہ نیکے تھے ادھرجان جزیں نکلی مسسرض احوال كوبكلا سمح کیاکہایں نے ایس کیا سمے رث رث بن گایال شد ميء ووبيخة بين كما سبح سے تو ہے کدوہ بُت معزور اینے آگے کسسی کو کما سیھے آدميت كى شرطب الى داغ خوب ابیٹ بڑا بھلا سمے

دل کویا بوگیا فدا جائے کیوں ہے ایداداداس کیا جائے میام من بنگاں ہے اٹ کوی بورستانش کوگی گا جائے مید شاعر مومن پر الال جید خطا دارجی خطاجائے

د آغ عاصی کوسط نعت فردوس و نیم یانتی دولت اسلام کے دینے والے قبت ہے اُس رہ گزرے جنازه بعبی مراحات اُدھرے بيانا أنت تيرنط رس الني به بلاس تي كدهري كمائة ضبطجب درومجتت ارك بن شي شي الموجيم زت فداكى دين ب غم يوكرث دى يبندك لائي كيالين كارت مزا آلب الن كے روشيني ہمیشہ چیر ہونی ہے إدھرسے

۔ لذّت سُمیر دو محب منتم منت ہے گی ایک بار اور مجی دنیا انجی بلیٹ لے گی دل کا کسسرداہ وہ دُدادیہ نظر کیا ہے گئ انتازیہ کا کا سے جننا سے گئ دکریں میرے سے معنان اساق تکلیف خودجیت دل ہیں ہے کہ ماریک کٹ چکے جان دول جمہ فرائز دوڈونسال کیا دھراجیٹ جمہ کے کہاں کیا اسکار

جب بری بردن کمی گلوں تبایل ہے بڑی ایک جنرارت سے شرطی خال آئیں ہے اُن کی شرارت سے شرطی جو کہنے کی اداست دہ شوقی سیک ہیں ہے اُسِد رکھے جو داتن کو در داتن ہیں ہیں ہے سب مائے بھر داتن کو اور شدر ایک بارٹ دائیں ہے۔ سب مائے بھر دائی کا بردش دائیں جارائی باز کے بادش دائیں ہے۔ سب مائے بھر دائی کا بادش دائیں ہے۔

ہم اس جبان سے ارمان نے کے جاتیں گے خ^ٹ ایک گھریہی سامان نے کے جب بتیں گ ہیں پینسرگردان موبار کرسوار دی انہیں بیندگران کا ان کے بیٹ بین گے نہیں ہے شدنگی شنز کا کو ادار شدہ ہم انگار شار کا طوفان کے کہا جا میں گار ہم انگار شار کے لیے کہانے ہمانا تا ہے دریان کے کیب قیم گے

پوسایا ہوا ہے جوم دو کاخدار ب انگوں بڑی تیزی ایسٹ میرانی بورس تم دل سے مہران ہوس کا پیشسین انہیں تعرف سے میران بورس کا پیشسین انہیں وصویا ہے تم نے تیزی کو انگ ہے تم ابھی سے خوان میراسے کے خوانی میں سے نشانی بوتی سے ہے سے خوان میراسے کے خوانی میراس کے خیاتی بوتی سے

ہرؤم اُسی کی دھن ہے اس کا خیال ہے چھوٹے چٹاتے ربط پراک تک یامال ہے

میں کماکہوں کہ جو مھے شوق وصب ال ہے تم دیکید بوفقت پر کیصورت سوال ہے قىمت سے نېرگتى ہےجيب پوفيصلہ ہوا میسالیال ہے نہ تہاراکم م بول گداتے میکدہ مجدیر ہوکیون حسام قاضی کوسمی تومفت کی واعظ ملال ہے اے واغ اُن کی رحبت سے جاکا کیا علاج اینے تصور بر معی تو مجھ سے ملال ہے · ول بے ہی جکے نازے شوخی سے ہیں ہے اب اُن کی بلاآنکه ملاتی ہے سی أتبنيع مسركها ومكهتة بهوابني اأدامتس اس ناز اسس انداز کو ایر محومرے جی سے ادرے دہواہے تھے تت ل کری گے پیمریو بھی ہے تاکید کو کہنا نڈسسی ہے معثوق کو مشاق نے بے دردب یا انصاف تو بیہ کر ہوتی ٹوک بھی ہے ہے

بُھونے سے بیابھی کوئی ساعز تو گذکیب اک عمر ہوتی توبہ کئے بادہ شسی ہے مل وصل کاس آل ہول جواب اسکا تو دیجے كيول چيپ بوت كيا پوچينے جانا ہے كس وه ث م شب دصل سے رہم ہیں الهٰی ۔ انارقب مت ہیں نموداراہمی سے مُس تحسلتے کُسُ جاہتے دل کھول کے ملتے ک بک گرہ ہند قباکو کوئی دیکھے جب ذكر جواطول حيات ابدى كا وہ بویے مری زلف رساکوکوئی دیکھے ت ربے کوئی کہ تعریف تمہاری انداز کو دیکھے کہ اُ داکو کوتی دیکھے جو دیکھتے ہیں ہے ترخسن اَن دَلِمُنْ والول كي ادا كوكوتي ديكھے

راہ ہے وشوار وشسندل وُرتر ياست كياكر كيون كريط جرجب گەشىرا دباشىرى يى جس طرف کو ہے جیلا رہبر ہیلے و یکی ایس ماندگان برکیا ہے ہم تو اپنی سی بہت کھ کرسط کیسی بیں ہے۔اتے دہر میں سبدافرحيور كربستريط مارڈائے گی قفس میں بُوئے گل بم السيرول سيبوان كريط موج طوفانی و گرداسب محیط این کششتی کس طرف یج کریط حسرتون مي كيون مودل إكال اس زیں *پرسسیک*ڑوں تشکر چلے كباده إنتااس تبئ فم خلن بي بمهمي كراينا بفسه نابعهط وكمنة وتتي بيركبين فسحشت تمين جهان کرجنگل بیرانے گھرسط

ابروتے بار کیوں نہ کھینچے ہی ثال ہے اس کے تو ناخنوں میں بڑے ہیں ملا جاناكه يعبى ايك طرح كالكاؤي ناخوش ہوا نیر کھی اُن کے ملال سے كيتے بن كيوں فُدا كوكيا يا د بجب رس فرصت بڑی ملی تھے مہے خیال ہے وصف لوسف يربنت كافرني جنجلا كركب ہم تو د کمیس اُس کی صورت کوتی اجھا ہم ہے ہے كيول زحيرت بموكه بغض وكبينه ورنج وملال ہم کوڈٹمن سے نبیں ہے تم کومتنا ہم ہے ہے ول من مى آئے تصور من می آئے بے جاب اُن کو ظاہرین فقط انکھول کابر داہمے۔۔۔

سمے علتے ہیں ڈرے جاتے ہی وہ عاشق سے کم سنی ہے ایسی اس سن بین حبک ہوتی ہے جس نے سونگھی ہے وہ خُوشُوکو تی اس سے پوجیے باسی ہاروں کے پوٹھولوں میں مہک ہوتی ہے ساده دِل بِن جُوانب بِن آمَهٰ رو کہتے ہیں ائے بیں کہیں بیاب بی حمک ہوتی ہے ول اندها وصندي آبات بمبشر الم چان بین اس میں نے کی حیان بیٹاک ہوتی ہے اجتی کبی که عشق بس بہب رکموں ہوت

پتی ای گرختی میدارگیون بوست پتی کر د تو به کی بود و اعظا و بال سیست ادارگیون بوست پتی کر د تو به کی بود و اعظا و بال سیستر پی ایرسشد بر کامکو دادان کا گورسیدن کم با ایرسشد بر کامکو دادان کا گورسیدن تم با سیست و انداز کار تم ار کسیدست و انداز تم ارکون کاری

کتے ہی تم نے مجد کوہٹ یاستم شعار الزام ہے کہ طالب آزادکیوں ہوت كتاب عاشقول كووه كافريد المنزس بنے فُدا کے میرے طلب کارکیوں ہوت بم كو دكحا كيجب وه يه آوازكس في دى یل دوسال سے نقش به دلوار کبول بوت مجلت توكه ربى بينهايت براكي رحمت مذید کیے گی گند گارکیوں ہوئے برحيد كيواليسى مى بى باتى كدرسين كىك كيم كيتے ہيں دەسب داز ہيں ت ع بى سىرىم چواتى بى نظر بىي ار تی بھی ہے بھرچھ فسو**ل ا**ز ہیں ہے سو ديكھنے والے ہول توية أنكوركبال ب تصور تری کیوں یہ کرے نازیم صادى بب اونهب يى كنج قفس ميں نوٹے ہی بیٹرک کریر بروازمیسیں سے

تم نے بی نو بالا دل مفسد کوببنسس لیں کرتاہے وغا بھریہ دغب باز ہیں۔ میری تصویر بھی وہ و کھتے ہیں کس ٹری آنکویس ڑے ل ہے تنير تتراست أور دل ميسلا ائے جٹے گایب توشک ہے *کس نے مذکور کر دیا میس*را <u>گڑے بیٹے ہیں ساری محفل ہے</u> كبول بوا ناخب دا كواظمت ان اہمیکشتی ہے دُورِب عل ہے ہے اک اندسی خبار مبنوں کا سارمال ہوشار محساب متب اگاتوائے ساق ہم اذال دس گے اٹھ کے مفل ہے جذب دل کینے لاتے گا اسس کو امک کیاہے ہزارمنے ذک ہے

وہ دل یہ جیری بھیر گئے ناز واُ دا ___ اب کوتی مُرے کوئی ہے ان کی بُلا سے وہ کتے ہیں گھرا کے مرے دست دعاست کیا عرمشس یہ حامینجیں گے یہ ہاتھ ذراہے م ترے سوا اور ہوں کس چیز کے طالب كما جيوزُ د ما مانگنے والوں نےخب داست معتنوق سيحيوث يركبي بونهين سسكت مجبورت واستيوة بدادوجيز ات قامت زبانے اٹھائی ہے تیامت فتنے بھی ذراسے تھے کبھی تم بھی ذراسے الله رے كما فتت كرى ہے دم رفتار بحتی ہے تبامت ترے دامن کی ہواس بت وه بوبهانه بو کواس کی نهیں پروا جوبات بووه يكيتة انداز واداسس كياخاك روس كى مرية ل سے ترى انكبس جوسشه م سخبکتی بن و پیکیتی بین حیاست

میں بزم سے اُٹھ جاؤل نکل جاول حیلاحاول کیابات ہوتی خیرتوہے کیوں ہوخناسے مرض مشق کی دوا مبی ہے محدیں دکھو تو کھے ریا سی ہے زندگی اوراکسس زمانے بیں اہے جسنے کا کچہ مزا بھی ہے مسيرى إمداد كے بتے الماء یتھے تیجے مری دُعب بھی ہے كيا يونهي مُركِنة ترب عاشق بخثوا ما كهاسم سنابحي سب ديكه كردل كو يوجي بن وه اس مكال مين كوتى ريالمي ب کھے ہے جامتاب بھی اُن کا کے دنیں سی مری خطابی ہے حال دل کب ا دا ہوا ہور ا کھے کہا بھی ہے کچھ رہا بھی ہے

--

وصوندتي برتج مرى أنكسين اے وفاکھے ترابیت ہی۔ شب وصل کی کیاکہوں داستاں زبال تھا گئی گفست گو رہگی بہت اے شبِنم بلتیں ٹلیں خدا مانے کس لمسے تورگی یع بم تری دم استدام تتنائي عيام وسبوره گتي بہت میں ہے یاداے ذندگی كوتى دن كى مهمان تو ده گتى دكها كرحلك كون جلت ابوا نفردهونڈتی جی رسو رہ گتی

صشرمی دازمشق خسدات بسی یون کها جس کی نه کانون کان کسسی کوخبر ہوتی

كرنس كِے تُورِ كا بحى نفل رہ دم اخسير دنیائی تاک جانگ سے سے مست اگر ونی ول کولبنسس ایس بال کے مجبور ہو گئے دسسن كيب تةعمر بماري بسبربوتي بچتی تقی دخت رز کی به حرمت کسی طرح یہ نبک بخت بارے قامنی کے سربونی گو*عـــــش بد*عایه زبان قطـــــــ میون نیو أب كيا مُصِيعٌ كى وه جوخطاعنسسر بهر بوتى کہتے ہیں باربار وہ مجے سے شب دصال ے ہے اگر نہ تیری دُعب اے سح ہوتی ہملتے ہیں یہ شورے بو دائغ کی خبید كم بخنت كوترطيت بوت رات بمسروني فأصديمي اسس كو دمكه كے دلوانہ ہوگما يوحمي زين کی ټوکهي آمسسان کی كسس كو بكه نهس زى ببداد وجود كا

کیول کر زمان بند ہوسائے جہان کی

يهشكوه رقيب يهمجو كوملاجواب ا ٹوگوں ہے تونے کمو*ل مری خو*نی بیان کی رد کا اسسی بهانے سے اظہار شوق پر مب وم بر برنبین ماجت بیان کی تك بنابنا كے كبول ماجراتے ول فرانسشين بس روزنتي دامستان كي كب تك يمح ربوك كب تك تن بي في كس كى بى دى سى كى بى دى دىسے كى مِن كرتو أن سے وكيس آنيدہ جومقت در

س ایا کی دیں ہے تی بول تو اُن ہے دکھیس ایندہ چوشت پر یادکھیس درجہ کی پارششنی درجہ گی تنگ کے دل کے بھولیا جا تاہم نے بڑا کیک ترکی برسول بول جو اس کئی دہے گی

يه بايتر مي برخوارون ب ان مير بيد في ميران يورب في مُرْمُر كه بم جنة بين سوامهال شيبة بين اسه بدگان كه بين يونگن دست گی گوشمي گی وه نگابيم سر كاروان دل كو

جب تك يط كادكت يده ذني دب كى

بُور کی نورزے دل سے نیستم گار گئی عمر بعبرايني ونس سب يونهس بيكاركتي جس كوكيت بن اثروه مذ ملاسب منسط كيب گتي اه فلك مح يعبي اگربارگتي تاك جانك اين بكركوري أس كوييس رُورُ إِن دُرست بِثِّي تُوسسبرد لِواركُتي ركه بح مزيعبث إنة حياس تم نے لذّت ومل ملى كذّت وبدار كنّى برے گرفونے تم تم تم کے قدم دکھے تو كياموااب وه كهال شوخي رفت اركني میرے مرنے کی خبرسن کے کہانوب ہوا روز کا قصة گيب روز کي تحرار گئي صد مسنے کے لئے ہی ب تواناتی شرط ائب طبعيت غم فرقت سيهبت بارگني گالبال دہنے نگے ہیرمبادست آکر ول كى تسكين گئى رئىسشىمب رگئى

ہوتا دار بسیایا تا نادیلی گلے ہیں۔ دولوں گے جو دہ یا تناویک کی تناویک تناویک کے الکارل کے مزاوی ٹرسید دالٹی کا کوشن اس بور مشرق کا بار مزاوی ترجیج سے جائی کے قویم کر میٹن کوں گے ہمدشی دوگر میام کے ساتھ میں ساتھ باہم سے کا باہم سے کا باہم کے اور کے میں دولوں کا براستان میں دولوں کے اس کو ت

ده دل بدکر پیکی سے چلائی تک بیال دہ کلے ڈائر سے طاق ہوت ابئی دہ کلے ڈائر کس سے کو چلے آئیں گورنگ میں شیل پھر ڈائر ایستے دریا گئی ہے۔ زمانے کرکا کورٹ بستے ہوتے برے بنیدب دل ہے دالائی کے اورٹ برے بنیدب دل ہے دالائی کے دالائی کے دالائی کے دالوں کی کا



يدداغ كے كلام كا يوتھا مجموعه سے جوان كے انتقال کے بعدر ہے ایمن سلیم رئس لامور من جیسا تھا۔ بعد بس أل دلوان كاتم يهي شالعً بواتها الربوان میں ۲۵ اغزلیں ہی جن کے اشعار کی مجموعی تعداد ۷۷۷ ایسے ، زرنظرانتخاب میں دونوں حصول کے اشعار درج ہیں ۔

روبعنب ل روضها مصطفا تمیں ہے ہے ضرباد ما مصطفحا مذیامال مجھ کو زمانہ کرے نه متى ہو برباد ما مصطفط زبال پر ترا نام جاری سے كرے دل ترى يار با مصطف ناجعوف كبحى مجهس راوصواب يذ بنوط لم وبب داديا مصطفح عطا محد کو اللہ سمت کے بجالاؤل ارست ديا مصلَّفُ ربول حشه بي أي كانت طلب گار امسال و یا مصطّفا عنايت كى بوطية كس رنظر رب وآغ ول شاد مامصطفا

ان آنکھول نے کیا کیا تماست نہ دیکھا حقيقت بن تو د كين بخاية د كم وه كي ديوسكان الكيتنى جس انسان نے بناجلوہ نہ دکھیے ببت شور سنتے تھے اس آبن کا يبال آكي وكوئنا تفايذ دمكيب كهان نقش اول كهب نقش تأني خدا کی خدا تی میں تجہ سایہ ویکھی زى يائے ياہے تمسيرا تفور كبى دآع كوچم نے تبنانہ دكيس جاندسے چبرے پر کیوں ڈالی نقاب حیباندیو کیساگین می گهرگیب ا_تىسىدىنىتى دماندى مت فله سب میں دیا میں رہ گیا

ول کا کانٹ زبان سے بکلا ذكرابل ون كاجب آيا وآغ ان کی زبان سے بلکا بنده يروري تونه جب ثمبرا ب د فی کوتری سام کیا وآغ في تم ي وفادارى اوردسسن کاتم نے نام کیا ول برا بناجب تومبت تريائي أنكميس بوتي بيدا تومجه تونظرآيا اس كوسر ناياب كوتماخاك بسلنا میکاجوزیں پر تویہ انسونظر ہیا

باعشرمشبرت بماراعثق ہے نام دنسایں تهارا ہوگب منتظرتهاك نكاهست بيحركب المهمجب اشارابوكيا

كوتى دنب بي ما ونب إيكلا یہ تنہاری زباں ہے کہالکلا بُت كده كو د كھ كرموتى عبرت

يهب مذي حند اخدالكلا روبيث ب

بالزيفهرس دعاتي سب كىسب عمر بيمركي وه و فاتين سب كي سب ره من جائے ہجسے میں کوئی بلا کس نے روکا ان کو آئیں سب کی ب وآغ كويهاس كى رئمت سائيد

بخش دے گا وہ خطائیں سب ک*ی س*ب

دولیف ست ٹیری جاس تعدر سے ٹیری سن کی بات اس کے دی سے بین وال سن کے دی رائد ہے تم نے کہ سے انبوں سے بیٹری جیسا کے سے جائیں کہدست کی رائد

> باوفاکم کے بے دوشت مرکبو کیول بدستے ہوالی پیادی بات ایک ول ہم نہول کے دنیا بی اور دوجب نے گی جاری بات

رول**ین** ح ایک ہلوے *ترکیب*لی ہے کیا رکشنی ہال^{نے} یام اچ*ی طرح* کرمین زرار کتاب

دیکھے ارسٹا دکرتے ہیں وہ کیا سمئن بیاقعہ تسے مرجمی طرح

ror

ول بہت کرنے ٹریں گئے یا تمال كيفي مشق حن دام الجي طرح وآغ دل مجي ہے عبب روشن جراع جل راب صبح وث م اليمي طرح روليف ل جب تب ول سے اتر جاتا ہے ول جینے جی کو بخت مرحاتا ہے دل راه مل کعب بھی بُت خار بھی ہے و یکھتے سے کرکدھرجاتاہے ول کس کی نبختی ہے ہمیشدرسسم و را ہ حيار دن مي دآع بصرحا تاب ول رولين م محوت دیاد ہو گئے ہم

محوت باد ہو سکتے ہم سولی پیپ ڈسٹے توسو گئے ہم کانٹ کہیں ہم کویاس اں اب ہوگئے جس کے ہوگئے ہم

جا گے تھے بہت شب جب دائی جنت براجي جب اكے ہو گئے جم أب روئے گاہم کواک زمانہ ا گلول کو جب ال بین رو گئے ہم جس وقت آئے ہوش میں کھے بے خودی سے ہم کرتے رہے خیال میں باتی کسسی ہے ہم ناچارتم ہوول سے تو مجبور جی سے ہم ر کھتے ہوتا کسسی سے قبت کسی ہے ہم رولیب ن دل کے گوشے میں وولوں پنہال ہی أرزوب كهبين توباسس كبس قطره قطره بلاية السيساقي اوس سے بھی جھی ہے بیاسس کہیں

طورب طور ہوتے جا تے ہی وه توکه اور بوت جائے ہیں التجب ابعى ية شكايت گويا وه خف اور بوتے جاتے ہیں يعنايت ياعنايت بيستم تطف تعبى جورموت جات بل ابل کلئے سے لائن ناق اہل لاہور ہوتے جاتے ہی یں غیر کی نگاہ میں تم میرے دل میں ہو میرامکال کہیں ہے تہادا مکال کہیں متنے تھے راوشوق کے ارمان بٹ گئے منسة ل كبين بيئة ول بيكبين كا والكبي ب نبات بي مات بي زہروے دے اگر شداب نہیں

۲۵۲

جسة دين كُل كود يكت بل كون ك ذرة آ فأنبس روزمرنا بول روزجيتابول زندگی کا کوتی صاب نہیں

وهمكيال وه توسم ين روزج زافية بي ہم دُ اِتی تری یا بارخسسلا دیتے ہیں کھے والوں نے تواے داع دیاصاف بواب ا بل بُت خار بہب یں دیکھتے کیا دیتے ہیں

رولیت ی

طربق عشق مين سوجا كيے نشيب ون إز وہ کیا جلے جو سہانے پر رہنما کے چلے وكعاتى دى تېسىي راوعدم جوتسىيە و مار ہم اپنی مشعل داع جسگر جلا کے پہلے

آناریں جیرے سے میاں بزم طرب کے متوالے بطے آئے ہوجا کے ہوئے شب کے بي دب كسى يركونى عاشق نبسسي بوتا ہم عالم اسسابی قائل ایس سبب ينقى تاب اسدول توكول جاه كى براتسير مارا الر آه کی وى ايكسيناك دروسرم دل إس داه كى بے ك السس داه كى وه يغام رخصت كامنه يهم كر دەكشىرىلى تانكىيىل سىرگاەكى نهيس يسبب الأبتول كاعرور كالسرائع المتاب اللدكي

مسلع میں توار باق رہ گئی کھیکسسر سربار باق رہ گئی

جلوة وبدارن بينودكب حبرت ديدار باتى ره گنى بارباكسس فصفاتى يم ي كى کیونلش بربار باقی ره گئی مرحل مع عشق ك اكثر بوت منسيزل وشوار باقي ره گئي داغ كا دل بوگها دنيا سے سرد الرمق است عار باقی ره گئی كريطية وسحربهي نالة ست بيربعي ہم نے دیکھا ہو کتے یہ تیر می وہ تسید میں تُونے د کھا کھے تمامٹ دکھ کرائی شیہ مث كى بترى شوفى يرتى تصور بى الكاه بوي إلى بوم عاز في ساك

أب أكدي إقربي وه ابني نفرت

میری نامجی پاکسس توجنجلا کے سرزم ساقی نے سبوکیسنے کے مادام ے مرسے سے دياب وي كالنسدودي داركوروزى خالى نېسى بيىر تاب كوتى الله كالحرب بمولانه كبهي تسافلة ملك عدم راه جاناب أدهري كويراناب جدهرت بُت خانے ہے گوہم کو برہمن نے نکالا بُت بني تولكان كت الله ك كحرب أس كياب حال بخش وخطوم بزكو دمكيو بالبم ب لما قات ميحا وخضب رس وعات وصل تبال ما مكما ہوں كيسے ميں خدا کے گھریس سے کی کیس کمی ہو گی ير مدّعب ول بسدّعات ہے ہم كو يا دوستى كبعى بوڭى نادىشىنى بوگى